

حَامِدًا وَصَلِيًّا وَسَلَامًا

الحمد لله الذي بآياته انعم علينا برشاد النقطه وصوره وجوده كونه كنه مكان شهوده وسؤده الحقيقه والكم
 سراج السالكين العظام امام الواصلين تاج العارفين كاشف اسرار غيبات واقف
 اسرار حقيقه حامى شرع عبيد كرم كرمين بن تين شانه نور ارشاد وهداى انوار برده وصال
 مجتهد سيار مجاهد قبايل انكاده لانا وفضلنا واسبغه ناصرت سيد شاه الواسين احمد نورى الملقب
 به بياض ارباب سجاد بر كاتبة ابرجت سجاد فاضل ماطر ابد الين بديه فضيه وخرنوبه نير سالك دعارف اعنى

سراج العوارف فى الصلوات والمناجاة

حسب فرمايش واقف حقايق معقول ومتقول كاشف دقايق فروع واصول غطيه شانه نضا
 مصدر بركات شريعت غراسب القوة القدسية ذو النفس الزكية فاضل شين ماهر بطنين
 ذوالبصاع الطويل صير مقام غريب طعام عالم المعنى فاضل نودى علاءه طليل قبايل نيل نير لانا ولى
 والاواخر خاتمة الكمال والمفاخر جناب سولانا مولوى محمد عبد القدر صاحب سلع الرسول قوادى
 بدايونى مد ظلمه العالى بالجاه والعالى باهتمام شتى محمد آغا جان صاحب كهنوتى ملكك ومهتم

و كرمه سرى ابرون طبع كرمه

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۴۷	انحصار حق در مذہب المست و جماعت	۲۷	و جمع ولی بمرتبه نبی ترسد
۴۸	حقیقت ر اخلاص منزهت پذیر است حق انوار شیطانی است	۲۲	نشد طاوول انصاف و عقلا بکار عقاید المست و جماعت
۵	اغلاص تو اوضاع دیگر اخلاق فاضل و ترک یاد دیگر و دیگر عادات	۲۲	دفع دوستی شیطانی چه است و معصوم که بعد حصول یقین حاجت به
	رویا جزو اعظم دین است		اتباع نیستند ندارند
۵	معنی و مراد انصاف	۲۲۷	عصمت ملائکه
۶	موقوف مذہب المست و جماعت و انباش حضور و غیبت الاعظم	۲۲۸	حضرت دایشه و خلیفه و فاطمه و دیگر را افضل النساءند و در
۷	و شریک پیر و مخالفت بیعت ثانیه		تفاضل را بجمعی سخن نرانند
۸	تأکید تحسین علوم دین و بودن موفی جاهل سحره شیطانی	۲۲۷	خلافه بر ترتیب انضباط است نه تفصیل است بر خلاف
۹	رفع ضروریات مطابق نقد و حدیث و عدم خروج بحکمه	۲۲۷	و با پیرو پیغمبر ماران میانه و غولان راه اند
۱۰	تقصیب فی الذم مذہب نشان قبولیت است	۲۵	تحقیق سخن بر کرامت و غیره
۱۱	تخیز از محبت امراد و سلاطین	۲۶	و چه جمیع ایران با بغیب
۱۲	حقانیت حقان که بر یک تکلف و بی ارزشی و افتخاری و ذممه	۲۷	بحث حسن مزید و اسلیت قول سکوت
۱۳	تأکید جانمزی مسجد و جماعت	۲۸	حکم اظهار اجتهاد و دلیل علی معصیت و حکم منق اهل نهروان
۱۴	الفت با غیر بیان و مسا و زن		و مراد و هر چه سوا از اجماعی
۱۵	ترک تقلید از جاهل و ذممه است	۲۸	و جمعی بودند و یا
۱۶	تأکید غرضی حضور نبی تا خوش الاعظم رومی اندر عده	۲۸	مشق شب سرور عالم و حال و منت و طبع از زائره فطرت
۱۷	انقضیت حقیقت با حق اعظم بر او و دیگر بقول یکبارگی الخ	۲۸	فرق نقیض بر سر مطلق
۱۸	مقتضی الایمان	۲۹	سودن بر حضرت معاویه رومی اندر عده نفس علی است
۲۰	علم غیب انبیا و اولیا	۲۹	افضل البشر بعد الانبیا و البکر بعد یقین است
۲۱	اشتیاق عصمت با اولیا و اهل بیت و جماعت کرام	۳۰	اشتیاق سلب مرتبه نبوت و اسما سلب مرتبه و ملائیت
۲۱	بطلاق شفیق و الهی که مطابق کتاب و سنت نباشد	۳۰	فرق نقیض و سلوک
۲۱	عدم جواز شریعت من غیر کفر یا شر یا بدعت	۳۰	تقسیم وحدت
۲۱	تخصیص معنی حسن	۳۱	مقامات سلوک فادویه
۲۲	افضل شریف و محبت خشنود و صاحب امام اعظم است	۳۲	چهار اصل در اصل کتب است و اولی و دوم و سیم و چهارم برابر اند

صفحه	مضمون
۵۷	روزن قلب پنجاب و دیگر در بیداری بهم کشاده میشود
۵۷	تقسیم نفس
۵۷	فرق طوبین و تکوین
۵۷	صورت سرمدی چیست
۵۷	فرق کامل و مکمل
۵۷	بابت خواب
۵۸	ساکلن راه بعضی ملک و اخلاص بعد از جهنم زبان کشانید
۶۰	تواریک اهل سکیر اهل محو فرض است
۶۰	کسی که کمال محو قوه بکمال اهل سرگزند زینت و مزین گردد
۶۱	اقوال صوفیه در عوالم بنگاه
۶۱	عدم مصلحتی موجود که محو مشهورات باشد سراسر واجب تعالی
۶۲	سبب وجود حال
۶۲	تولیف فنا و بقا
۶۲	تقسیم اهل وصول سهو اکابر کرام
۶۲	ولایت چهار قسم است
۶۲	اولاد اویا
۶۵	گرامت جینی مرد است
۶۶	الولایة علی شین
۶۶	نسبت اویسی
۶۷	رساله عمل و معمل
۶۷	وحاشی بعد طعام
۶۸	طریقه نماز متبذره
۶۸	ترکیب کشایش رزق
۶۹	ترکیب رزق و منفعت
۶۹	نماز چاشت
۶۹	نماز صبح
۶۳	تقسیم خلق در سه طبقه
۶۳	شرح حدیث اولیای از حق تعالی
۶۳	طریق انقباض و انقباض
۶۳	روح و کسوف و کسوف دیگر است و طریقت دیگر
۶۵	شیخین بانی و پرورش کننده شجر نبوت
۶۵	توضیح مقام ترقی و منزل
۶۷	نگار و الی اگر چه فی الحال حق است مگر بجز کفر
۶۸	اصل الاسرار دین راه بزرگ شیخ است
۶۸	تحقیق عالم ترین
۶۲	آدمی را سهوت و چهار حیانت باشد
۶۲	حکایت نشو و نما
۶۲	تقسیم نسبت
۶۲	صدق طلب طالب را محروم ندارد
۶۵	روح چیست
۶۶	انسان عالم صغیر و ماسو او آن عالم کبیر
۶۷	عین صفات باری تعالی
۶۲	انسان را وقت بلوغ سه روح میرسد
۵۲	در هر زمان غوثی سردار دوره خود میباشد
۵۳	الولایة افضل من النبوة
۵۴	الغیر و البطلان کلاما حالان شریفان
۵۴	روح یا ریتعالی بچشم سرور بینا
۵۵	سراج حمیدی در لفظ صافی معنی ما است
۵۵	معنی اهل استماع سماع
۵۵	مرتبه ولایت که فوق و مرتبه دیگر نیست
۵۶	ولی را اخلاص حال خود فرض است
۵۶	تقسیم حضور قلب در عبادات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۶۹	دو گانه بار سوز	۸۲	طریق مقامات طلب درین راه
۶۹	و ظایف عشاق	۸۲	فایده از وصایای مبارک قابل لحاظ و باید داشت
۷۰	و نسیجه و قضا خواب	۸۳	شغل و دیگر که از اسرار خدا نشئت
۷۰	و کرم چار و زنی و ذکر بندگی	۸۳	حکمت در تقسیم اسرار خدایان
۷۱	الترام یعنی اسم بهجات این راه است	۸۳	حکمت عطا و خلافت بقیه انتظار تکمیل
۷۱	و کرم چنانکه دیگران قبول گویند	۸۶	طریق اخذ فیضان از ازارات
۷۱	ربا محبط اعمال است	۸۷	طریق شناخت تعذیب و تقسیم
۷۱	مقامات دولت و لغزش این راه	۸۷	انفجار حال سیت و اظهار حال سیت مبتدع
۷۲	بر کشف خود و خود اعتبار کند و نکست را مطلع سازد	۸۷	انوار می که از انوار کار و اشتغال پیدا میشوند
۷۲	مقدار خوردن طعام	۸۸	اختلاف حالات وجود
۷۳	خوف سوز فائده	۸۹	تأکید تحصیل علوم دینی و توقفت زود و زوجه
۷۳	و طلب انسان وقت بلوغ و شیطان مستقر میشود	۹۰	آداب مقام بر علما و اولیا
۷۳	طریق وصول بیرون از شماراند	۹۰	انفجار حال خود و بر سالک این راه
۷۵	تغییر اوقات شها روزی	۹۲	بیان حالت پیمان
۷۶	طریق فائده حضرت شجره	۹۲	وسوسه و بهتان
۷۷	انج گنج مصیفر	۹۲	حقایق راه سلوک
۷۷	انج گنج کبیر	۹۳	اگر از ذکر حالت پیدا نیاید نفور نه گردد
۷۷	ادوا و خن	۹۳	نماز و نماز و تکیه که داخل ذکر و شغل است
۷۸	اشغال حسنه	۹۳	مقامات ضرب ذکر
۷۹	طریق تبعیت و طالب نمودن	۹۳	مرازا و ذکر و شغل و مراقبه
۸۰	اگر کسی بجای دیگر میرسد یا بشود و میرسد یا نکند	۹۳	آداب سالک و دانه گشته است
۸۰	عدم جواز تجدید سبقت	۹۶	مراتب فنا
۸۱	مردان با مردان شیخ دیگر و باش و دیگر نشینند	۹۷	ادرا و شب جمعه و روز جمعه
۸۱	طریق توجه خاندان قادیه	۹۸	حکم خود واحد
۸۱	زن چندی از سبقت از مردان نمیشود	۹۹	مناجعت سلام و کلام و مراقبت با فاسق معطن
۸۱	اشغالی که در وقت شیخ را با آنها مرتبه سلوک ختم نموده	۹۹	تأکید مسواک

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۹	استیذان از پدر و مادر و اجداد بانه خود	۱۰۰	اگر از رفق و صر و خالی باشد برای انجام حاجات و حصول
۹۹	نداشتم بایوبین و استنا و مرثیه نباید کرد	۱۰۰	ببرکت کار سه است خوب
۹۹	ممانعت مزاج فضول	۱۰۰	مفضل میلا و شریف و مضمون بانه مبارک ربیع الاول شریف
۱۰۰	خنده و شتم است	۱۰۰	موجب هزاران هزار برکت است
۱۰۰	و بال نیان نقران	۱۰۰	انکافایم موجب شقاوت و قنات قلبی است
۱۰۰	تقسیم سجد	۱۰۰	حرمت فخر بریت
۱۰۰	حرمت طواف سوا حیثیت الحرام	۱۰۰	نکاح پیوه
۱۰۱	عدم جواز نوح کا فو و شرک و فاسق سعلن	۱۰۸	عدم جواز نکاح بار و افق و و یا بیه
۱۰۱	اجتناب از نفوت زن اجنبیه	۱۰۸	عدم اولویت نکاح با مضطه
۱۰۲	مسلم را که گرفتار قتل او بدینتر است	۱۰۸	طریق ایصال ثواب بار و صر شهادت اگر بلا اشتب عا شوره
۱۰۲	حکم قتل شهادت و ادای شهادت و رونق	۱۰۸	طریق اخذ فیضان از روح بر قنوت تحسید الشهادت و شب عا شوره
۱۰۲	حکم کثرت نایان و طریقه رقص و سرود	۱۰۹	حرمت تقزیه
۱۰۲	مدت تربیت اولاد	۱۰۹	کر اهت امامت جن انسان را
۱۰۲	فرق حجاب و دستر	۱۰۹	حرمت اطاعت والدین و رام و حرمه
۱۰۲	وجوب حجاب بپوشیدن عده و حال غلبه و برادرین شوهر و شوه بان طوس	۱۱۰	عدم جواز نکاح با نوزادان که کار با کل و بیع و غیره آنها ننود
۱۰۲	ممانعت از آخال حاجت بایک گنگ حقیقت طاصق بدین زمانه را	۱۱۰	کشیون و ام کشیدن و داشتن نقیض بر حانه ممنوع است
۱۰۳	عدم جواز نکاح زانی با ناز و مان و آمدن پیش نایان	۱۱۱	مقار و رفاه سکونت نباید کرد
۱۰۳	حکم برده زن با کافره و مشرکه و فاسقه معلنه و خنثی	۱۱۲	سپردگی بیست و زمین یا عت سیده شیعه است
۱۰۵	فرصت حجاب یا پیوسته رقیقت خود	۱۱۲	جواز زنا با نعلش اجداد و ن برای فرودان شرعیه
۱۰۵	مرا و از لا نکاح بین الیمیدین	۱۱۲	و حیثیت قیر و واجب التبعیل نیست
۱۰۶	عدم جواز از بدین شان انبیا کر ام و دیگر حفظه مشاعر گوئی	۱۱۲	سنت است که قبر خام دارند
۱۰۶	مدت سوگ	۱۱۳	سنتی که سندان یکسرت ترک کرده اند
۱۰۶	ترک زینت باده و عجم الحرام و نیکو زیور و جامه و رنگین بزرگ تنبلی	۱۱۳	استنای قیر با بقیوه و حرمت زینت بجهت
	ترک ساختن و سینه کوبی و پوشیدن جامه سیاه به حرام	۱۱۳	استنای مجلس باده و عجم الحرام شکار و افق و باب رقص را واد
	و بدعت و ممنوع است		ساختن است
۱۰۷	نماز صومعه و نماز عت الا عظم و مضمون فاتحه باده و ربیع الاول شریف	۱۱۳	مرا و از تشبه در من تشبه بقوم فهو منهم

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۱۳	وقت خوف فتنه نشان از زیارت قبول باز دارند	۱۱۶	انتقام از خصم
۱۱۳	تقسیم نژادی انسان	۱۱۶	جمله رحم
۱۱۳	بیزوال عقل از تکلیف شرعی انسان بیرون نیاید	۱۱۸	معاشرت با خود دان
۱۱۵	انقضای ایستادگی بعد از طلاق	۱۱۸	مع مسلم روی و ریش
۱۱۵	اتفاق بین زوجین بینه وجود میشود	۱۱۸	احسان و سلوک با همسایه
۱۱۵	بوت زن مرد از بی گروید و در حق نظر	۱۱۸	بر راضی نشان کار بند نشان
۱۱۵	کسی که از حق بفرمان زمین و مشغله بپسوان	۱۱۸	غضب از شیطانی است
	و علی عمر زند و خیر و حب و عیسوی و شیاطین و کجای	۱۱۸	خوف خدا
	کفر و شرک میشوند	۱۱۸	پوشیدن عیب
۱۱۶	سواران تیغ جانی دیگر چو ملک الگو گنجه گفتن بنوع است	۱۱۸	علامت دوست خاص
۱۱۶	راز خود بکس نگو	۱۱۹	در مسلح نبراه
۱۱۶	پیشانی عالم شر بر قول او نگر	۱۱۹	و عاصی و عیبر نماز
۱۱۶	عادت نمر گنج اختیار کن جفا و استیذان اختیار کن	۱۱۹	اشتغال به عفت غرام حنیه کار پس پر خطر است
۱۱۶	نصیحت فاستان	۱۱۹	خوف سلب اچالان عاملان غرام
۱۱۶	ترجمه بایر وستان	۱۲۰	تشنه از انسان
۱۱۶	چون عیب بود شش نام	۱۲۰	تفرق جری بر انسان
۱۱۶	چون گیری جانور ان	۱۲۰	قاعده خاص به معرفت و نافع در دفع شر
۱۱۶	معمود مسجد نهاده از حاجت		
۱۱۶	خوف سوره حاتمیه با نکار و ایما		
۱۱۶	ملاقات سنا فتنه		
۱۱۶	حریت دیدن خط فتنی و سخن پوشیده شنیدن		

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَهُ

الحمد لله على احسانه كتاب فيض انتساب مصنفه جناب حضرة قدوة العالمين
 زبدة العارفين خلاصة خاندان معظوي نقاده وودمان مرتضوي واقف سرر شريعت
 كاشف استار حقيقت باهر مظهر لقيت سيدي سندی بلجائی دواؤی هر شد المسترشدين
 في الدارين حضرت سيد شاه ابوالحسنين احمد نوري الملقب بميا الفتاوى سجاد ده بر كاتيه اهر
 بظلاله العالي الموسوم به

سراج العوارف في الوصايا والمعارف

٩ . سنة ١٣٠٠ هـ

درين ايام ميمنت التزام
 بحسن سعی و انتظام بالا كلام حافظ سراج الدين - محمد ذاکر نام تاجر کتب
 خطه هايون بدايون خادم مصنف کتاب بنام عرف بغرض استفاده طالبان راه
 عرفان و سالکان طريق ايقان باهتمام منشئي محمد آغا جان کهنوي مالک هتم

وَكَيْفَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ الْآيَاتِ وَالْأَنْوَاعِ وَالْأَشْيَاءِ وَالْأَنْوَاعِ وَالْأَشْيَاءِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE2432

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اوتى سراج العارف - في قلوب اهل المعارف - فافصح سبل الدين - لمن تنورت
 عيونهم بدليل اليقين - وجعل الشريعة منهاج المستدين - تنضائل دونها شبهة المطهرين - وحل الحقيقة
 الحققة لطنا وظهرا - عين الشريعة وردا وصدرها - فسائر الابواب ودونها مسدودة - وكل حقيقة تزداد
 مروءة - وجعل بفضل سبيل السلوك - توصل الملوك - الى مجالس الملوك - وزين التصوف
 بزین الاتباع - وحمل حماه عن شين الابتداع - فخص نعمة القرب والولاية - اهل السنة والنعم
 والهداية - فبهم يقيدى - وبنورهم يهتدى - ومن اتقى اثرهم فلن يهلك ابدا - جلنا الله سبحانه عن
 من الفانزين بجنات ليعم العرفان واليقين - وافضل صلوات الله واسلم تسليمات الله وانى
 تحيات الله وانى بركات الله على خير خلق الله وميراج افق الله ومعدن رفق الله الذي منه جرى الخلق
 وعليه انتهى - وبعرف اليه انتهى بل منه ظهر وفيه لطین وتبجلى وفيه كمال وفيه الكمال الى الكمال
 وعليه الكمال - وهو الكمال - به فاض الجود - واستفاض الوجود فيجوده انعمت اتمار الشريعة والطريقة -
 اودت اشجار المعرفة والحقيقة - وعلى آله الكرام - وصحبه النظام - واولياد امته السادة الكاملين -

القادة العالمين - لاسيما على مركز دائرة الولاية - وقلب مدار العرفان والهداية - المحيط بطريقها
والاندس بقبرتها - الذي منه فتح وبه تختتم - وعليه تروى منه تقسم - فلا ولي في الكون الا وهو محتاج
اليه - ومتادب في سره من يديه - صاحب قدم علت في التمكن - اطلت الاعناق لها خاضعين
سيدنا دمولانا غوث الثقلين - وغيث الكونين - وغياث الدارين - من حيث الملوك والاولياء
وفرو الاصفياء - القطب الرباني - ابي محمد السيد الشيخ الامام عبد القادر الجيلاني رضي الله تعالى عنه
وارضاه - وشترنا في خدمه يوم نعم خدامه في ظله وحاه - وعليه بهم - وبهم ولهم - ما طلعت طول العصور
في مطالع القلوب - وشترت شوارق الانوار من مشارق الغيوب - آمين آمين يا ارحم الراحمين
اما بعد ميگويد فقير **سيد الجوابين احمد نوري** ملقب به سيال صاحب برقي
قادري برکاتی چشتی نظامی ثبته الله تعالى على طريقت اسلافه الكرام در ضی عنهم وعنه بهم الى
يوم القيام که دنیا گذشتگی و گذشتگی نیست و کار با حق قیوم داشتی نه که را شربت خوشگوار
حیات بکام جهان ریخته اند لا جرم روزی ساغر تلخ مرگش نیز چشاند - سوا واجب و ملک و کرم
فان احب الله تعالى لقائه وان کره کره الله تعالى لقائه وذلك حين الغرغرة انصر به
الصداق المصدق صلى الله تعالى عليه وسلم في الاحاديث الصحاح - پس واجب افتاد بر نفس
تلاش چیزے که آن تلخی را بر وشیرین تر از بر شیرین نماید و هنگام غرغره به لقای مولی تقدس
تعالی سخت آرزو مند فرماید چنانکه تشنه بنده روزه در شدت تیز و تشنگی ریگے و زرش سموم
به آب خنک سرد خوشگوار شیرین بلکه از نیمه بیشتر که چون انجبین باشد حکم حدیث حضرت
احدیت جل و علی نیز لقای این بنده را دوست دارد و هر که لقای او محبوب و مرضی خداوند
عز و جل شد ناگزیر اما کن جنت و ملائک محبت بلکه خود حضرت رسالت علیه فضل القسوة
و التیمة به لقای او سرور و شادمان شوند از نهایت مبین معنی متر حدیث اشتیاق التیمة
الی الرتبة و حدیث یالیتی رایت اخو الی بدیدار آید و انیکار ز بهار سیر نشود تا قلب از عفت
زائفة صاف و منزه نبود که در حدیث است اهل البدع شر الخلق و الخلیقة و در حدیث دیگر

اصحاب البدع کلاب اہل النار چگونہ روا باشد کہ حق جل و علی و محبوبان او و نعمت لراہبہا میں بتائیم
 القاضی ترین جہانیان یا سکا از سگان جہنم را دوست دارند و العیاذ باللہ تعالیٰ انجو محالست پس
واجب اول نصیح عقدہ مطابق زیرین بیابانست و جماعت آنکہ حق منحصر دانست و ہما اولیا از کمال الاولیاء
 سیدنا صدیق اکبر و امام اول و سیدنا علی مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم تا این زمان و از نبوت تا عصر
 حضرت امام مہدی و بعد از ہمہ برین مذہب بودہ اند و خواہند بود و کفایت لاکہ من فارقی جماعت
 شہداء قد طلعت ربقۃ الاسلام من غسقہ ناسعا و تمندان بہو اسے خودشان مخالفت جماعت المہتست کنند
 و باز بنا کردی و ہم از سنیت زند و طرفہ آنکہ جو اسے و حواشی خویش و انما یکہ طریقہ اولیا کرام و مشایخ عظام
 ہمین ست کہ ما بر ایم و اسچہ کتب و خطب از ایشان در موافقت علمائے سنیان منقول ست
 ہمہ بر ترقیہ و زمانہ سازی محمودست تعلیم آنہا و خلوتہا بر خلافش بود ایںان خود مبتلا بہ منافقان باشند
 و اسلام سو گند بغزت و جلال خداوندی کہ ما و مشایخ ما و سائر اولیا کرام در ظاہر و باطن و علو
 و جلوت ہم بر مذہب المہتست و جماعت بودہ اند و ہستیم و خواہند بود و ہمہ برین مذہب و ہمہ برین مذہب
 و ہمہ برین ہر آئینہ شوم انشا اللہ تعالیٰ ہر کہ غیر این از ایشان نقل کند کذاب و منقریت
 ما و مشایخ ما و جملہ اولیا و در دنیا و آخرت از و از افتراے او نیز رو نیز و ہزاران
 ہزار بار نیز اریم الالبیلغ الشاہد الغائب و احب و ہم اعمال جوارح باعمال
 صوالح و اتباع شریعت و اتقائے سنت کہ ہر را ہے کہ ازین راہ مخالفت و برکست
 لا و اللہ نہ لبس و خدا کہ لبس و شیطان ست

ترسم نہ رسی کبے اے اعرابی کاین رہ کہ تو میروی بہ ترکستانت
 محالست سعدی کہ راہ صفا تو ان رفت خبر دے مصطفیٰ

صلی اللہ تعالیٰ علیہ و علیہ آلہ و سلم خدا ترسان باغواے شیطان بیباکیہا و زند و ہست
 رافضول و بی ضرورت گیرندگان آنکہ حقیقت خلاف شریعت ست یا شریعت آنکہ وصول
 چون واصل شد شریعت چہ احتیاج جواب این نایا کان بہ ازان توان گفت کہ حضرت سید

سید الطائفة حمید بغدادی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فرمود چون اور گفتند اینجا قومی گویند
 شریعت از بهر رسیدن است تا که رسیده ایم بشریعت چه کار فرمود آنکه رسیدن گفتند
 راست گفتند اما تا کجا تا جنهم والعیاذ باللہ تبارک وتعالیٰ واجب سوّم تخلیه باطن
 از عادات رزلیله و تحلیله جمالش باخلاق جمیل کم فہمان دانند چون نماز و روزه کردیم احکام
 شریعت ہمہ بجا آوردیم و ندانند کہ شرع مطہر چنانکہ نماز و روزه فرض و ریا و زنا حرام و غیرہ
 ہیچان اخلاص و تواضع و وفا و صف و غیرہ با اخلاق فاضلہ فرض و ریا و تکبر و غدا
 و غش و غیرہ عادات رزلیله حرام علم و عمل اینہا نیز جزو اعظم از شرع و اتباع او
 آن سیکے رو بچو ارج ظاہرہ دارد و این دگر لیسرا بر باطنہ تا ظاہر و باطن ہر دو را بتاریانہ شرع
 تثقیف کنی ز نہار کہ دم از اتباع شریعت نہ زنی واجب چہارم تصفیہ سرائر غیر
 خدا کہ اقصی المراتب و منتہی النہایات است حصول ہیچینی را راستہ نہادہ اند کہ نامش
 سلوک است و بمقامی میرسد کہ نقبش تصوف مغزین علم و مرکز دائرہ اش ایمان
 یک سخن است کہ باو ایمان یافت اعنی مراعات دقائق شرع و تخلیہ قلب از بقایایے شرک خفی
 کہ در حدیث اورا نہان تر از رفتار مور فرمودہ اند تمامی علوم سلوک بر تفاوت طرق و تنوع
 اوضاع شرع ہمین یک کلمہ صاحب جو امع الکلام صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است کہ الشکر لک خفی
 سن و ہیبت النمل تابدانی کہ شرع مطہر محتوی بر ہمہ علوم است و ہر چہ بدین از دست
 باطل و مذموم است بتقیدان آزادی پسند نفس و شیطان را در قید و بند بنگ زد و بچو
 کردن و موے سرتا بکمر رسانیدن در شیش تراشیدن و حریر پوشیدن و فرہار شنیدن
 و رقص فواحش دیدن را سلوک گرفتہ اند و استہزایہ شرع و تحقیر و عدالت علماء
 شرع و اعتقاد حلول و اتحاد و لغو الی انما اللہ را کمال تصوف بوقت صبح شود و بچو رز
 معلوم است ہد کہ باگہ بانجہ عشق و شب و بچو ہد لہذا فقیر درین جزو زمان بحالت بچو ہموم و اکام
 و تراکم اقسام استقام ہر اے یا دگار خود و تذکیر لیس ماندگان و متوسلین خاندان

بطور انموذج کتاب مختصر شریک بر هفت لمعه در وصایا و عقاید و تصوف و سلوک و فقهیات
و اخلاق و قواعد پرداخته و بلحاظ تاریخ بنام **سراج العوارف فی الوصایا و المعارف**
سمی ساخته و المثل من بعد تعالی ان یجعلہ خالصاً لوجه الکریم فیغنی بہ وقارہ و کاتبہ
و الناظر فیہ یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى اللہ قلب سلیم و صلی اللہ تعالی علی سیدنا

محمد و آلہ و صحبہ اجمعین الی یوم الدین و الحمد للہ رب العالمین

لمعه اولی در وصایا

اعلموا ایها الاخوان - کہ فقیر اسفیر آخرت در پیش ست بلکہ قریب رسید لهذا حسب
سنت نبوی علیہ التحیۃ و الثناء و ہم بہ تقلید اسلاف کرام و اباء و اجداد خویش بوصایا و احکام
و دل از دنیا بے دلی برداشتم و از جمیع معصیات و کسایات توبہ کردم و آیندہ مادم
حیات اجتناب و زریتم او تعالی جل جلالہ و عم نوالہ توبہ فقیر قبول فرمودہ بخشید و طفیلی
مشتد ان طریقت عالیہ قادریہ مرا و محبان مرا بیا مرز و بمراتب علیا و مدارج اولیا رسا
و بجزارت قدس انبیا و صدیقین و شہداء و صالحین جای قرار دہد و حسن او لنگ رفیق
امین یارب العالمین **تصحیح و وصیت اول** انکہ بعد قبول ایمان و اسلام بر بند
اہلسنت و جماعت استقامت کنند و بر مسلک حنفیہ و مشرب قادریہ ظاہر و باطن خود
را از رستم و پیر استمہ و از بد - یعنی ظاہر بشریعت غرا و باطن بطریق علیا موافق سازند
و در شریعت تسبیح امام اعظم ابو حنیفہ کوفی و در طریقت تسبیح حضرت غوث الاعظم جیلی
رضی اللہ تعالی عنہما باشند و متابعت و انقیاد جملہ احکام اسلام بر خود لازم گیرند - و در
احباب علما و فقہر کوشند و خدمت خالقہ و در گاہ سبحا آزند و حاضری مساجد بر آ
نماز جماعت اختیار کنند - بالخصوص در ادب الدین و شیخ طریقت و استاد علوم دین
و اولاد ایشان باقصی غایت کوشش نمایند و شیخ طریقت خود را افضل از ہمہ شیوخ
طریقت زمانہ و حق خود بدانندہ و خود را از ہمہ خلق اللہ ذلیل و مبتذل تر شمارند - و در دم

متواضع و منکسر مانند و و هم آنکه بعد از متابعت شریعت مصطفوی چه در اقوال و چه در افعال
 و مواظبت بر احکام طریقت بر دست پیر می‌ریشوند که در و سئو شراط بنده یکی
 مسلم سنی المذهب دوم مستقیم علی الشریعت سوم صحیح المسلك یعنی در اسلام مذہب
 اهل سنت و جماعت و هشتمه باشد و بطاهر یا بنده شریعت و در طریقت مرید خلیفه شیخ
 صحیح السلسله باشند آنکه بغیر ارادت و بیعت و خلافت از شیخی خود بخود بلا اجازت مرید
 می‌کنند و مردمان را از راه فریب در سلك ارادت آرد. اللهم حفظنا من سوء عهالنا
 پس واضح باد که بعد حصول بیعت بر سئو اینجن شخص که صفات و گذشت بخود و چند عیام پذیرفته
 به مجاهده باطن متوجه شوند و بعد حصول نسبت این راه منصب استخلاف حاصل کرده اند
 بیاد الهی مشغول باشند و از خدا بجز خدا طلب نکنند چون خدا را یافت همه اشیاء را یافت
 چه با سومی الشیخ چیزی نیست و هر چه که هست همه اوست یعنی تنها همه اوست الا کل شیء
 ما خلا الله باطل پس طلب غیر مفیئده و لا طائل و یک لمح و یک آن از یاد او تعالی
 غافل نمانند و می‌غفلت رواندازند و خود را فرصت ندهند تا که فرصت نیابند و سوم آنکه
 بیعت بجز خاندان خود چه از اولاد شیخ خاندانی خود که خلافت از ابجد خود داشته باشد و چه
 خلفا شیخ خاندانی خود بجای دیگر کنند بهر حال غلامی شیخ خاندانی خود حتی الوسیع و الا لکن
 نگذارند و بجز پیر خود با پیران اقران و امثال دیگر درین کار سر و کار ندارند و سه باغ مراجه حاجت
 سر و دست و برست و شمشاد خانه پرور را از که کمتر است - ای پسر چون شرف بیعت حاصل کردی
 پس پیر دیگر رجوع مکن مشورتا بهر جای مشهور نشوی - الا ماشاء الله زیرا که الفروقات تبسیح
 الحمد و رات اگر چه این وصیت حسب مفهومش عام است مگر خصوصیت با اولاد خاندان بر کاتبه
 مار هر ویه دار و چه اسم آنکه در حصول علم دین بقدر ضرورت از کتاب سنت و جہد یلغ
 نمایند و اینکار را بجله امور مقدم دارند بعد در طریق باطنی قدم نهند زیرا که صوفی جاهل غافل
 بیسمل سخره شیطان است و محض می‌چکاره و ناقابل قبول علاوه ازین آن ترقی مدارج و

ترفع معارج و درک فواید که عالم را درین راه حاصل میشود جابل را از ان نصیبی نیست آن تخیلات
 و وقایع که سالک با علم را میسر شود معیلم را از ان چه نصیب الا ماشاء الله استاید که او تعالی
 از فضل خود بنواز و برتر از اعلی رساند و از صاحب علم هم مرتبه بلند تر سازد محال نیست مگر
 نادرا و وقوع است و النادر کالمعذوم اللهم ارزقنی علما نافعا و فها کمالا و هرفانا تاما و لا تبطلکنی
 بالجهالة و الغفلة انک رب عالم و انا عبد جابل غافل برحمتک یا ارحم الراحمین مناسب بقیام
 حکایتی بیاد آنکه تحریرش مفید بنماید از زبان فیض ترجمان جدی و مرشدی حضرت سید شاه
 آل رسول احمدی قدس سره الغریر شنیده بودم که در روز شریف حضرت مودودی
 رحمة الله علیه درویشی وارد شد که نسبت قوی و عالی خوب و دشت چند آنکه گروه کثیر از اهل شهر
 معتقد کمالا تش شده لبسولش رجوع آوردند بالاخر مردمان شهر صاحبزاده را شورا نیند
 که این درویش در شهر با یان چرا آمده و مردمان شهر را چگونه بر کمال خویش رجوع میکند اکنون این
 را شهر بدر کردن مناسب است این مشوره نموده صاحبزاده را آماده کردند و همراه خویش بردند لیکن بوجه کمال
 آن درویش تازه دارد و تیج قدری بر آزارش نیافتند و صاحبزاده در آنوقت صغیر سن بودند و محض
 شورا نیند مردمان شهر مخالفت درویش اختیار نموده بودند لهذا آن درویش صاحبزاده را پیش خود
 طلبیده مهربانها نمود و الطافها فرمود نصیحت کرد که بابا اقول علم بخوان بعد دعوی فقری کن چرا
 که عابد جابل منخو شیطان است و چونکه پیشوا عالمی شدن صاحبزاده را مقدر بود لهذا
 بر نصیحت آن بزرگ عمل کردند و رسیدند بدرجه که رسیدند بچشم آنکه که اگر اهل
 او تعالی نظر آید دست شما و دامن او با و س به نیاز پیش آیند و هدایت
 او را سعادت کوین دانند لیکن بهوشیاری تمام و آگاهی تمام درین مقام قدم نهند
 چرا که درین زمانه اصلیت این امر مفقود است و جنسیت ظاهریه موجود بچرب زبانی و غیرین
 بیانی کسی فریفته نشوند که این گروه در هر وقت اعراض الکبریت الاحمر بوده اند پس باید که
 در دامن نردیر کس گرفتار نشوند و بگوشه عافیت نشسته بعبادت الهی پردازند

و واردین و صادرین را به نمان جوین حسب مقدار خود و متواضع شوند و خدمتگزاری نمایند مسائل
 را حتی الوسع محروم گردانند و بکار ذاتی خویش به کسی از اهل دنیا چا پلوسی و تملق و لجاجت
 نه نمایند که سازنده کارها کار ساز است مگر بر بسے کار دیگران خصوصاً برادران دینی و یقینی خود
 با هر کس لجاجت و تملق و چا پلوسی نمایند و حتی الوسع والا امکان دران سماعی باشند و خود را
 دران کار مضرت و نقصان نمی بینند تا هم از ان در گذر نکنند که حکم چنین است و شمار برادران را
 درین امر بیست سیج و بال و کمال نیست **ششم** آنکه بعد از اطلاع بر مضمون آیه تشریف
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول که همین آیه وصیت جامع و مانع گشتن باشد بنا بر اصلاح خصوصیات
 و رفع تنازعات مقدمات به محکمه عات حال رجوع نه شود بلکه به کتاب الله یعنی قرآن تفسیر
 و سنت و شریعت رسول صلی الله علیه و سلم که حدیث و فقه و اصول و تفسیر است رجوع نمایند
 و بران عرض کنند و بسوی او و سازند چنانچه بعد آیه مذکوره در آیه دیگر آمده که فردوه الی الله
 پس رجوع و رد بشریعت مصطفوی علی صاحبها الف الف صلوة و سلام واجب العمل
 و عین ایمان است درین فکر و اندیشه بودیم که دلم با من عتاب کرد و جانم سیج و تاب خورد
 بقول مشهور که خود را نصیحت و دیگران را نصیحت - ای کار و سیاه تو چه هست کرده که با دیگران
 به نصائح پیش می آئی و خود را از ارباب نصائح پذیرفته غلغله نپذیر نصیحت با وج افلاک میرانی
 اینهمه سر بسپرد و سوسه شیطانی است که در دل تو جا گرفته و ترا بر نبرد و نصائح می آرد و ترا بر کمال
 او اطلاع نیست مباد که ترازیان رسانند مضمون آیه تشریفه بچون ان یحجدوا بما لم یفعلوا و آیه
 لم یفعلوا بما لم یفعلوا در زمین خود دارد و از شر شیطان دور باش آنچه میکنی همان کو و هر چه
 میکنی به میکنی تا ترا خلق بر همه توصیف و تعریف کنند که تو میکنی نه آنکه برخلاف آن ستایند
 و تو بران تصور افی شوی که این امر خوب نیست لیکن با اینهمه چه باید کرد و بر فعل ما منکر گفته ایم
 بر قول بنکر که شرمساریم اگر پدر خواب و آواره شود تا هم خرابی بسپرد و امیدارد سه گره و هرگاه
 نه نسقم هرگز - و اگر دگر زوخ نه زخم هرگز نه نویدیم ز آستان کرمیت زیرا که کی را دونه گفتم هرگز

هفتم آنکه بر دین خود چنان سخت و مضبوط باشند که دیگران متعصب و اندرز بر که تعصب بر دین
 حق نشان مقبولیت است و محمود و تعصب بر دین باطل علامت شقاوت است و مذموم و باطل
 و سزاگزن و غیر بالنس و الفت گیرند و از امر و اهل دنیا و اغنیا بگریزند و اجتناب زنند و افساق
 و فجار و کفره فخره و مشرکین خود را دور دارند خصوص از صحبت و انس فاسق معلن و در دین اسلام
 و کافر و مشرک سطلق زیرا که صحبت بدشمال متعناطیس و آهین دارد یعنی صحبت بد بسیرت بد چنان
 می کشد که آهین را متعناطیس نیز خداوند تعالی میفرماید لا یخذ المؤمنون الکافرین و الیاءین
 دون المؤمنین برین آیه نیز لایحه عمل دارند تا از ورطه هلاک نجات یابند و از ملاقات اهل دنیا
 و امر و ملوک و سلاطین اگر چه صالح و عادل هم باشند گریزان باشند چرا که صحبت فقرا
 با غنیا حکم زهر با اهل دارد که بجز در جرحه نوشی هلاک و تباه و دل عارف را سیاه میگرداند بلکه
 عکس قلب و دنیا داران هم قلب عارف را زیان رساند الناس علی دین ملوکهم هم ازین جا
 گفته اند و مراد از ملوک علاوه بر معنی معلوم در اینجا بر غایت در حق هر مغلوب نشنیده قصه قضای
 حضرت امام قاضی الانام سیدنا ابو یوسف رحمه الله تعالی علیه که چون ایشان قضای بغداد
 قبول فرمودند حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره یار هدم و هم مکتب ایشان از ایشان که
 ملاقات کردند گفتند و برویم می آید زیرا که ترسم که دلم از این روزی که قضا قبول کرده آید
 از دیدار شما سیاه شود و الله تعالی این چه مقام است و چه مقام بر قضای حضرت امام قاضی الانام
 غور کنید که مجلسی عدل اعم و انصاف اعم الا انال بود و مقوله شیخ معروف رحمه الله علیه ابیید که چنان گفتند برین
 تمثیل بمقابل و بیان گفتند باز از روزی که ابو یوسف رحمه الله علیه قاضی شد در طریقه ملاقات شیخ
 به او نشان چنین طور بود که وقتیکه می آمدند جای قیام را تا ریک میکردند و قاضی الانام پس
 شیخ می نشستند و روزی با و شاه آن زبان از حضرت قاضی الانام قدس سره استدعا
 کرده که می خواهم که بواسطت شما از حضرت شیخ مشرف بسلام شوم فرمودند که امیدوارم که
 قبول فرمایند که با من در ملاقات چنان حال است پس به نسبت شما چه گفته آید بهر حال

عرض خواهم نمود اگر قبول شد خواهم برود ورنه مجبوری است روزی حضرت قاضی محمد قدس
 تقالے بر سبیل تذکره استماعی شاه عرض نمود تنفیض شد فرمودند که ای برادر چرا در پی
 از ارم کمر بسته آید از ملاقات شاه خوف سلب ایمان است الغرض بعباسیاری قیل و قال و
 انظار الشیبه و فراز بیاس خاطر جناب قدس سره اجازت باین شرط داده شد که آمده پیش پادشاه
 شما بنشینند و بواسطت شما آهسته کلام کن یعنی هر چه گوید آهسته بشما گوید و شما باین گوید و زیاد
 نه نشیند صرف سلام کرده امر فروری گفته برود عاقبت باین شرط شاه ملاقات را غنیمت دانست
 حاضر شد بعد سلام عرض نمود که خواهم که دعوت قبول فرمایند شیخ ابافرمود گفت نزد من که می
 مال حلال و غیره جز ترکه پدرم نیست از آن بخورم مراد العرفه کفایت خواهد کرد و در صورت خرم شد
 و باقی ماندن حیات از مال استناد نمود یعنی امام عظم رضی الله عنه که آنرا هم مثل مال پدرم از وجه حلال
 میدانم قرض گرفته گذر خواهم کرد و از آن بقدر قوت لایموت خواهم خورد این تکلیف و ملاقات تمام
 کرد و شاه را اذن رخصت داد و خود بعبادت مشغول شد ای برادر خدا تعالی دنیا آخرت
 و از آن روز گاهی بسوی آن ندیدم پس مخلوق اسم اطاعت خالق و احمیت که بسوی دنیا
 نه نگزید و همچنین باید که با اهل دنیا اختلاط ندارد و انس نگیرد مگر آنکه براسه حق تعالی باشد و شریعت
 عبادان رخصت دهد البته عن الحاجة بقدر حاجت معامله روا دارد که این را دنیا میگویند و خود
 بحقیقت دنیا نباشد مثل جمع اموال بنا بر بد و غر با و مساکین و انصار هم سفر حج و ادای حقوق الله
 مثل زکوة و غیره و ادای حقوق العباد مثل نان و نفقه زن و فرزند و ذوی القربی و الیتیمی و المسکین
 و بقدر قوت لایموت براسه خود که فرض است و جائے واجب و جائی استحب و جائی سفیه
 و این دنیانیت و نه این را دنیا مانند تعریف دنیا مولانا می رومی چنین گفته است حیات دنیا
 از خدا فاضل بدن + لے قماش و نقره و فرزند و زن + پس غفلت را در معامله حق تعالی
 راه ندید که همین دنیا است و جب الدنیا را من الخطیبات گفته اند باید که از آن متنفر شود -
 و آنکه خلق خدا را از این دنیا که آزارناک است بجهاد حق تعالی و دنیا بجهاد حق تعالی

الرحمن بر جسم الرحمن تبارک و تعالی ارهوا من فی الارض یرحمکم من فی السماء ارهوا یرحمو حق
 ذوی القربی و الیتیمی و المساکین ابن السبیل و زن و گرزند و کل سوخته و مومن و مسلم و مسلم
 چنانکه او تعالی بران حکم کرده است نگارند و با ایشان به احسان و مدارا سلوک نمایند و
 خود را از اخلاق حمیده مثل محبت و اخلاص و موافقت و داد و مروت و احسان غیر بجا^{لعل}
 مملو دارند و از عادات مذمیه مثل بغض و عناد و نفاق و عجب و کبر و دروغ و زنا و ولولت ممالک و
 پاک و منزه دارند تا که صفت ملکوتی پیدا آید و صفت حیوانی و شیطانی زایل گردد و از گناه
 صغیره و کبیره و لغو و بر صغیره که حکم کبیره دارد محترز مانند زیرا که فاسق معین در شرعیت بدترین و نامست
 سعادتمندانند بقیه خوف سوئی فایده دارد اللهم حفظنا من سوء غایتنا و از ارتکاب بدعات
 سیئه و محذرات در دین باز مانند چه مبتدع از فاسق معین هم بدتر است و نماز علف و حی حلال نیست
 آنکه فاتحه سالانه فقیر که آنرا در عرف عرس گویند هرگز هرگز به تکلف نکند زیرا که تکلف
 در شرعیت ممنوع است و فقیر و داد از تکلف نیست هر چه که مسیبه آید قدری قلیل از ان حسب تقدر
 خویش صرف نمایند و مقروض نشوند و از بلا فکر و تشویش دارند و زنجایی در عرس بجز تلاوت قرآن شریف
 و حدیث شریف و درود شریف و کلمه طیبیه و ذکر الله خیر دیگر از بدعات نباشد یعنی چنانکه فی زمانه
 مروج است هرگز هرگز نکنند مثل کثرت روشنی فصول و آتش بازی و فزایر غیر مشرعه و احضار
 قوالان بنا بر استماع نا اعلان هرگز هرگز روان دارند و همچنین از دیگر اصرافات بیجا بمصدق مملو و
 اشترک و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین اعراض نمایند و چه بیکه شرعیت بدان رخصت نداده است
 بگذراند اگر چه فقیر و تنگ سماع بطوریکه قدما^{لعل} حشمتیه رضوان الله علیهم جمعین شنیده اند نیست نگاه
 گاه در مجالس مزارات اولیا و حاضر شده سماع شنیده است مگر چونکه درین زمانه در عامه مواضع
 سماع با شراط اباحت یافته نمیشود و لهذا مجبوری بجز ترک علایج ندیده زیرا که اهلیت شنیدن
 سماع در نیوقت پر آشوب منقوض است و بالقی شرک^{لعل} هم معدوم پس ترک سماع به ناچار میفرود
 و واجب مد و رنه عند الضرورت بر اهل رخصت هم بوده است و هر^{لعل} آنکه بخواند

ادراد و وظائف خانقاه و درگاه و تلاوت قرآن شریف و درود شریف خصوصاً دلائل الخیرات
 و حسن حصین و حرز یانی و حزب البحر و اسماء العزیز و غیره با موافق معمول خاندان
 برکاتیه مداومت کنند و حاضری مسجد نگذارند و پنج وقت نماز به جماعت ادا کنند و به ذکر
 و شغل و مراقبه و غیره کار بند نشوند و ازین طریق خاندان برکاتیه اصلاً تخلف نوزند و بطایع
 موافق شرع شریف و باطن موافق صوفیه صافیة خود را دارند و گاهی نماز جماعت در روزه رمضان
 نافه کنند و بلا عذر شرعی اصلاً نگذارند و عظیم و کریم شیخ خود بلکه جمله اولاد و برادران و قرابتیان
 و غلامان و هموطنان شیخ بر خود لازم دانند و همچنین بوالدین و استادان خویش پیش آیند
 و برواحسان بالیشان حتی المقدور کنند و دعای ایشان بحق خود گیرند و هر که از خود
 معمر و برگزیده تر بود با وی در گفتار و رفتار پیشقدمی نکنند الا بضرورت بمجبوری محض مثلاً
 خوف فوت تکبیر اولی یا جماعت و مثل این که در نیجا سبقت در مشی کرده شامل شود و اگر
 غریبی آید و حال خود گوید باید که توجبه دل نشینوند و رفیق و ملائت با وی کنند و نفر نکنند
 و چین بر چین نیکنند و غصه با طاعت قریب و از معصیت بعید مانند سیما از معصیت خبیث که
 از بدترین گناهان و محل سخت ترین و عید است احتراز کلی دارند و پیاز و **هم** آنکه با تیمیان و
 غریبان و مسافران و کنیزان و غلامان و ضعیفان و پیران و معذوران و غیرهم به محبت پیش آیند
 و برواحسان نمایند که آخرین وصیت رسول است صلی الله علیه و سلم و بنظر تحقیق بنده و کرامت
 نگیرند و اگر گیرند خود هم شریک شوند و هر چه خود خورند ایشان را نیز همان خوراند و لباس خاندان
 خود بپوشند و آن اینکه اول تمام موی سر علق دارند که هادت مستمره بر رگکان مار سره بود
 و حالاً هم هست و کلاه و دپو یا قدحیه که بر دو کنار آن یعنی بر دو گوشه اش قدری بشکل **لا شاد**
 میباشد بر سر بندند و خرقة قادریه در تن بپوشند و سید بر کمر بندند و عمامه بر سر چینند
 و از تهنید خواه از سر ایل کشاده کنبین ستر عورت پوشند و دوشه که بقدر دود در عطر طول باشد
 بصورت ملا در گلو بیا و بپزند و این همه لباس را سوای آنرا که ضرورت ندارد اگر رنگ گیر

یا ملائکه می خوش بویا یا دیگر رنگ سواست معصوم و معصوم که حرام است مصوم و کرده پریشان
هم مصداق ندارد و بمطالعه کتب حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تصوف و سلوک و غیره با شریعت
النس و عبادت گیرند و مناسبت پیدا کنند و اوقات شبانه روزی خود اکثر بان مصروف اند
و در شریعت و طریقت مقلد محض خود را دانند و از دعوی اجتهاد در بیچگونگی هر دو طریقه اینقه زنهار
زنهار و در باشند در شریعت خفی و در طریقت قادری خود را دارند و مقلد همین حضرت خود را
ورنه انجام ندخواهند دید چرا که انجام ترک تقلید دین او ان همانا الحاد و زندقه است و بر سر
سر و کار به امام اعظم و در طریقت بحضور غوث الاعظم رضی الله عنهما دارند و غلامی پیوسته زنهار
زنهار کنند از آنکه از منقبت لپیشت خالص این خاندان بر کایتیه مار بر رویه بغلامی خاندان غوثیه لپیشت
و با همه غلامان موروثی و ملک پرورده درگاه غوثیت باب حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه استیم
و حضور غوثیت باب اسر حلقه جمله اولیا و شهدا اند چنانکه نشان نبی ماصی الله علیه و سلم در انیا بود چنانکه نشان غوث الاعظم
رضی الله عنه در اولیا نشان دگر آنکه خاتم ولایت بودند چنانکه رسول ماصی الله علیه و سلم خاتم نبوة و رسالت هم بودند
و عتقا و کنیز غوث الثقلین رضی الله عنه جمله اولیا و چنانچه معاصرین و چه حاضرین و چه غائبین از بنفاهت
بنفای تقدیری بده علی رفته کل ولی الله تعالی و این دعوی حق صادق باین کلمات طبعیه را القاب الله
تعالی از جانب ای و حالت صوفی پسو شماری سر برز و بانهار آن و در حالت صحنه و سرکه ماسور و مازون
بود که علی الاعلان این شان ارفع خود انها کنند و ماسور بود که هرگز نگردد ولایت از وی باز گیرد
و سلب نماید و آنکه باز تصوف زنانه که بظاهر صوفی و باطن بغی اند لباس صوفی محض بر بنای نمود پوشید
و نفس الامر با صوفیه که هم نسبتی نداشته گمان میکنند که این مقوله را رسیدن غوث الاعظم رضی الله
عنه در حالت سر برزده بود پس معاذ الله هیچ اعتباری ندارد و لایعوبه باشد و بالفرض اگر اعتبار
هم کرده شود پس از لفظ ولی الله درین مقوله اولیا و همصر بلکه حاضرین جلسه وقت مراد خواهند بود
اولیا و غائبین ازان جلسه هم داخل نخواهند شد این کسان در نیصورت سبب هیچ ضرورت از تعمیم
تخصیص میگردد و میگویند که در تسلیم تعمیم فضیلت حضرت غوث پاک رضی الله عنه بر فاضلترین از ایشان

لازم می آید و آنچه نیست که از متقدمین بعد استثنای انبیاء علیهم السلام که بالاتفاق افضل از همه عالم
اند چه بلا آنکه وجه جنس انسانی از فضیلت بر سایر صحابه کرام و اهل بیت عظام و ائمه اطهار مشهورین رضی الله
تعالی عنهم اجمعین ثابت میشود و از متاخرین هم از فضیلت بر حضرت امام مهدی علی هدیه و علی السلام
که باعتبار اخبار و آثار از فضل اندواز و دیگر دلایل لازم همانست که اولیاء هم عصر یا حاضرین جلوه وقت
مرا میشوند تا که ازین حدیثه غلصتی نجات حاصل شود و میگویم که این اقوال ایشان مروود و اندر محض
سفاهت و ضلالت و گستاخی و بے ادبی - این کسان از ولایت نصیب ندارند و سلسله تاجهم در محض
انجین عقیده کاوزه ولایت ایشان سلب خواهد شد مثل شیخ صنعا و غیره و اگر کسی شبهه کند و گوید که
انجین کلمات دیگر بزرگان هم گفته اند پس تخصیص غوث الاعظم رضی الله عنه نناده - گویم که اولاً
انمیقولہ از کسی بامر الله بحالت صحو سر بر زده است و نخواهد شد زیرا که مخصوص بان جناب است
و هیچ نقطه از هیچ عمایه متقدمین و اکابر متعذرین تصریح باین معانی نیست و حال ثقات و عدالت
متاخرین زمانه بمقابل متقدمین معلوم که نسبت ذره به آفتاب هم ندارد و پس چگونه وثوق بر صدق
مقالات ایشان کرده شود - و لوفضایی بعد تو اترند رسیده و نه بدرجه قبولیت جمهور اولیاء الله آمده
فلذا لا یحق حجت و استدلال و وثوق و تمسک گرفتن نیست بخلاف مقوله شیخ ماضی الله عنه که بعد
تواتر تسلیم جمهور اولیاء الله بر سیما خواهر بزرگ سلطان الهند خواجہ معین الدین حسن چشتی بخیری رضی الله
تعالی عنه که بالاتفاق از جمیع اولیاء هند زیاده شرف و بزرگی دارند و از همه ایشان و فضل ممتاز
اند چون انمیقولہ حضور شنیدند همان زمان بر حضرت ایشان حالتی طاری شد و آن حالت فرمودند
بل علی راسی و عینی - و تمامی اولیاء الله از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال قابل انمیقولہ شده اند
و با عتراف آن رطبہ اللسان بوده و گردن القبا و حمیده اند و اصلاً از ان راه انحراف نوریده اند
پس از تصدیق جمهور اولیاء الله تعالی بالخصوص سلطان الهند از فضیلت حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه بر سایر اولیاء بدرجه یقین پیوسته قایده در سند انمیقولہ از سلطان هند و از
کتاب تصریح الحافظی مناقب الشیخ عبد القادر از مولفات عبد القادر بن محی الدین الارطلی بامر شیخ

ودر شده السيد عبد القادر غريب الله بن السيد عبد الجليل الحسيني الحسيني في بلدة احمد آباد في ريفية
 الحادي عشر في المستفاضة خواج معين الحق والدين الحشمتي من النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه ذكر
 قدوة المشايخ وقطب الخلائق امير محمد الحسيني في كتاب لطائف الغرائب عن لسان قطب العالم الفقيه
 محمود نور مصفحه الودود لما قال النوث الاعظم بامر الله قدمي هذه على رقبة كل ولي الله وضع
 جميع الاولياء رقابهم وكان خواج معين الحق والدين في ذلك الوقت من الشبان مجاهد ابرار ضابطي
 خارجيل من بلدة خراسان في مجر واطلاعه على هذا الامر الا بهي با درالي تقديم انحاء راسه ^{عليه السلام} و
 ووضع راسه على الارض وقال بل على راسي وكشف الله هذا الحال للنوث الاعظم
 في الحال فقال في حقه في مجمع من الاولياء ان النجيات الذين سبق في وضع رقبة اولياء الله و
 احبابه بقبوضه و حسن ادبه صار محبوبا بالله ورسوله و سيعطي زمام تقصير الهند في هذا كمالها
 قال رضي عنه الله الملك المتعال وقال مولانا الشيخ محمد جمال الدين السهروردي في سير العارفين
 اجتمع معين الحق والدين الحشمتي مع النوث الاعظم رضي الله تعالى عنه في جبل من الجبل و صحبت مع
 حضرت سبعة و خمسين يوما مع الليالي و استفاض من حضرة الواع الففيض جميع الباطن و الكمال
 ذكر السيد ادم التفتبندی في نجات الاسرار انه جرى في مجلس شيخ فريد الدين گنجشكر و ذكر
 وضع قدیم الشيخ علی رقاب الاولیاء و قال لیں قلت فی ذلک الزمان بوضعت قدمه علی رقبتی
 و بالافتخار قول علی صدیق منی لاسخی معین الدین بن الدین و وضع قدمه علی رقبة منصبی ان
 اتول علی صدق منی و قال الشيخ نور الله حفيد الفقيه الشيخ حسن القطبي في لطائف القادرية شيخ الويل
 معين الحق والدين الحسيني طلب العراق من النوث الاعظم فقال له النوث اعطيت العراق لشهاب الدين
 عمر السهروردي و اعطيتك الهند ورضو ان الله عليهم جميع غزيري از غزيران خاندان صابري
 چشتی و من ندکړه قول ېدار و رښه با فقیر گفتم که بنابر استیعا ب یعنی احاطه کردن این قول
 کلی جمله افراد جزئی یعنی سائر اولیاء را چه با تقدم و چه بهر وجه تا آخر سوای آنها که مستثنی اند
 چنین معنی از بنی قول مراد گرفتند اولی است که از ما تقدم بعد از انبیا علیهم السلام

مع حضرت عیسیٰ علیه السلام که مکرر خوانند آمد و انجمله بالاتفاق افضل کل خلائق اندر قدم بر صحابه و البیت است
 مثل قدم پسر بر پدر است و از همه بهتر تا آخر قدم بر سائر انیان یعنی معاصرین و متاخرین مثل قدم پدر بر پسر
 یعنی در صورت اول قدم را چنان دانند که کسی پسر خود را از کمال شفقت بوجه سعادت و نیکبختی او بر دوش خود
 بر نشاندین صورت فضیلت پسر بر پدر لازم نیاید چنانکه رسول مقبول صلی الله علیه و سلم موی علی را بر دوش
 خود بنا بر بست شکنی نشانند و چنین را بر دوش خود سوار میکردند این مثل اعلیٰ الطباق دارد و در صورت
 ثانی قدم را چنان دانند که کسی قدم پدر را از کمال مرتبت و حریت رتبت او تعظیم و اجلاا بر سر خود می نهند
 و در صورت البتة فضیلت پدر بر پسر است و همین افضلیت و نیجاست مقصود است پس ازین تاویل القباحة
 فی تعمیمه انتہی مرقوم که العزیز المذکور سیکویم اگر چه این تاویل هم ممکن است مگر حاجتی ندارد و نه آن تعمیم محتاج
 تاویل و تغیر و تبدیل است زیرا که استیعاب و احاطه مقوله مذکور بر سائر اولیاء الله را برای صحت کلام
 لفظ ولی الله در قلم می نهاده علی رقیه کل ولی الله وافی و کافی است چرا که تغییر این مع عیسی علیه السلام مشهور
 بلفظ انبیاء و رسول اند و اصحاب کرام رضوان الله تعالی علیهم معروف بلفظ صحابه و البیت عظام موسوم
 بلفظ البیت و ائمة البیت علی جمیع و علیهم السلام معروف بلفظ امام اند و اطلاق کلمه ولی الله بر سائر مدعیان
 بعد از ایشان ردایافته و نفی است بدانکه مسلمانیان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم افاضل خود را جویست
 آنجا بنام نه بر دزدی آنجا جمعی را که بصحبت صحابه رسیدند تا بعین خوانند و آنرا که بعد از ایشان حج
 تا بعین و بعد از آن خواص است را از یاد عباد گفتند خواص قوم با هم صوفیه و تصوف من فرو گشتند و این نام
 بعد از ائمتین بهر بی بر ایشان اطلاق یافت و اول کسی که او را صوفی گفتند ابوالمشیم بود پس از لفظ صوفی
 را اینهمه یا خود بخود مشتقی شده اند و بے آنکه تاویل کرده شود یا تغییر داده شود هم تفصیل بر فاضلتر خود
 لازم نیامد

عظیم بعضی سفیهان حضرت محبوب الهی قدس الله تعالی سره العزیز را
 بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه فضل ننهند که آنجا نسبت
 است و اینها بعفات است قول

لقب پاک حضرت سیدنا عیسیٰ علیه الصلوٰۃ والسلام روح القدس و لقب قدس حضور پر نور سید عالم
صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم روح الحق اینجا خوانند گفت حق آنست که مقام محبوبیت بالذات صفت
پاک حضور اقدس سید المجتوبین است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم دیگر کسی را که از این مقام اعلیٰ حلی داوود اند
عکس و ظل همان محبوبیت است صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علی لقب پاک حضور والا صلی اللہ تعالیٰ
علیہ وسلم حبیب اللہ بود نسبت بنفس ذات چون پرتو آبرو آفتاب یا ان رضی اللہ تعالیٰ عنہ یافت لقب خباب
محبوب سبحانی گذشتند برای سری که بر عارف نهان نیست چون بعد حضور رضی اللہ تعالیٰ عنہ حضرت
محبوب الهی قدس اللہ تعالیٰ سره العزیز تبارین بجویش یافتند نسبت بصفتش نحو استند تا احتمال مساوات
با حضور پر نور سیدنا عیسیٰ علیه السلام رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیدا نشود بلکه نسبت بذات کردند که احتمال مساوات
با حضور اقدس سید المرسلین صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم زینهار راه نتوان یافت چنانکه بر زمینهای ممبرده است
که سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر زمین بالا قیام می فرمود صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیز دویم گزید
فاروق اعظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ زینہ زیرین چون نوبت به عثمان غنی رسید رضی اللہ تعالیٰ عنہ نیز زینہ
بالافت از زمین پر سیدند فرمود زینہ فروتر بود اگر بر زمین زیرین استاد تو هم مساوات با فاروق شدی
و بر زمین دوم با صدیق اکنون که بر زمین بالا می سجس گمان مساوی با سید عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم
نه بروی مندر چون صفات نزد صوفیه عین ذات باشد حاصل هر دو نسبت یکی است با جمیع شیوہات
حضرت محبوب الهی رضی اللہ تعالیٰ عنہ را بر حضور پر نور محبوب سبحانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فضل کلی نهادن
جهل عجیب است جمهور اولیاء کرام قدرت اسرار هم بر تفضیل حلیل سیدنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ اجماع دارند
اجماعیات را بهیچو سوسهای خام توان شکست اینجا نکه بسبب این القاب حضرات عالیہ برو و محبوب
رضی اللہ تعالیٰ عنہا را بر صحابه کرام و اہلبیت عظام رضی اللہ تعالیٰ عنہم فضل نهند که ایشان را این لقب
اصلا دار نشده نه منسوب بصفت نه بذات و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم و آخر دعوانا ان

الحمد لله رب العالمین

لمعہ ثانیہ در عقائد اہلسنت

بدان - العیزز الصلحک اللہ تعالیٰ کہ صحت عقیدہ اصل کارست و فساد او موجب غضب
 جبار و دخول نار - و العیاذ باللہ العیزز العفار فاسد العقیدہ اگر حنیف ابعبد و از پیل ارض باشد
 بے بجای بنبرد و بچو قاصد کعبه کہ پشت بقبلہ راہ رود و ہر خیزد و دور تر شود - لہذا واجب کہ لا
 جملہ عقائد خود مطابق مذہب مہذب اہلسنت حفظہم اللہ تعالیٰ درست کردہ مسلم سنی باشند آنگاہ
 متوجہ بہ باطن شدہ گام بہ این راہ نہند چہ عرفان الہی بے اختیار عقیدہ اہلسنت ناممکن
 فقیر عمر اللہ تعالیٰ کہ درین باب رسالہ مختصرہ جامعہ فہمی بالعسل المصنف فی عقائد ارباب متہ المصنف
 نوشتہ ام - اینجا در نور الدین از متن کلیل الایمان حضرت شیخ محقق مولانا عبدالحق محدث دہلوی قدس
 سرہ انتخابی آوردہ سخی چند در نوری چند یاد کنیم تا کتاب از ذکر این اہم الفرائض خالی نباشد
 باللہ التوفیق **نور اول** - حقائق الاشیاء ثابتہ و العالم حادث و ہو قابل للفناء و ہلہ صانع
 قدیم واجب الوجود و احدی قادر عالم مرید کلم سمیع بصیر صفاتہ قدیمہ لا یقوم بذاتہ حادث لیس
 بحکم و لا جوم و لا مصور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی مکان و لا فی زمان لا مثل لہ و لا شہیدہ و لا ضد
 و لا ذوالعین و لا نظیر و لا یخضع لغيرہ تصفیت بحجج الکمال منزہ عن سمات النقص و الزوال و ہو مری المؤمنین
 یوم القیمۃ خالق جمیع الاشیاء و مدبرہا لا یجب علیہ شیء و لا حاکم سواہ و لا عرض لفعلہ فاحسن فاحشہ
 الشرع و القیم مافہم الشرع و لہ ملکہ ذو و اجتہ شتی و ثلاث و رباع شہم جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
 و کل شہم مقام معلوم لا یعصون اللہ اہم و یفعلون ما یومرون و لکتاب انزل علی رسالہہا البیوت
 و الانجیل و الزبور و الفرقان و اسماء و توفیقہ و ہو خالق الافعال العبادہ الکفر و المعصیۃ باراوتہ
 و تقدیرہ و لا یرضی لعبادہ الکفر و اللہ یفیل من لیشاء و یدری من لیشاء عذاب القبر للکافر و النافق
 و تنعیم اہل الطاعتہ بما یعلم اللہ و یریدہ و صد ال شکو کبر حق و البعث حق و الوزن حق و الکتاب حق
 و الحساب حق و السؤال حق و الخوض حق و الصراط حق و الشفاعت حق و الجنت حق و النار حق و کل
 ما جزئہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من اشراط الساعۃ و احوال الاخرۃ حق ایمان الباس غیر مقبول الکبیرۃ
 لا تخرج المؤمن من الایمان اہل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ماتوا بغير توبۃ ان اللہ یغفر

يشرك به ويفخر ما دون ذلك لمن يشاء ويجوز العقاب على الصغيرة ان التدارسل سلاسل البشر
 الى البشر مبشرين ومنذرين مبشرين للناس باحتياجون اليه من امور الدين والدنيا اول الانبياء
 آدم عليه السلام واخرهم محمد صلى الله عليه وسلم وعلى جميع الانبياء والاولى ان لا يعين عدوهم كلمهم كانوا
 سبغين صادقين معصومين غير مغرولين - افضل الانبياء محمد صلى الله عليه وسلم وهو محبوب الى
 كافة الخلق شريعة اكل الشرايع ودينه ناسخ الاديان امته خير الامم ومعراجهم في اليقظة الى السموات ثم
 الى ما شاء الله حق واصحابه خير الامم فضلهم على ترتيب الخلافة والمراد بالانفصالية اكثرية الثواب ثم
 الباقي من العشرة المبشرة ابو عبيدة بن الجراح سعيد بن زيد سعد بن ابى وقاص عبد الرحمن بن عوف
 زبير بن العوام طلحة بن عبيد الله فاطمة بنت عبد المطلب فاطمة السيدة النساء
 والحسين سيد شباب اهل الجنة الخلافة بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلثون سنة
 ثم بعدها ملك و امارت وكلف عن ذكر الصحابة الى خبر المجتهد خطي و لصيب ولا تكفر احدا من
 اهل القبلة رسل البشر افضل من الملائكة ورسل الملائكة افضل من عامة البشر الكرامة الاولى
 حق لا يبلغ ولا درجة نبى لا يصل العبد الى حيث ليقط عنه الامر والنهي والنصوص تحمل على طواهيها
 والعدول عنها الى معان يدعيها الباطنية المحاد وفي دعاء الاحياء للاموات وصدتهم عنهم نفع لهم
اعلموا - ان الله محيب الدعوات وقاضي الحاجات وتجزر الصلوة خلف كل مرد فاجرد ذي المسح
 على الخفين في الخمر والسفر استحلال المحبة صغيرة كانت او كبيرة واستخفافا كفو الاستهزاء
 على الشرعية والاستهانة بها كفو النزل بالكفر كفو التصديق بما يخبره الكاهن عن الغيب كفو الباطل
 من الله تعالى كفو الاسن من عذاب الله كفو الايمان بين الخوف والرجاء - اعلموا ان الله شديد العقاب
 وان الله غفور الرحيم **نور** ١٠ - ماسنيان را اعتقاد نسبت که علم غيب بالاستقلال خاص
 بجانب هي الجلال ست وانچه از وی مر انبيا و اوليا و احوال ست بالذات نیست بلکه عطای
 آن ملک متعال ست و اعتقاد و ادراک که حق سبحانه تعالی همه شیا را می شنود و هر چیزی را
 می بیند و شنیدن و دیدن او بالانیت - **نور** ١١ - ماسنيان را اعتقاد

که معلوم بجز انبیاء کسی دیگر از اولیاء نباشد گو مرتبه تطهیر و غوثیت دارد حتی که صحابه و اهل بیت نیز
 رضی الله تعالی عنهم مگر زنان و سایر اولیاء الله موسوم باسم محفوظ میباشند و مراد بصمت مصطلحه آنست
 که حفظ الهی مرایشان را لابدی باشد که تخلف او ز نهام مقول و متصور نماند و بحایت الهی هیچ گناهی را امکان
 نباشد که در مسرا پرده عزت آنان گردیدن این عصمت در نوع بشر خاص حضرت انبیا علیه الصلوٰه و السلام
 است هر که هیچ فرد بشر را عصمت بهیچ غفلت ایشان ثابت کند محض است نور هم خبری بجهو
 اخبار الهی قطعاً صورت یقین است و تصدیق اومین حاصل ایمان و دین هر که هیچ خبری از اخبار ایشان را
 منکر شود کافر شود بعد از آنکه ثبوتش از نبی ضروری باشد خبر وی چنین نیست و انکار او اگر چه بعد ثبوت صحیح قائل
 اما کفر و ارتداد نیست باز خبری قطعاً حق است و بیچگونه خطا آوردی احتمال نیست بخلاف خبر وی زیرا که
 عصمت ندارد نورده سالک را هر امری که در خواب یا بطور کشف و الهام در هیچ واقعه و مراقبه
 معلوم شود آنرا اولاً بر کتاب و سنت عرض کند اگر مطابق باشد یقین داند ورنه از آن درگذرد و باو
 هیچ اتفاقی نکند و افضا غاث احلام و وسوسه شیطانی داند نورده بر شخص معلن لعن کن اگر چه
 مشرک و کافر بود زیرا که حال فائده معلوم نیست اگر بعد موت عذاب الله واجب اللعن باشد خیر است ورنه
 لعن تو بر تو عود کند اری لعن بر کافر و مشرک مباح است اما اینجا یقین بر شرک کفر و چگونه آوردی که
 لعنش کردی و می منقطع شد پس ترا که خبر داد که فلان بر شرک و کفر مرد جز اینکه از دل خود بیگوئی این
 چه اعتبار پس لعن بر شخص معلن سخت ممنوع است مگر کسانی که موتشان بر کفر یا کفر یا خدا و رسول
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم شد بجهنم و اهل بیت و فرعون و هامان و امثالهم و پس الله تعالی
 حفظنا من اللعن و مشرک امین بدار آنکه معنی لعن نیست ای بار خدا یا فلان را از رحمت خود
 دور دارد بجهنم محض کن که او را در رحمت تو هیچ نصیبی در آخرت نباشد و همچنین دور
 از رحمت نیست مگر مشرکین و کفار را پس در صورت عدم علم به خاتمه که مومن مرد
 یا کافر چگونه در لعن جرات کرده شود نورده - بارکان اسلام خود را
 بسیار ایمن نماز و روزه و حج و زکوة ادا کن و به عفت پد.....

اهل سنت جماعت محکم بے باش کہ بین یک فرقہ از عقائد و سنت ملت ناجی ست باقی ناری اما عظم
 ابو خنیفه کوفی رحمۃ اللہ تعالیٰ عنہ را پرسیدند کہ علامت اہلسنت و جماعت چیست - فرمود
 ان افضل الشیخین و تحب التمتین و تری المسح علی التمتین - یعنی فضل حقین از فضل شیخین کمتر است
 بے نقصان و تصور محبت شیخین با محبت حقین برابر بے تفاوت و فتور - بکذا افادہ بالا
 سید السید عبد الواحد قدس سرہ فی سبج سنا بل - نور ۸ - برین
 ہمہ اہل حق را اتفاق است کہ تمامی انبیاء و رسل علیہم الصلوٰۃ والسلام پیش از نبوت نیز از کفر
 و شرک و کذب و زور مصوم بودند و بعد نبوت از تعدیہ بر کونہ مصیت اگر چه منیرہ باشد و در حکام
 رسائی شریعت از سہو و خطا نیز مصوم اند صلوٰۃ اللہ تعالیٰ و سلام علیہم جمیعین نور ۹ -
 بیچ ولی بہر تہ تیغ نبی نہ رسید و نہ ہزار رسد و نتوان رسید اگر چه قطب الاقطاب و غوث و صدیق
 باشد و بیچ مکلفہ پیش از موت از تکلیفات شرعیہ از ادخا ہد شد اگر چه نبی و ولی و مرسل باشد
 چنانکہ آیہ و اعبد ربک حتی یا یتیک الیقین اذان خبر میدہد زیرا کہ علما و دین اینجا یقین را بمعنی موت
 گرفتہ اند کہ بعد موت آن یقین می آید کہ موجب ازادی میشود و از تکلیفات شرعیہ انسان را نجات
 میدہد و صوفیہ صافیہ ہم و عقائد خلاف علما ظاہر نمی باشند بلکہ اعتقاد بجلہ عقائد اہلسنت شرط اول
 تصوف دانستہ اند و انانکہ بعض جہلای متصوفہ گویند کہ انیمقام یقین اولیاد را در حیات ہم حاصل
 میشود و از تکلیفات شرعیہ را دیکند و سوسہ شیطان است ناشی از محض سفاہت و جہالت و ضلالت
 و خود بینی و خود نمائی و خود رائی ایشانکہ قول ائمہ سلف گذاشتہ بر مشورہ شیطان عمل بنمایند و زندقہ
 میشوند و از روزہ و نماز و غیرہ ارکان اسلام خود را مستغنی دانستہ ترک میکنند و در امضالت گرفتہ میشوند
 بین نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ افضل کل مخلوقات بود و چہ ملائکہ و چہ جن و چہ انس از ہمہ افضل و اکمل و اعلیٰ
 و اولی است با وجود چنین قربت و فضیلت در حیوۃ دنیا از تکلیفات شرعیہ معافی نخواستہ دیگران کہ
 نسبت ذرہ با قباب ہم ندارند چگونه اینچنین لاف زنند و خود را بچو مجانبین از زمرہ آزادان پندارند
 اللہم احفظنا من شر الشیطان و وسادہ بر جتک یا رحم الراحمین نور ۱۰ - جملہ ملائکہ چہ سماوی

همچو جبریل و میکائیل و اسرافیل و غزرائیل و جمیع عرش و کروین و اسمعیل سردار سمائی دنیا و دیگر ملائکه که شمار آنها جز حق سبحانه تعالی کسی نداند. و چه عرضی بچو کرام کاتبین و ملائکه حفظه که به همه حفظ انسان از جن و بلایا مامور اند کما انجز عنهم الله تعالی فی القرآن العزیز بقوله و له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله همه با از هر گونه گناه معصوم اند لا یصون الله امرهم و یفعلون یا یومرون و آنچه از حکایات هاروت و ماروت و عوام مشهور در بعض تفاسیر مذکور است نزد علماء محققین اصیل ندارد چنانچه ایشقای امام قاضی عیاض و شروع آن توان دریافت و آنچه در فصل الکلمات بیاض حضرت جد اعلی شاه حمزه قدس سره ناقله عن تفسیر الزاهدی مذکور است که ملائک و قسم اند - نوری و ناری قسم اول از حصیت معصوم و از قسم دوم معصیت بوجودی آید الخ - این بمنی بران اصطلاح است که قومی از جن را ملائکه خوانند. و بر همین محمول است و آنچه از حضرت ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و غیره می آید که ابلیس از ملائکه بود بآنکه نص قطعی قرآن عظیم موجود است کما من الجن فسق عن امره -

نور ۱۱ - محمد رسول الله افضل الانبیاء پس بر اسم پس موسی بر قول مشهور علیهم الصلوٰة والسلام پس انبیاء کلهم فضل اند از جمله ملائکه نزد اکثر اهل سنت و جماعت همین مذمت معتبر است و معنی فضیلت آنست که ثواب کرامت و قرب الهی زیاده از غیر خود باشند همچنین است و شرح مقاصد و غیره و در ملائکه افضل اند از اولیاء انسان و اولیای انسان افضل اند از سایر ملائکه و در ابالمرشد نیست که اجماع کرده اند صوفیه کرام برین امر که رسول انسانی فضل اند از جمله ملائکه و خلاف کرده اند و تفضیل ملائکه بر نبیین انسان افضل البشر بعد از انبیاء ابوبکر صدیق است پس عثمان پس علی رضی الله تعالی عنهم جمیعین و بر همین ترتیب افضلیت خلافت ایشان واقع شد

نور ۱۲ - و افضل النساء اهل المحبة فاطمه و خدیجه و عائشه و مریم و آسیه رضی الله عنهن - و در قسطلانی است که شیخ نقی الدین اختیار کرده است که فاطمه افضل است پس خدیجه پس عائشه و قومی عائشه را افضل النساء گفته اند از جهت حدیث فضل عائشه علی النساء افضل الشریه علی سائر الطعام و قومی خدیجه را که اول من امن است و قومی مریم را بقوله تعالی فضلک علی النساء العالمین ابایح یک از نبی و لیس قاطع نیست و اسلام آنست که این سه را افضل النساء دانند و در تفاسیل

با همی آنها سخن نزنند نور سوا انا که میداند که فضیلت بر ترتیب خلافت است غلط است بلکه
 خلافت بر ترتیب فضیلت است و همچنین واقع شده یعنی هر افضل بر غیر خود در خلافت تقدم
 شد بدلیل آنکه فضیلت ایشان بهین ترتیب در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم مستحق بود
 حال آنکه در آن زمان هیچ یک از ایشان خلیفه نبودند پس چون به ترتیب معلوم بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 علیه و سلم خلیفه شدند و هر یک است که خلافت به ترتیب فضیلت واقع شدند آنکه فضیلت به ترتیب
 خلافت باشد که لا یخفی فافهم اللهم حفظنا من سوء اعمالنا نور سوا انا و این استظهار کنی
 که کفرست همچنان احکام دین را استخفاف نمودن چنانکه تا عقیدان بر ریش و عمامه می خندید
 نعوذ بالله من سوء اعمالنا نور سوا انا فی زمانه از شروع ۱۲۹ هجری قمری که آغار کارش بدست
 و تفرقه و انجام او الحاد و زندقه است در بند و ستان پیدا شده است که انرا در عرب و با بی میگویند
 منسوب باین عبد الوهاب نجدی که شیعیانی در عرب شریف پیدا شده بود زنها را زنها را با این فقره
 گمراه اخلط میکنند و برای شناخت این طائفه تالفه همین یک کلمه که میگویم کافیست این فرقه عم
 نرنگوار و روافض است رافضیان در خدمت صحابه بے ادبی میکنند و اینان بخدایت حضرت رسول
 مقبول صلی الله علیه و سلم بلکه به بارگاه خدای عز و جل هم بگستاخی و بی ادبی پیش می آیند چنانچه بدست
 خداوند تعالی نسبت ارکان کذب میکنند و علم و صدق و غیره صفات او را اختیاری دانند معاذ الله
 من ذلک استباهای تخیله و این فرقه فرقه نچیه است ماذن خلافت الیس و حقیر را و که تا و خیره ماند و با
 خوانند و چون به بلوغ رسد و خون الهاد از و جوش زند و روی شوی کفر بنزد با هم نچیه است موسوسه کنند
 ازین هر دو فرقه و در پیایند که ماران سیاه و غولان راه اندر می سجانه تعالی از صحبت چنین کسان
 و حفظ خود را و آیین نور سوا انا خرق عادات ظاهر کردن کاری برخلاف جهود و مشاوار و گونیند شلالت
 سوره النمل بالافتن بدیع نردبان است اگر کسی اسباب یا لار و خرق عادات کرده باشد و آن چند قسم است
 از این که است سحر است راجع امانت زیرا که سحر و شایسته است مومن باشد یا بر کافر بر تقدیر نیست
 پس باشد و ولی از علوم بر تقدیر اول اگر صدقش بر نایب است معجزه باشد و اگر پیش از ظهور نیست راجع آنچه که از وی باشد

و از عوام مؤمنین معونت و بر تقدیر کفر اگر موافق مراد او باشد استدراج و اگر مخالف آید امانت چنانچه
 مسیله که اب ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم دست بر سر طفل که رساند بوی مشک از پیش
 آید مرد که دست بر سر طفل نهاد و کل شد ملعون را گفتند که محمد صلی الله تعالی علیه وسلم در چاه شور لعاب بن
 اقدس می اندازد هر چه تمام تر شیرین می سازد مرد که در چای شیرین خوی افکند شور شد ملعون شنید
 که حضور اقدس صلی الله تعالی علیه وسلم بر چشمی کور دست نهاد روشن شد مرد که بر دیده عوری دست
 رسانید چشم دیگر نیز از دستش شد با بچه در امانت و غیره حاجت تمیز نیست که بوجه مخالفت مراد خود
 تمیز نیست همچنان استدراج و محروم را حاجت تفرقه نیست که اگر کسی غلط دعوی نبوت کند زنها خانی
 بروست و ظاهر نشود اگر خود است و ساحران جهانست همه سحریات و میکس باطل گردد و چیزی نمودن هرگز
 نتواند آری اگر دعوی الوهیت کند همه بعد از ایش بروجه کمال ترقی یابد و عجبها نماید که عقل بنیدگان خیر و ماند
 چنانکه دجال را چنین واقع شد نیست اول بدعوی نبوت خواهد برخاست و همه استدراجات و باطل شد
 باز با دعای الوهیت پردازد و تشبیه با سازد و آنچه سازد و وجهش پیداست که حجت الهی به نبوت نبی
 به حجة قائم شود اگر دعوی کاذب نیز بدعوی نبوت خارق نماید فرق کاذب و صادق بر خیزد و کارش را به برشمرد
 بخلاف الوهیت که اگر کسی هم خرق شود و شرق و غرب را بهر ازان هزار خرق غریب بکند عقل خود گواه است
 که این نه اله است و الحمد لله رب العالمین پس اینجا ظهور خوارق بروست و باعث تبلیغ نیست بخلاف
 اول آری فرق و کرامت و استدراج و شواست اینجا معیار همین است که هر که استعظیم بر شریعت عزابینند
 خالق که از وظاهر شود کرامت دانند و هر که از شرع بر گران یابند خوارق او را از قبیل استدراج گمان
 کنند احصا حاصل خارق نه چیزی است که همین بروست و لیاظا هر شود بلکه بجا دوی هم توان کرد چنانکه از ساحران
 فرعون واقع شد بخیل الیدن سحر هم آنها تسبیح و بر ریاضات شاقه و ترک علالت و دنیا نیز چنانکه جوکیان
 هند و راهبان نصاری و یهود کنند و از مجانبین و مجاذیب هم خرق ظاهر شود بسبب ارتفاع حجب عالم
 علوی که در این عالم سفلی است با مراد تعالی پس آشکار شد که همین بطور خوارق اعتقاد و باطل بلکه
 مناط همان استقامت بر شریعت و دوام تعلق قلب بجناب حدیث است و متبایان تمیز آنکه بعضی

صحبتهش خدائی یار آید و دل زد دنیا سر و شود کما سیاتی این فائده را محض نبیال همین جمله آورد و تم تا بر او ایم
 نهند و بخلطه نیتند و بآلت العصمه و نیچا و دسه کرامات حضرت جدی مرشدی قدس سره چشم دید
 خود نقل سلیم اول آنکه بعد از پرور از نمودن روح مبارک حرکت لبهای مبارک بندگی شد و آن حالت
 معمولی شغل اسم ذات بود چنانکه در عالم حیات دنیاوی عادت سانی بود با آنکه بپسین سرور و نخلان
 بر و مال و غیره جبریل می نمودم سود نماید و بالاخر از دل بطور طره عرض دادم ششم آنچه عرض شد ششم آنکه حرکت
 بند شدن بعد وقت غسل باز همان جنبش لبهای مبارک ظاهر شد باز بطور اول عرض نمودم آنچه نمودم باز سکو
 شد زان بعد وقت دفن نیز چون روی مبارک کشا و بکم باز همان حرکت یافتیم باز بعد عرض معمولی بند شد
 و علاوه از این اکثر کرامات بطور آنکه تسطیر آن سبب طوالت کتاب است **نور** ۱- بنی آلت که
 حضرت حق سبحانه و او برای تکمیل نفس خودش وحی فرستد بشرعی تازه خواه بشرع پیشین در رسول آنکه
 او را بعد تکمیل نفس و برای تبلیغ احکام الهی به بندگان فرستند اینجا نیز تخصیص بشرع جدیدیت مسلمانان
 اعتقاد و این که وحی شرعی جز بحضرات انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام نیابد - آری اولیا اگر ارم نوعی و اگر از
 الهام سر فراز شوند **نور** ۲- ایمان مشاهده با آنکه نصیب مقررین و ناشی از فضل عظیم و شرف بیست
 اما این که دیده گردند و مجرد شنیدن اخبار الهی ایمان آرند این هم طرفه شائسته دارد - و لهذا باین وجه
 ایمان بالغیب عند الله از ایمان مشاهده محبوب ترست ملائکه بر عرش و کسی دلوح و جنت و نار که ایمان بالشهود
 و ما را بالغیب حضرت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام را بر ملائکه و تمیز کتب و نزول وحی ایمان بالشهود
 و ما را بالغیب صحابه و اهل بیت را بر حضرت نبی صلی الله تعالی علیه و سلم و معجزات جلیله اش ایمان بالشهود
 و ما را بالغیب اگر چه متأخرین را این فضل جزئی حاصل است اما فضل کلی که عبارت از کثرت ثواب زیاد
 قرب ریا بابت است نصیب حضرات اهل بیت و اصحاب است رضی الله تعالی عنهم اجمعین فضل جزئی یا
 فضل کلی تاب مقاومت ندارد - غافهم - این سلسله از زبان فیض ترجمان حضرت جدی مرشدی رحمة الله علیه
 شنیده بودم - روزی بطور و خط میفرمودند که سرور عالم صلی الله علیه و سلم اصحاب کرام خود را خطاب
 کرده استفسار فرمودند که آیا میدانید که ایمان کدام کسان عزیز ترست عرض نمودند یا رسول الله یا

ملائکه و انبیاء فرمودند فی - زیرا که در حضور و قرب و منزل و حی اند عرض نمودند ایمان ما یان فرمودند
 چرا که در شما من خود موجودم باز عرض نمودند العظم عند الله و رسول الله نگاه فرمودند ایمان ان کسان که
 بعدین خواهند آمد و بر او حق کتاب نوشته یابند و برو ایمان خواهند آورد تا اینجا شنیده عرض نمودم
 که عطای این هویت عظمی باعث تفضیل بایان شد یانه همان جواب ارشاد شد که بالا نوشته **تور ۱۹** -
 علماء اهل سنت و جماعت را در لعن نیز پیلی شده قول است - یکی ملکوت - دوم منع - سوم جواز - سکوت
 مذہب امام عظیم کوفی و متبعان آن امام و الا مقام است و همون اسلم و احکم است - و منع مذہب
 امام غزالی و تابعان و سنت و جواز مذہب امام احمد بن حنبل و موافقان آنجناب است از بنا جزی
 ملا سعد الدین گفتار ازانی و غیره نیز همین راه رفته اند و هر سه فریق از سنن ان دین هر کسی که پی بکشی
 ازین مذہب ثلاثه اختیار کند هیچ نقصان در سنت او نخواهد شد بدستور سلسلانی شی الذہب خواهد شد
 و الحق حسن احتیاطی که مذہب مذہب حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه دارد فوق البیان است
 بالفرض اگر انکس تعجب لعن است ملعون ملعون گفتن و لعن را ورود و وظیفه کردن فیصلتی ندارد
 و اگر عند الله نچنان باشد تا معاذ الله خوف رجعت لعن است پس عاقل را نباید بکاری افتادن
 که یک پهلوی او ضرری جلی و پهلوی دیگر از نفع تبی باز سله جواز و عدم جواز خود فقهی است ما در فقه
 مقلد حضرت امام و الا مقام خود یکم پس اینجا چرا از تعلید جنابش قدم باز کشیم و خود عداوت و بغض
 منحصر و لعن نیست آخر ندیدی که علماء کافر معین را هم تعین نام لعن گفتن نفرمودند تا انجام او بر کفر
 یقینی نباشد مگر با کفار حکم عداوت نیست بعضی که سجد الله را با بان مرد و پلید یا سعود است خدای نیکو
 میداند اما بجد الله بالعت کار نداریم و نه مؤمن را باید که لعن و فحاش باشد باز اگر کسی لعن میگردد
 گفته باش ما و او را هم زجر کنیم چنانکه شنیدی و الله الموفق - **تور ۲۰** - روزی بین المغرب
 و العصر حضور شیخ خود حاضر بودم و در آن زمان کتابی در عقیده اهل سنت و جماعت نسبت
 مجازین جل و صفین و نهروان جمع نموده بودم بغرض اصلاح پیشکش نظر کمیما اثر فرمود فرمود
 بخوانید - نمذی خواندم فرمودند بنحور و رسولوی عبد القادر سلمه الله تعالی را هم نوبت مطالعہ بن ساله

آمده است یا نه عرض نمودم بلکه استنباط این بحث از مولا یصاحبه کرده ام فرمودند که کافیت علم ادعای حق
 و مارا بسبب که بولت سن فرصت آن نمانده است که متوجه باصلاح و تسطیر شویم باز عرض نمودم که خیر
 مختصر درین مسئله ارشاد شود تا حرز جان و ایمان خود کف فرودند. و کف عن ذکر الصعابة الا بخیر
 همین قدر کافیت پس خلاصه عقیده اهل سنت و جماعت درین هرگز جنگ چنین است که نسبت جنگ
 اهل جمل و صفین حکم خطا و اجتهدا می است و نسبت جنگ اهل نهروان حکم فسق یعنی مجازین اول و اجتهاد
 خطا کردند و مجازین نهروان قطعاً فساق و طغاة و اهل عصیان بودند باز اینجا نکته بهتر از گوهر است
 خطا و اجتهدا می نیز بر دو گونه است منکر و غیر منکر. منکر آنکه انکار راگزیر است که اگر فاش نشینند فتنه می خیزد
 و غیر منکر آنکه بچنان باشد چون خطای امام شافعی رحمه الله تعالی علیه و تحلیل متروک التسمیه عمدا
 و غیر ذلک من المسائل الفرعية. پس مولوی جامی قدس سره الشامی که در عقاید منظومه فرمود - ع
 جنگ با وی خطای منکر بود - راست فرموده است - اما نا فحان سخن را از جای بجای برند **نور ۲۱** -
 مرتبه نبوت و ولایت هر دو محض می است آنکس حاصل نشیون می محض بغایت الهی میسر می آید محابده و مکاسبه و طی است هر که
 نبوت کسی گوید یا فست هر که ولایت ابتداء اما محابده را بشرط راه ولایت و شسته اند غالباً بای محابده
 نیابند. و چون یا بند مجابده نیابند بلکه محض و هب یا بند **نور ۲۲** - مرتبه نبوت و رسالت محض
 بهروان انسان است جن و نساء و الضیاء انان نیست بخلاف ولایت که مردان و زنان هر دو شریک اند
 گو درین هم کثرت برادران **نور ۲۳** - اعتقاد داریم که سیدنا حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم
 را شل که همسر و برابر و در جمل کمالات عالیه تشریکش باشد محال و متبع بالذات و خارج از دانه قدس است
 بذا هو الحق فاذا بعد الحق الا بفضلال **نور ۲۴** - قضا که مراد از حکم باری تعالی است و نوعی است
 مهم و معلق - بهرم واقع شود - کما هو الماردنه - و معلق واقع شود مرتفع گردد از صدقات و غیره
 مثال بهرم موت است که ضرور بوقت موعود خود خواهد آمد - و مثال معلق آفات های درمیانی مثل
 امراض و غیره که از جدد و جهده تدبیر و خیرات و مبرات دور شود و نیاید - **نور ۲۵** - قال الشيخ الاکبر
 فی الفتوحات و لما تم یصح اجتماع الصادقین معاً لذلک لم یقیم ابو بکر فی حال النبی صلی الله علیه و سلم

ثبت مع صدقه فافقه النبي صلى الله عليه وسلم في ذلك الموطن وحضره ابو بكر لقاني ذلك المقام الذي
 رقي فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه ليس فيه اعلی منه يجبر من ذلك المقام فهو صادق لكنا
 وحكيم واما سواه تحت حكمه نور ۱۲ - درین زمان مردمان الهست و جماعت زحماورت رافضیان
 و صحبت ایشان از حال امیر سحوی و غیره صحابه رضی الله عنهم سوی ظن میدارند این خود رافضی است
 لهذا مناسباً قد ذکر بندی از جانب امیر سحوی بیان نمایم و گفتار بقول حضرت محبوب الهی نظام الدین
 اولیاد قریس سره میگیم که برای صوفیه صافه سند کافی و دانی است - در فوائد الفوائد موقوفه آنجناب کتب است
 بنده عرض داشت کرد که اعتقاد در باب سحوی چگونه می باید داشت - فرمود که او مسلمان بود و از صحابه بود و
 خسر پوره رسول بود علیه الصلوٰه والسلام - او را خواهری بود ام حبیبہ گفتندی رضی الله عنها او عیم رسول
 بود و علی الله علیه وسلم نور ۱۳ - از سعد بن العالی بابت هم در ذکر فضل صحابه بر جلاله ذکر کردی و نسبتاً
 ام المؤمنین عائشہ رضی الله عنها و عمارت روضه تبرکه ذکر در فضل صحابه رسول رضی الله عنهم و علی الله علیه
 وسلم افتاد و بچاره عرض داشت که فضل صحابه رسول صلی الله علیه وسلم بر جلاله منان همین فضل صحبت است بحسب
 یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی و توکل و غیره - بندگان محروم غلبه الله فرمود که جمله جواب
 درین مسأله است که فاضلترین همه خلق مطلقاً محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعد از او افضل خلایق بر همه بسیار است
 اند صلوٰه الله علیهم و بعد از انبیا و رسل علیهم السلام فضل نبی آدم است محمد علیه الصلوٰه والسلام و فضل است محمد
 علیه الصلوٰه والسلام صدیق اکبر است بعد از خطاب بعد از عثمان بن عفان است و بعد از علی قمری است می آید - و دیگر را
 دانست که خواص نبی آدم یعنی انبیا و رسل افضل از علیهم السلام از خواص ملائکه - و خواص ملائکه چنانکه
 جبرئیل میکائیل اسرافیل عزرائیل صلوٰه الله علیهم افضل از ارواح نبی آدم - و ارواح نبی آدم افضل از
 ارواح ملائکه انیت از صیبت و جماعت - اما آیدیم بر سر حرف آنکه پرسیده که افضل صحابه
 رضی الله عنهم بنی فضل صحبت است بحسب یاد صفات دیگر همچنانکه علم و عبادت و زهد و تقوی الخ - چون حضرت
 رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده است - اصحابی کان لهم باهم اقتدیتم بآئیتهم - این بر عموم است
 چنانکه بر خلفای اربعه از جمله صحابه اند پس هدایت دیگران مقتداً با اقتدای ایشان است هر آینه

مقتدا فاضله از مقتدی بود و در جمیع معانی پس ایشانرا چنانکه فضل صحبت بود فضل در جمیع معانی بهم بود
 لیکن هر چند ایشان در جمیع معانی موصوف اند چنانکه علم و تقوی و زهد و ورع و توکل و امثال آن اثر صحبت
 و فواید آن بیشتر و بیشتر از همه صفات دیگر است ایشانرا همهجا بصحبت تنها نسبت کنند نه صفات دیگر چنانکه
 گویند صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس یکی را از اولیاء الله علیهم الرحمة ممکن و جائز که در صفات
 دیگر خبر صحبت موصوف کردند چنانکه ایشان اما دولت و نعمت که در صحبت مست خاص همین بصحبت تعلق دارد
 آن کجا حاصل کند بندگی محروم عظمه الله چون برین حرف رسید این بیت بر زبان مبارک را ندیست
 ماه من گز تو مرا کس کنی من چه کنم - سنگ بی تربیتی لعل شدن تواند - اتمی نور ۲۸ - بدانکه مرتبه نبوت
 در سالت از نبی و رسول گاهی سلب نشود و مرتبه ولایت چنین نیست درین مرتبه سلب ممکن است پس
 ای عزیز بعد حصول ولایت این نشوئی و رام برای بقای مرتبه مذکور کوشش کن تا آنکه از اینجهان بگذری
 و روزه خسران دنیا و الاخرة نصیب شود و العیاذ بالله تعالی -

لمعة ثالثة در تصوف

نور اول در تصوف و سلوک فرق چیست - فرق فقه و اصول است - تصوف مشابه اصول سلوک
 مشابه فقه - در تصوف قواعد و اصول علم شریف باطنی میباشد و در سلوک صرف طریق رفتن راه
 بمجاذه و کاسمه و الله اعلم بالصواب - نور ۲ - وحدت بر دو قسم است یکی وجود
 و یکی شهودی - وجودی عبارت است از سقوط شعور یا سوای الله از علم و نظر سالک هر دو
 بقای ذات باری تعالی بعد فضای جمله یا سوای الله در علم و نظرش خلاصه اینکه هم در علم یکی ماند و هم
 در نظری یکی نماید یعنی بجز ذات بحت چیزی در علم و نظر سالک نماند و نیاید یکی دیدن و یکی دانستن
 حال سالک شود و نظر او علماً - این انتهای مقام سالک است یعنی سالک با این مقام رسید
 موسوم باسم ولی میگردد - و منی ختم سیرالی الله همین است و همین را مقام لاهوت میگویند که مقام
 چهارم است از مقامات سیر و سلوک قادر به و آینده سیر فی الله که مراد از آن حصول ترقی است
 در ذات بحت باری تعالی که آنرا نهایتی نیست شروع میشود - و حدیث ما عرفناک حق معرفتک خبر از سیر

میدهند همین است مسلک جمیع اولیاء الله تعالى از قادییه و حشیشیه و سهروردیه و غیرهم رضوان الله
 تعالی علیهم اجمعین. الا شرفیه قلیل که بوحث شهود رفته اند و این را مقام تبدای سالک
 میدانند. و شهودی نیز عبارت از همین معنی است الا در آن نفی موجودات صرف از نظر سالک میشود
 نه از راه علم یعنی موجودات با سوای الله در علم باقی میمانند صرف از نظر ساقط میشوند و ذات بحت صرف
 در نظر میماند باقی همه مستهلک فانی نظر میشوند نه علما چون حال ستارگان وقت طلوع آفتاب که همه
 ستارگان از نظر غائب شدند صرف آفتاب از نظر باقی ماند. اما میدانند که کواکب را هم وجودی چنانچه
 باقیست گویا از نظر پنهان باشد کس بر چه که بیند یکی بیند ایامی و نستین نیست لاجرم درین توحید
 نقصی میماند و ان بقاء موجودات است در علم که منافی فضای مطلق است شرفیه قلیل قائل این
 توحید شده اند از حضرات صوفیه مثل شیخ علاء الدوله سمنانی و شیخ دوز بهان بقی و غیرهم و
 از متأخرین شیخ احمد صاحب سمرندی. و اتباع ایشان که نقشبندیه مجددیه باشند همین راه رفته اند
 بلکه بعضی ازین حضرات هم قائل توحید وجودی شده اند مثل شاه ولی الله صاحب محدث دہلوی که
 با وجود نقشبندی مجددی بودن چند مکاتیب درین سلسله مشتمل بر تالیفات کلام شیخ احمد صاحب
 و مکتوبات ایشان که در اثبات شهود بود نوشته شایع نمودند چنانچه روان مکاتیب شاه صاحب
 مولوی غلام سخی صاحب نقشبندی مجددی مرزا منظر جان جانان صاحب که در رساله مبسوط
 نوشتند باز در رد و نجابت مولوی رفیع الدین صاحب و در شاه ولی الله صاحب محدث برادر مولانا شاه
 عبدالعزیز صاحب محدث دہلوی موسوم بکتاب مغالبات ظاهر و شائع شد که الی الان موجود است
 من بشاء الاطلاع علیها فلیرجع الیه. پس بنظر انصاف باید دید که از هر دو توحید ترجیح بکدام است از تتبع
 مقالات صوفیه کرام همین توحید وجودی ثابت و مبرهن است و لیس اللهم از قضا من نصیباً کاملانک
 و کریم یا کریم الا کریمین آمین **فصل** مقامات سلوک قادییه. بناسوت و ملکوت و جبروت
 و لا الهوت اند ناسوت را عالم شهادت و عالم خلق و عالم جسمانی و غیره هم گویند و ملکوت را عالم
 امر و عالم ارواح و عالم ملائکه و عالم آخرت و غیره نامند. و از جبروت عالم اسماء صفات با شریعی است که در

ولا هوت را عالم هويت و عالم ذات بحت باری تعالی خوانند سالک را وقت مجاهده سیر همین عالم
کردن ضرورت در عالم لا هوت رسیده سیر و سلوک تمام میشود یعنی از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله
شروع میشود که آنرا نهایتی نیست **نور هم** - سیر از همین فی الله تفاضل یک با دیگر می آید و
همه اولیا الله در اصل طریق ولایت یعنی در سیر الی الله برابر اند - چنانکه انبیا و علیهم السلام که در اصل
نبوت و رسالت مساوی اند - کما قال الله تعالی لا نفرق بین احد من رسله مفهوم آیه شریفه از مساوی
در اصل رسالت خبر میدهد همچنین جمله اولیا الله تعالی در اصل ولایت یعنی مذکور یکی اند مقوله لا نفرق
بین احد من اولیاءه از مساویات اینان خبر میدهد در اصل ولایت پس از اینجا معلوم شد که تفاضل
یکی بر دیگری همین باعتبار سیر فی الله است نه باعتبار سیر الی الله زیرا که قرب و ترقی مدارج از زیارت
سیر فی الله نصیب و میسر میشود و پس هر که را سیر زیاده بود قرب و ترقی هم زیاده بود و هر که را سیر
کم باشد ترقی درجات هم کم باشد عزیزی چون در نی مقام زیاده سیر کرده زیاده ترقی از غیر خود یابد
و درین سیر مساوی ترقی درجات چیزی دیگر نیست و آن نهایتی ندارد و این سیر گاهی ختم نشود - و نه
ذات بحت محدود شود و این منافی نشان الوهیت است ما عرفاک حق متعرفک ازین خبر میدهد
و این حدیث شریف محمول بر معنی ظاهری است نه آنکه از روی تواضع و انکسار وارد شده است
چنانچه گمان بعضی متصوفه حمل این زمان است اللهم احفظنا من احواج عقولنا **نور هم** - الطلب
طلبان طلب الخالق و طلب المخلوق - فطلب المخلوق باطل و مردود - و طلب الخالق حق و مقبول آورد
آنکه روزی عیسی علیه السلام جمعی گذشت ایشانرا مشاهده کرد خائف و ترسان از آن هر اسان
و رنگ روز زد - ماجرا پرسید معلوم شد که از خوف و ترس حالی چنین و چنان دارند از اینجا بر رفت
و گفت خلق بی رب من خلق مخلوقی که بر نیاست باز بقومی رسید ایشانرا نیز همچنین دیدند **استفسار**
معلوم شد که در شوق تقای حجت بچنین حالت رسیده اند که فردا میسر آید یا نه از اینجا هم کناره که وفردا
خلق بطلب طلبا خلقی بخلقی شتابان است و باز بگوید ملاقی شد ایشانرا نیز همچنین یافت **سید**
معلوم شد که در شوق لقاء الله بچنین حال نادر رسیده اند که میسر میشود یا نه و فردا می نماید **سید**

آیا بحال جهان را می‌طلب خوش مشرف میشویم یا فی عیسی علیه السلام با ایشان شبههست فرمود
 هؤلاء قوم یطلبون الخاق فیهم امرت ان اصاحبهم واولئسم این قومی اند که طلب خالق میدانند
 بهمین کسان مرا حکم است که نشینم و موانست کنم او کما قال علیه الصلوة والسلام من ی الجلا
 پس بایان را هم مناسب که بصحبت نجیبین قوم مناسبست گیریم که طالب مولی اند و دنیا و آخرت بوی
 ندارند فائده زائده - در اینجا خدشه میکند و که عاصی طلب جنت و نجات از نار - و حصول نهار و دجاست
 آن دامن از بلایا و درکات این در حدیث جا بجا آمده است پس چگونه مذموم باشد - جواب آنست که اگر
 این طلب از امر باشد مضائقه نیست که الامر فوق الادب گفته اند و این طلب داخل طلب مولی است
 از ان بیرون نیست زیرا که از حکم و امر است و اتباع فرمان مولی و انقیاد آن داخل طلب مولی است
 و اگر خواهش نفس باشد البته مذموم است درین راه **نور ۱** - اگر بر هوا کسی بگسی باشی و اگر بر برکت
 آبروی خسی باشی دل بدست آر که کسی باشی مراد از دل بدست آوردن اینجا آگاهی است
 بخدا تعالی و غفلت از غیر و تعالی کلیم **نور ۲** - سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه را
 از جناب یاری جل جلاله الهام شد که کل طور بین الناسوت الجبروت فهو ملکوت و کل طور بین الملكوت
 و اللاهوت فهو جبروت فمن رضی بواحد منها فهو عندی من المطرودین یعنی اگر سالک سیر مقاما
 ملکوت و جبروت فارغ شده سیر لاهوت و افرود گشت یعنی در ذات بخت سیر کرد و اکتفا سیر جبروت
 کرده به نشسته هیچ مرتبه تفصیلی ندارد و قرب بارگاه بدست نیار و هنوز ذات بخت دور است از کمال
 نگویند چه جای که مکمل فکرت یکسکه همین بر ملکوت یا ناسوت یا شکسته بشیند و خود دور تر و مجور تر
 پس لازم است که هیچ یکی ازین مقامات تله پیشین را نهایت مراد بلکه غایت سیر خود هم ندانند و از
 آنجا که منازل باهی بیش نباشد زود بقدر هم صدق در گذشته سیر مقام چهارم که لاهوت است
 بیا و تعالی حاصل نماید انگاه اولین درجه کمال باید و اطلاق ولی بروی درست آید و پیش ازین
 اندر جبر و ولایت بوی بهام و تر سیده است و ای بر آنگاه سیر ناسوتی هم ندانند و خود را از اکابر
 اولیا خوانند **نور ۳** - شناخت اولیا از خرق عادت صحیح نیست زیرا که مشرب است

بین الهی و غیره حتی الشاگرد الکافر پس سبب تنیاز نشود نور ۹- طریق امتیاز ولی از غیر او
 آنست که بادی چندی بادل سالم و عقل فایده صحبت دارد پس اگر بیند که از صحبت خدا یادی آید
 و محبت خداوند تعالی زیاده میشود بداند که ولیست و چون خلافتش رونماید یعنی دنیا یا آید و محبت دنیا
 غالب شود بداند که ولی نیست زیرا که القلب مرآة القلب هر چه در قلب او بود همان منعکس گشت و صورت
 ثانیه گو ای بر تلوث او داد و در عین المعانی آورده که اولیا جماعتی اند که تعالی ایشان موجب پاکیزگی
 حق باشد نور ۱۰- صورت اهل شرع و سیرت اهل طریقت داری تا نجات اخروی حاصل شود-
 نور ۱۱- حضرت مرشد مرشد ماضی الله تعالی عنهما میفرمودند- فقیر صورت سه وجهی است بی شرع
 و دیکه تو بلیوت- و یا فقیر صورت دیکه او بجهنا نهین بے شرع دیکه تو ملنا نهین یعنی فقیر صورتی را در لباس
 وضع و غیره چیزی بر خلاف شرع بینی با او میانبر و هم میاویز- چوانی که زیر نقش حسیت اگر کاذب است
 صحبت با او فریاد اگر صادق است جدل و خصومت ضرر دارد- نور ۱۲- بعضی چهل از مقصود گویند
 که شریعت راهی دیگرست و طریقت دیگر پس ما را که صوفی هستیم شریعت چه کار- ای سفیهان بشنوید و
 بهوش باشید برای هدایت شما میگویم- یرحمکم الله و یهدیکم الله که رسول الله صلی الله علیه و سلم حامل مقام
 بود و از بارگاه اد تعالی اجل جلال بنابر هدایت مکرمان و تکمیل ناقصان و دنیا آمده حق هر دو با حسن وجه ادا
 ساخت یکی هدایت با احکام نبوت است و دیگر تکمیل ولایت احکام نبوت خود ظاهرست مراد از تکمیل
 ولایت کثرت محبت خدا تعالی در دل مخلوقات پیدا آوردن و خلق را بحضرت قرب خالق بردن- پس
 اول اهل اسلام میفرمودند بر احکام شریعت استقامت می دادند- من بعد برجه ولایت می رسانیدند آیا
 صهی بر خلاف این نیز عمل فرموده اند یعنی مسلمان ناکرده یا از احکام شریعت بر کران داشته بدرجه ولایت
 سرافرازی بخشیده اند لا والله هر گز چنان نبود و نتوان بود پس طالب خدا را از انشال احکام خدا ناگزیرست
 بکوش بهوش بشنو شریعت شجرت و طریقت ثمر و ثمر بے شجره یافت نشود اگر چه عکس ممکن است مگر ناقص
 باش بسا درختان که ثمر ندارند و یا بمعنی از شجرت بر نیانند- آگاه باش و خبردار شو تا شجره پروری اثر
 نیابی هم چنین حال انسان است که از دو حال خالی نباشد مومن یا کافر- مومن دو قسم است صالح

یا طایع - صالح و نفع است عالم یا جابل عالم دو گونه است عالم احکام نبوت یا عالم احکام ولایت
 و ولایت دو صنف است عام یا خاص - عام از آیه الله ولی الدین امنو الله - مستنبط میشود یعنی بر مومن
 ولی خداست و خاص مراد از فانی الله و بقا بالله یعنی از بنده شعور جمیع موجودات بر خیزد و در ذات یا رب تعالی
 استعراق یا بدو فنا شود این ولایت خاص است که سالکان را به برکت مجاهده و ریاضت باطنی به محض
 وهب الهی میسر آید و ولایت عام به مجرد اسلام آوردن حاصل میشود بمقابل کفار از پس مومن و ولی است
 بمقابل کفار و صالح ولی است بمقابل طایع و عالم ولی است بمقابل جابل و عالم احکام ولایت ولی است
 بمقابل عالم احکام نبوت و ازین عالم عالمی ولایت خاصه مراد است که بالکدشت پس ازین تمسید
 با حسن و وجه پنداشتی و دانستی که ولایت خاص بغیر اسلام و قبول احکام یافته نمیشود و اسلام
 بغیر ولایت خاصه یافته نمیشود - پس مسلم غیر ولی بمثال شیخ مختص و مسلم عارف شیخ با غیر مسلم ادلی و عارف
 بودن ضروری نیست بسیار مسلم اند که عارف نیستند بخلاف عارف که او را از اسلام و اتباع شرع ناگزیر
 و از همین جا واضح شد تفضیل شخنین بر حقین رضی الله تعالی عنهم یعنی بخواجه دیگر دلائل تفضیل شخنین این دلیل
 هم بسیار قوی است پس میگویم بدان - ایدک الله فی الدین - که شخنین بانی و پرورش کننده شیخ
 نبوت اند که آن بمنزل اساس است که بوسیله آن عرفان نصیب میشود - و انسان بدرجه ولایت میرسد
 پس شخنین قابل مشکوری بر دو طائفه اند یعنی گروه مسلمانان مطلق و گروه صوفیه که بدولت شخنین دولت اسلام
 و دولت عرفان یافتند و می یابند و خواهند یافت و در کسی اینقدر نعم ندانستی که اسلام حبیب است این دولت
 کجا - و من یتبع غیر الاسلام و ینافقن یقبل منه ثور مسلم - توضیح مقام ترقی و تنزل اصطلاحی به بزرگ
 چون سالک قدیم در او دیده سلوک می نمود - و مقامات سلوک از ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت
 طی کرده از سیر الی الله فارغ شده سیر فی الله که آنرا نهایتی نیست شروع میکنند و ارام در مقام یعنی در سیر
 فی الله ترقی بر ترقی می یابند و بخود ذات بخت از چیزی دیگر خبری و اثری نیست بلکه از خود هم شعوری نه وارد
 محض در ذات باری غالی و مستهلک میشود این قسم سالکان را کامل میگویند و ایستقام برای ایشان مقام
 ترقی است بوجه آنکه وحدت و کثرت می بینند و همین را ترقی میگویند چون که این قسم در نسبت تعدیه نمیشود و لهذا

از رفع رسانیدن بغیر خود معذورند و اگر غایت الهی متوجه و شامل حال سالک گشت و خواست که از
 نفع مخلوق بهم رساند پس آنگاه او را از ان ترقی به منزل می آرد تا دیگران را از پستی بر بلندی بر دلین باز
 سالک شعور ماسوی الله مع شعور وجودش از زانی میدارد و از لا هوت باز بنا سوت می سازد
 و ازین منزل هیچ نقصانی در ان ترقی که حاصل کرده بود و واقع نمیشود آن بدستور حال برقرار
 میماند و این قسم سالکان را مکمل می نامند و همین مقام برای اینان مقام منزل است بوجهیکه باز کثرت
 در وحدت می بینند چونکه در نسبت این سالکان تعدیه میشود و لهذا در رفع سانی دیگران معذور نیستند
 و در منزل رحمت از لا هوت بنا سوت میشود و عین عمده و بهتر است از منزل ملکوتی گوا از منزل ملکوتی
 بر خرق عادات و کرامات بسیار قدرت یافته باش لکن چه سود مراد تکمیل ناقصین است
 و آن بغیر منزل ناسوتی دست ندیده که محتاج هدایت عین ناسوتیان میباشد نه ملکوتیان پس لا محاله
 منزل ناسوتی قابل اعتبار است و پس نور هم ۱۱ بدانکه نسبت عارفان دو قسم است یکی
 کشفی چهری دوم کوری خفی پس عارف صاحب چهری کشفی از حال خود و از احوال
 و مقامات و دیگران خبردار میباشد عارف صاحب نسبت خفی کوری مطلقا از حال خود و از حال
 دیگران خبر ندارد و گویم بترتیب طبعیت باشد تا آنکه زنده ماند بعد وفات البته از مرتبه خود خبردار میشود حال
 او مثل حال نابینا مادر است که هرگز شعور اشکال و الوان ندارد و غالباً سلوک اینان بخواج
 طی میشود و لقیقه چیز سه از حالاتی که بر صاحبان نسبت کشفی وارد شود ایشان را پیدا نیست
 و بعضی ازین سالکان نسبت تعدیه دارند و بعضی نسبت لازمی پس باعتبار این احتمالات منقسم
 بر چهار قسم شدند یکی آنکه سالک را خود نفس او و اند و خلق داند و خداوند که این بنده ذمی تر
 و صاحب مقامات است و این چنان است که سالک صاحب نسبت کشفیه و صاحب نسبت
 تعدیه منتقل باشد پس خود نفس خود را بوجه نسبت کشفیه شناخت و خلق او را بوجه نسبت تعدیه
 منتقل دانست که با و نشان نفع رسید و خداوند تعالی در همه حال عالم و دانا است و دوم آنکه
 خود داند و خلق نداند و خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت کشفیه بود لهذا خود را شناخت و نسبت

تقدیر یعنی منتقله نداشت لهذا خلق او را ندانست بجز آنکه نفسی از وی بخلق نرسید و خدا بهر حال آنرا پنداشت
 سوم آنکه نه خود و اندیشه خلق و اند خداوند بسبب آنکه نسبت کشفی نبود نسبت خفیه داشت لهذا خود
 ندانست و نه نسبت تعدیه داشت لهذا بخلق نفع نرسید پس خلق بهم ندانست که گشت خدا و کرم
 بهر حال میدانست چنانکه خود ندانند خلق و اند خداوند بسبب آنکه صاحب نسبت خفیه بود لهذا خود ندانست
 و چون نسبت تعدیه بود بدان سبب خلق بود نفع رسیدن از وی دانست خداوند تعالی عالم الغیب
 بهر حال است **نور ۱۵** - بدانکه چون سالک قریب ختم سیرانی الله میرسد و بجز کیساعت که فوق آن
 ساعتی دیگر نباشد باقی نماید نگاه ابلیس بعین محمی بدینا که وقت موت نیاید و نفس ناپاک
 خود می آید نیکار از ذریت خود میگیرد و آنچنانکه وقت موت ایمان بغارت می برد الا من رحم ربی
 ان ربی غفور الرحیم چنین این ساعت ایمانی را که لب لباب آن ایمان است بغارت می برد الا
 ماشاء ربکم ان ربکم علیکم حکیم اگر فضل الهی شامل حال نیابد شد و توجها و لیا الله كما حقته متوجه باطن این
 بیکس و چهارست البته ربانی می یابد و الا فلا حضور سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه فرماید بعض
 سیاحت خود بصحرای قمر و چند روز آب یافتن تشنگی غلبه بر من کرد ناگاه ابرو خیز انداخت و پذیرای مانند غم
 فرو داد که با وسیله شدم با برفی دیدم که فوج آسمان با تابناک شد و صورتی پدید آمد از وی آوای شنیدیم
 که ای عبد القادر من پروردگار تو ام حرام خود را بر تو حلال کردم یافت که آنچه بر غیر تو حرام است بر تو حلال
 ساختم این سخن شنیده آغوش بانشاء من الشیطان الرحیم خواندم و گفتم که ای عین و بشو فوراً آن نور
 بتاریکی و انصوت مبدل گشت و مرا خطاب کرد که ای عبد القادر لعالم خود و بکلمه پروردگار خود و به فقه
 تو در احوال منازل خود از من نجات یافتی سوگند بخدا که بمنزل این واقعه بنفست اهل طریق را گمراه
 کرده ام من گفتم که پروردگار مرا فضل و منت مست حضور رسیدن رضی الله تعالی عنه را پدید
 چگونه شناختم که شیطان است فرمود بقول او که حرام خود را بر تو حلال کردم دانستم که حق صل
 علی گناه امری فرماید **نور ۱۶** - ولی راوی ندانستن غیر ولی را ولی دانستن هر دو منوع
 زیرا که کمال به ادبی و شقاوت قلبیست تکذیب نبی فی الحال کفرست تکذیب نبی فی الحال فسق کفر

انجام کارش است و معاذ الله بکفر نمیرود. قتل نبی فی الحال کفرست و قتل ولی فی الحال فسق
مگر قاتل ولی را هم ایمان بسلامت بودن دشوارست چنانکه به تجربه رسید فوراً انسان چنان
صفت از عدم بوجود آید. بهیمی - سباعی - شیطانی - ملکوتی - بتقاضای صفت بهیمی قوت شهوانی
ظاهر شد. و بتقاضای صفت سباعی قوت غضبانی ظهور یافت. و بتقاضای صفت شیطانی غرور
و نخوت و کبر و عجب و کبر و غنا و غیره جلوه گر شد. و بتقاضای صفت ملکوتی که اصل الاصول بود و بسبب
همین قوت انسان بلفظ انسان سمی گشت قوت طاعت و انقیاد و محبت و اخلاص و داد و لطف
و غیره آشکارا شد پس اگر انسان را این قوت غلبه دارد و قوای دیگر را محکوم و متجاوز خود گردانیده است
انسان است و نه از بهایم یا سباع یا شیاطین باشد انسان نیست و این قوت را اگر محبت یا غضب
نسبتاً منبسط کرده و در سهواً از دین اصلی خود را فراموش کرده خود را محض پاندا کل و شرب و حیثیت
میدارد و میداند که همین برای خوردن و خفتن آفریده شده ام چون خواهد که ازین غلط پیرون آید باید که
صفت انسان کامل اختیار کند یعنی بخدمت شیخی رود که از صفات بهیمی و سباعی و شیطانی گذشته
بصفات ملکی متصف شده باشد از وی کسب باطن اخذ کرده کار بند شود ثور ۱۸ - اصل الاصول
و مقدم از جمله کسب درین راه برزخ شیخ است باید که فهمیده بدان توجه کند برزخ نیست که برجا
تنها نشسته چشم بسته تصور شیخ در ذهن آرد که گویا مقابل شیخ خود نشسته ام و قلب خونیشتن را زیر
قلب شیخ لب لبب چسبانده ام و فیضانی که از بنده فیاض بواسطت ارواح پیران سلاسل و قلب شیخ
میرسد از ان بشکل نواره نورانی یا شعل شمس یا نسیم سحر یا قاطع امطار متر شیخ گشته در قلبم می آید
و ببرکت آن فیضان قلبم بصفت قلب شیخ میگردد و بهدایح علیاً ترقی میکند و شیخ را از حال کلی جزئی
آگاه و خبردار هر وقت و هر آن داند یعنی در حقیقت او تعالی است که بصفت علمی و علام النبوی باین
منظر یعنی برزخ شیخ جلوه گر شده از حال من خبر دارد آگاه هست در حقیقت شیخ چیزی نیست هر چه هست
همانست چنانکه در همه عالم بمظاهر مختلفه جلوه گر شد در بنجام بصفت هدایت و اسم هادی خود باین منظر
تجلی نموده هدایت میکند و شیخ منظر اسم هادی اوست و بصفت علمی و علام النبوی باین برزخ تجلی

شده خبر دارد آگاه از حال ماست و شیخ منظر اسلم علیی دوست و پس پس بذات و آگاهی و حقیقت
 هم از دست و شیخ محض منظر دوست و مجاز نسبت بذات و علمی و علمای بسوی شیخ کرده میشود و حقیقت
 نیست که از خود حقیقت نیست اینست برزخ آنها که شیخ را محض منظر اسلم مادی و صفت علمی او تعالی
 داند و آنها و آنها نیست که نه شیخ مانده برزخ شیخ هر چه ماند همان یک ذات ماند و پس پس چون
 بدنیطور در اوست کند قلب طالب تصف بصفت روح خواهد گشت و صاف و تبخلی خواهد شد و هر سه
 صفات بهمی و سباعی و شیطانی مندرج شده صفت ملکوتی پیدا خواهد گشت و رفته رفته آن صورت
 برزخی شکل خواهد شد و سالک هر سوال که از زبان علل و قال خود خواهد کرد و جواب آن خواهد شنید
 و آن صورت تمامی مقامات ملک و ملکوت و جبروت و لا هوت سالک را آشکشف خواهد کرد و در
 ملکوت از همه ارواح بذریع انصورت ملاتی خواهد شد حتی که حضوری بار و روح بر فوج حضور بر نور
 همه در عالم صلی الله علیه و سلم که انتهای ملکوت عبارت از آنست زیرا که در ملکوت که داعی روح مثل
 و مانند روح بر فوج آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست میسر خواهد شد و خواص علوم و دقائق امور
 این راه بطفیض انصورت معلی خواهی دریافت و انصورت از عالم مثال است که آن کلید عالم
 ملکوت است و عالم مثال عالمیست برزخ میان عالم روح و عالم اجسام و هم چنین انصورت بهم
 برزخ است در میان روح و جسد شیخ از اینجا معلوم شد که برای هر شخص صورتی است در عالم مثال
 و انصورت بعد موت باقی میماند بخلاف انصورت جسمانی که در غیر انبیا غائب بعد موت فانی میشود
 و در خواب صورتی که بنظر می آید همین صورت مثالی روحی میباشد و از قوت همین صورت مثالی
 کمالان بمقامات عدیده در یک آن موجود می میشوند و پیرانان هزارها متشکل شدن قدرت
 میدارند و معلوم ماند بعد تکمیل شش برزخ چنانکه مذکور شد مدام انصورت مثالی شیخ بتقابل و
 ربهت سالک بفاصله یک دو در عه موجود بنظر خواهد ماند و کارها خواهد کرده و مشکلهای خواهد گشت و
 و از حیض بهمی باوج انسانی خواهد رسانید پس اگر بافضال الهی انسان مورتان بهایم سیرت
 با انسان اصلی و کامل اتفاق محبت افتد خدمت او را غنیمت داند که از برکت و فیضان محبت و اصل

فراموش کرده خود میاد خوابد و اینان انسان کامل خوانند و نه رت الحمد و غلطی ندهد و خوانند
 اللهم اخرجنا من ظلمة الجهل الى نور تلك المرتبة السنية الرفيعة آمين آمين بر این مسئله حکایتی تمثیلاً
 یاد آمد که شبانی بچه شیر را پرورش کرده بود و نام آن بچه نهاده در گله گوسفندان خود میداشت آن
 بچه شیر بسبب پرورش تربیت اصل خود فراموش کرده خود را سگ این راعی میدانست روز شیرش
 دیگر آمد و خواست که گوسفند بر دگر به تقاضای اصل خود بان شیر مقابله کرد و شیر بشیه گفت ای
 برادر چه میکنی میدانی که ما و تو از یک جنس هستیم و گوسفندان خویش ما و تو باشد چرا مانع می آیی
 بگفت لی فی من شیر نیم بلکه سگ این راعی هم بشیه گفت لا والله غلط میگوئی تر بسبب پرورش
 و تربیت این مخالطه افتاده است که با وجود شیر می خورد را سگ میدانی بابا بیا تا ترا بری کرده
 ازین ورطه هلاکت بساط سلامت رسانیم پس آنرا بر دو آب برده و برابر خود ایستاده کرده گفت
 و آب بین صورت و وضع ما و تو یکی است یا مختلف بگفت چون نگه غور کرد و دانست که من شیرم و محض
 اثر صحبت و تربیت با جنس بود که خود را سگ دانستم پس هر دو را آنجا آمده برگوسفندان تاقتند و ملاک
 کردند و ندانای گفت بگفت که میکنی او گفت خاموش باش تو مرا از اصل خود بیرون انداخته سگ
 رسانیده بودی الحمد لله که از منمونی برادری همچو من این عقده را نخل نخل شدای برادر من تمثیل غور کن
 و خود را از تنه صفت و فی علیّه کرده صفت صلی بدارتا انسان شوی تو شیر می خورد را به سگی چه گرفته
 بی شیری گیر تا ترا بشیری تو مطلع نماید و از ذلت سگی و از بلند اللهم از قنای من نور الهی برادر من
 جلوه بکرات است که با انواع و اقسام خود نمایند و هر طور که میخواهی سفیر ماید و این خود از ذات احدیت
 چه بعید باشد حکایتی با تو گویم تا کثرت فی الواحد را نموداری یا بی شبی تنه کس از تیر اندازان
 بصحرای فتنه دیدند که دران صحرا ایاق و دق پیری بر سندانسته و چراغ پیش او روشن پاتری
 بخوش رقص میکنند و مطربان سازهای نوازند هر تنه تیر اندازان این تماشه دیده متعجب شدند که این
 که باشد که درین صحرا به فراغ تمام نشسته و او عیش میدهد با هم مشوره کردند که تیر سبک باین صحرا
 باید زد و یکی گفت بر پیر تیر خم و دیگری گفت بر پاتر سومی گفت هر دو انسان اند اینان را

نگذارد و بر چرخ زند که بکشتن او نیز شکامه میان بر هم میشود و پس بمنزل مقصودی بر هم - رای آخر پسند
هر سه آمد بر چرخ تیز زد و بگوید رسیدن تیر چرخ خامش شد و تمامی تاشه از نظر غائب گشت هر سه
کسان ترسیده رو بفرار نهادند - مسج بر خاسته برای آوردن تیر رفتند چمی بینند که تیر در کله بوم مرده
خزیده است و در گریب پس معلوم شد که حقیقت نشیئه چیز نبود هر چه بود از ذات همین بوم بود
از دل بوم پیر سرخ ظاهر شد و از کله او چرخ و پاتر و مطربان از دیگر اعضای رئیسه حقیقت همان
یک حقیقت بوم بود و این همه تشبیه از غزلات آن هم چنین حال همه عالم ماسوای الله است که از
یکذات واحد با نوع و اقسام ظهور یافت **نور ۲۰** - عالم برزخ آنست که ارواح بنی آدم بعد از بمقت
ابدان در آنجا بوم حشر استقرار میگیرند و این عالم محلا از قرآن مفسلا از احادیث و اخبار نبوی صلی الله
تعالی علیه السلام ثابت شده در میان دنیا و آخرت واقع است و لهذا برزخ نامند این غیر عالم مثال است
که آن عالمیست در میان ملک ملکوت که بمکاشفات اولیا و الله ثابت شده و هم با اعتبار نورانیت
و لطافت بعالم ملائکه مائل است و هم با اعتبار کیفیت و کثرت بعالم ناسوت و درین عالم عکس و خلل
بر دو عالم میباشد و همه زمانه زمانه حال بود مضمی و استقبال آنجا گنجایش ندارد و درین عالم آنچه گشت
و نیست فحوا بد شد و آمد و رفت و خواب و بیدار شد و همه آنها درین عالم مثال بالفعل موجود است چنانچه عبار
کتاب قنوجات کی برین دعوی یعنی مغایرت عالم مثال و عالم برزخ گواه است افاد قدس سره ماحصله

ان البرزخ الذی یتغل ایها الارواح بعد المفارقة عن ابدانها غیر البرزخ الذی بین الاجسام والارواح
فالاول لیسیم غیبا محلیا و الثانی غیبا مکانیا و الذین یثابرون الغیب الامکانی و یخبرون عن حوادثه
کثیرون بخلاف الغیب المحالی فان مکاشفیه اقل و قلیل انتهى **نور ۲۱** - قبر سه است قبر دنیا که آن کسبت
در زمین قبر عالم مثال آن قبریست که در میان قبر عالم برزخ و عالم شهادت واقع است و مثل عکس و خلل بود و قبرست با اعتبار لطف
و نوریت باشد و قبر برزخ با اعتبار محسوس تقدیری بودن مشابه قبر دنیا - و قبر عالم برزخ و آن قبریست اصلی و جا نیست
استقرار یعنی از میان بعد مغایرت ابدان با آنجا الی بوم نفع الصور استقامت میدارند و محل تعظیم و
تعبیر و سمع و ضیق و غیره حقیقت همین قبرست مدد گیرد و مقبور بر امر از اسرار تعظیم و غیره بطور خلل

و عکس پیدا شد و این قبر محل انکشاف قطاب است یعنی قطب وقت را کشف حال نمیشود و از
 قبر عالم مثال بیشتر حال باوراک و مشاهده می آید و فیضان باولیا از همین قبر میرسد و سوال و جواب همین
 قبر متعلق است و مکالمه احیای اموات و جواب اموات با حیا از همین قبر است یعنی آنچه که انسان زنده عرض
 مطلب بقاعده اهل حقائق به قبور او لیا کند جواب آن بشنود بدو طور یکی بطور خطره صمیم و صمیمی آواز
 مثل آوازی که از قهر چاه یا از درون گنبد بطور غنه بر می آید یا از دور بذر غنه هوا میرسد و اول آنچنان
 که سائل در دل چیزی خطاب کرده بطور خطره گوید من بعد خاموش شود بعد ساعتی به خطره که در قلب
 سائل آید آنرا جواب از آن طرف داند و گاهی آواز صاف مثل کلام با همی که یکی با دیگری می کنند می آید
 اخیر تبه کامل و آخر است که از اکثر شش و دوزش هم میرسد و این قبر اصلی مجاز می و مقابل قبر دنیا میباشد
 و اگر در دنیا قبر نیست یعنی دفن نشده بلکه متلا حیوانی خورد یا سوخته شد پس بعد مضم از شکم حیوان هر جا که فضله
 هضم این جسم خارج شده قرار گیرد و هجا قبر او قرار داد خواهد شد زیرا که چیزی از اجزای انسانی که تخم
 او مست گاهی زائل نمیشود و پیچ نو است و تغییر یابد پس آن چیز که هجا از شکم حیوان برآمده بر زمین نیفتاد
 هجا بقبر او مشهور خواهد شد همچنین در سوختن نیز آن ذره محفوظ ماند و هر جا که باشد زمین او را امانت دارد
 همان زمین قبر او باشد و اثر آن قبر اصلی در دنیا قبر مجازی است مثل شعل شمس بر زمین یا نور چراغ در
 مکان یا تعلق روح به بدن میباشد بر همین مثال باید فهمید این قبر چند روزه است و همیشه استحالات
 انواع و اقسام بر آن دائر و سائر امور در آنجا بدانکه موت انتقال است از عالمی به عالمی بدین لحاظ
 آدمی را سه موت و چهار حیوة باشد سه از دنیا اعلی و چهارم آخرین ابدی تفصیلش آنکه چون روز بشاق
 مولی تعالی ارواح را خلعت وجود بخشد و است بر کیم فرموده بلی شنید این حیات اول بود بمقدار
 او تصدی داند چون از اینجا نقل کرده بعالم شهادت رسانید آن نقل موت یا بود از عالم ارواح و این
 آمدن حیات با عالم اجساد و این موت اول حیات دوم شد بمقدار این حیات همانست که او در عالم می بیند
 چون از اینجا بعالم برزخ رسید این موت دوم است که از دنیا رقیم و حیات سوم که به برزخ جای گرفت و چون
 از اینجا به آخرت برسد انتقال از برزخ موت سوم باشد و وصول به آخرت حیات چهارم این حیات است

که بعد از خانی نیست **فصل ۲۲** (سوال) چه حکمت بود که عالم را بعد از فناء مطلق که مراد از فناء نیست با خلعت وجود ازانی دارند و آینه برای ابد الابد باقی داریم بگذارند عالم ممکن است و ممکن همین که خود بود و محض از قدرت به بود آید باز نباشد و چون قدرت چنانچه که خواهد شد پس از وجود آوردن مردم باقی شستن از چهره خلعت است (جواب) آنچه که در اول و بعد از حمت شد بعضی بیان می آید اگر پسند فاطمید مسلم دارند و در با صلاحتش که نشاند انجام از و حقیر کرام دو مقام است یکی کان الله و لم یکن معه شیء این را مقام احدیت خوانند و هم آنکه چون خواست که خدا را خود را ظاهر کند و ظاهر که ظهور آن به تخلیق ماسوی چگونه صورت بستی لهذا را داده تخلیق کرد و عالم از عدم بوجود آورد - این را مقام واحدیت موسوم کنند و حکمت درین محض معرفت خود است و پس که اگر خلق نبودی خالق را جزا که دانستی - و خانی که گفتی پس بر تقاضای مقام واحدیت ماسوی را بیافرید و خود را بر ایشان ظاهر فرمود و است بر یکم گفت و خلق را مستغرق بچوای علی گردانید و باز فناء خواهد کرد که معنی العالم حادث مستدعی این فناء است باز اگر زنده نکند همان مقام احدیت باز مقام واحدیت چنانکه بود و در و با حجاب زیرا که احدیت مبنی از واحدیت نیست بخلاف واحدیت که قطعاً مبنی از احدیت است و بقای او هیچ منافی احدیت است چنانکه سید الطائفه جنید قدس سره فرموده است که هو الان کما کان پس تجلی هر دو نشان خواست تا مقام واحدیت باز برده از روی براندازد و ابد الابد برافش تجلی مانند اندازد عالم فانی شده را باز احیا خواهد کرد انست حکمت آنکه دوباره مخلوق را خلعت وجود ازانی دارند و باز او پس نگیرند - دیگر فدای داند که حکمتش چیست جل جلاله و هم نواله **فصل ۲۳** چون قالب دوم علیه السلام تیار شد و خلفه خلیفه الله بولش در تمامی ملکوت شیوع یافت ملائکه علویه پیش ابلیس رفتند و گفتند تو این قالب را دیده و چه خلیفه الله بودن این جسم و ترکیب بگو یا راهی بد این سوخی یا بهم ابلیس تعیین آید در قالب بجان آدم علیه السلام داخل شده بعد ساعتی برآمده گفت درین جسم سیر نمودم جای قابلیت خلافت ندیدم زیرا که ترکیبش از اعضا و عروق و خون عظام و شحم و غیره است خون بجان یافته در عروق مثل سیلاب گردش خواهد کرد و اعضا با هم آمیخته با هم بخت قاتل و محاربه خواهد رسانید و چنین و چنان عصیان و نافرمانیها بوقوع خواهد آمد آن هم

خلاف منصب خلافت باشد که جانب چپ این کالبد کوشک ویدم که در آن راز نیست مخفی و دعوت
 نهاده مرا با نسبت قدرت سیزده و نیا چار بیرون آمدم اگر سبب خلافت باشد همان از و سر خواهد بود
 در هیچ نیست صوفیه کرام نوشته اند که آنرا از محبت و عشق خداوند تعالی بود که در دل آدم و دعوت نهاده
 و آدم را مفتون خود کرده بودند این پنج مخلوق را سیر نیست ای پسر بدان آدم محض از آن سر آدم شد
 و زنه شل دیگر خجالت او هم بود پس تو از آن راز چرا غافل شسته و قمری نمیدی و خالق خود را
 نمی چوئی و نمی یابی اگر آن سر در یابی آدمی شوی و زنه بیج مانی و بیج فتوی عشق الهی و دل پیغمبری و خود را
 شهید آن محبوب کنی تا که چیزی گردی و گویند مردی - **نور ۵** - بدانکه نسبت دو قسم است شفا
 یعنی غلبه تعلق عاشق معشوق و معشوقه یعنی غلبه تعلق معشوق به عاشق - اول نسبت زحیلی
 دوم نسبت بیبی - بیبی آنست که جمله کا طالب موافق مرضی مطلوب باشد و بیبی آنکه جمله کا مطلوب موافق مرضی
 طالب باشد اولیاء الله این دو قسم نسبت بنسبند بعضی نسبت عاشقانه میدانند و بعضی نسبت
 محبوبانه و نسبت دوام تعلق قلب است بجناب الهی مع الانقطاع عما سوا الله نیست معنی این کلام که فلا
 بالنسبت است **نور ۶** - صدق طلب طالب را محروم ندارد و از حصول کمال آن ذی الجلال
 اگر چه پیر و ناقص باشد بلکه گاهی اینچنین پیر به بکت صدق طلب مرید درست میشود - نقل است
 شخصی همیشه طلب پیر میشد لکن او پیری حسب طریقه سیر نیامدی روزی تنگ شده قسم خورد
 که اشب هر کس که بخانه من آید مریدش شوم اتفاقاً در آن شب دزدی در رسید این طلب صادق که قطع بود
 فوراً دست و گرفت و گفت که مریدم کن دزد در او دل دله به ترسید من بعد او را احق دانسته قبول کرد
 که ازین حیل عقب گذاری میشود ترا چه نقصان چون دزد مریدش کرد و گفت مرا چیزی به فرماناتان
 مشغول شوم و بخدا رسم دزد بیچاره چه داند - توندیدی همی سلیمان را به چه شناسی زبان مرغان را
 و ماکو خلاصی خود را این دو حرف گفت که از تمامی خاندان علیحده شده و صحرای برود آنجا و گوشه
 حافیت نشسته خدا را یاد کن و الله الله بخوان و از حضور دل بگو طالب صادق بجز این تعلیم از خدا
 قطع تعلق کرده به صحرای و عبادت الهی مصروف شد چون پیر ناقص بود بخدا رسید فقر علیها

را از ورگاه باری تعالی الهام شد که بر دید و فلان دزد را تعلیم داده و تکمیل رسانیده بگوید که کن صاحب
 صادق ما را که مرد کرد و بسا برسان چنانچه در آن واحد به برکت تعلیم خضری دزدی رفت
 و صاحب کمال و تکمیل شد و مرد را در یافته بر او رسانید به بیند که طلب صادق طالب با پیر
 ناقص چه کرد و چه شد **نور ۲۷** - شیخ خود را رضی الله تعالی عنه بعد قدسوس پرسیدم که بسا
 در ویش چیزهای مردار و حرام میخورند بار پادیده شد که لحم و شحم حیوان بیت تناول کردند و بظاهر
 صورت جذب و جنون هم ندارند و بسا اوقات شخصی غیر را هم از آن حصه داده اند چون دیده شد علوا
 بود با جراحیت فرمودند کن فیکون صفت باری تعالی است چون بنده بعد فاجبت درین صفت
 میشود و منظر این صفت میگوید و انگاه قدرت بیابد که ما بهیت اشیا را مبدل کند اگر مرده گوید که
 زنده هست زنده شود و اگر زنده را گوید مرده هست مرده شود اگر لحم مردار را علوا بخورد علوا شود و اگر
 علوا را بر از گوید بر از گردد و تریاق را زهر بلابل سازد و زهر بلابل را تریاق چنانچه قصه زهر نوشی میدنا
 خالد بن ولید مشهور و معروف است پس چون باین صفت متصف شد اگر بر از را علوا داشته خورد و
 چه باک که بقوت کربتش خود علوا شده است و بر ظاهر که چون ما بهیت مبدل میشود حکمش هم مبدل میگردد
 شلا شرب انگوری که نجس العین است اگر سر که شود خوردن آن حلال و درست است زیرا که حکم نجاست
 بوجه تبدل ما بهیت باقی نماند همچنین حال همه اشیا است و فلان مناقشه عرض نمودم که سبب
 یاسیدی تسکین خاطر شد **نور ۲۸** - روزی عرضیه دهم که روح چیست فرمودند عکس صفت
 حیات باری تعالی است چون ذات و صفت باری تعالی هر دو متنوع الادراک اند حقیقت روح چیست
 بجهت آنکه عکس و ظل اوست **نور ۲۹** - روزی پرسیدم که سبب چیست که فقرای نمازی
 یکایک نماز ترک میکنند اگر پرسیده میشود در جواب او و اعبدر یک حتی با تیک الیقین میخوانند
 فرمودند این قول عین برای بیت است بخمال عقب گذاری خود چنین میگویند ورنه در حقیقت اشیا
 از گناه ترک نماز بسیار دارند و ظنوا المؤمنین خیرا گاهی چنان استغراق پیدا میشود که از وجود خود
 خبر ندارند زانی بشا به جمال الهی میجو سکاری باشند و قتی بورد و از ذات عجیبه غریبه بجهت تیرانند

ساعتی بشدت تجلی جلال قدرت بر خواندن ندارند و قس علی ذلک - روزی سیدی ابو بکر
ششلی قدس سره همچا بانه بکمان پیر خود حضرت جنید بن داوی رحمه الله علیه درآمد و بر سرش ایستاد
و سنگ نعلان شعر خواندن گرفت محذره جنید رضی الله تعالی عنهما خواست تا به پرده رود و حضرت
جنید فرمودند حاجت نیست که او اینوقت درین عالم نیست حضرت ششلی بعد ساعتی بخود افتاد
و تا دیر همچنان بود تا آنکه جنید رضی الله عنه متوجه حال او شده از ان مقام باز گردانیده بمقام صحو
و هوشیاری آوردند ششلی گریه آغاز نهاد و آنگاه حضرت جنید محذره خود را فرمودند که اکنون
به پرده برو که او باین عالم بازمی آید بالجمله این قوم را همچو واردات و تجلیات انقلاب احوال
بیش از پیش است در امثال احوال از بجا آوری احکام معاف میشوند چنانکه درین حکایت گذشت
که حضرت جنید آن زمان حاجت پرده و حجاب ندید و نیز شاید که مخفی او امیکرده باشند لکن
در بصورت فوت جماعت هم لاحق حال میشود که جماعت تنها خواندن او انعی شود و اینهم سخت زیست است
که ترک سنت موکده بلکه واجب عند البعض لازم می آید پس سبب دل فہمیدن اقرب فی الصواب است
باز عرض کردم که ستهراق و تخریف نماز است در باقی امور نیست مثل اکل و شرب و غیره فرمودند
ندیدی که همچنان چگونه بخورند و می نوشند عقل نماز دیگرست و عقل خورش و دیگر بر جانین
با وجود اکل و شرب چگونه و را مور شرعی قلم جاری نیست اینجا نیز همچنان باید فهمید و الله عالم بالصلوب
والیہ المخرج و الماب بہر حال ظن خیر باید کرد و اعتراض نشاید کرد و نیز دوست که نماز و دیگر معطله
گزارده باشند بسبب حصول قوت طی ارض برای اجزای فضیلت صلوٰۃ و مسجد الحرام که یک رکعت
در وی برابر صد هزار رکعت است در غیروی اگر گوی اکتز دیده شده که از اقل وقت نماز تا آخر همین جا
مانند لحو غائب نشدند پس چگونه و اینجا رسیدند گویم چه دانی که بحکم و صورت اصلی رفتند و بحکم
ظنی و شانی مشابه اصلی اینجا ماندند چنانکه بار بار از مردان این راه واقع شده است بالجمله حسن ظن
را بحال و وسیع است تا اگر توفیق دهند و از بلای بدگمانی در بارانند اللهم از قفا فور - بدانکه
انسان عالم صغیر است و ماسوی آن عالم کبر و این عالم صغیر جامع بمرج اجزای عالم کبر است

من بعد نتیجه آن اراده یعنی تقدیر تخلیق زید باین هیئت و شمائل و رنگ و رد و لوح محفوظ ظاهر
 شود از آنجا ملائکه ملا اعلیٰ اسطالقه کنندگان لوح بران مطلع و آگاه شوند باز بوساطت آنان ملائکه
 موکلان ستارگان بروج و سموات خبر یابند و بواسطه اینان ملائکه اربع عناصر را خبر رسد و
 ایشان در اجسام اثر کنند و نواحی جسمیه الوین زید را محرک شده هر دو را جمع کنند نگاه صورت
 زید بد انسان که حسب اراده الهی در لوح محفوظ منقوش شده بود بهیئت شکل و شمائل در رحم مادر
 استقرار یافته پیدا شود و چون این حکم را مانعی نیست لهذا بهمان طوری که خواستش او تعالیٰ است
 زید پیدا خواهد شد و اگر حق تعالیٰ آن کار آغازنده را بانجام رسیدن نخواهد و در تخلیق زید نقصان
 پیدا آید مثل اسقاط حمل یا هر نفعی که خواستش او تعالیٰ باشد همین طور شال آن در عالم صغیر باید
 جمیع ششاد دل تو هست که بسم الله نویسی آن اول اراده تست من بعد صورت آن بسم الله
 در لوح دماغ تو منقش شود که چنین و چنان خواهم نوشت پس از آنجا و از آنجا نطفه دارد و از آنجا
 که مشابه ملک اند حرکت پیدا آید و از آنجا در اعصاب و عضلات و از آنجا در انگشتان و انگله
 و آن بسم الله به صورت که خواستش تو بود از آنکه بوجد آید و چون که اینجا مانعی نیست همان طور نویسی
 که اراده کرده بودی و اگر در وسط تحریر دل تو خواهد که با تمام برسانی بران قادری یا در انشاء
 کار دل تو دوباره نوشتن تغییری از ان صورت که اول خواسته بود خواستش کند بران هم قدر
 داری که باریک تر از ان نویسی یا جلی تر یا هر چه که خواهی آنجا قیامت است که همه ملکات را محو
 و فنا خواهد کرد و بجز ذات باری تعالی همه را بر باد خواهد داد و اینجا موت است که جمله ملکات تو در هم
 و بهم کند و جز بادشاه که روح اصلی است چیزی باقی نماند برین تقریر خوبی دانستی که من حرف
 نفسیه فقط عرف رب و ان الله خلق آدم علی صورته و در عالم کبیر شایان امرای مقرب بارگاہی
 باشند اینجا جگر و طحال و غیره امرای مقربین اندر آنجا سلاطین را خازن باید این خیال و مافک است
 آنجا عرض بیکی و پرچه نویسی باشند اینجا حس مشترک است که هر چه از راه حواس با درسد و نفس ناطقه
 و همه و همه آنجا تدابیر کلیه را امر اجرا باشد و امور جزئی را ناظران جدا آنجا نیز اوقات کلیه عقل است

وعلوم جزئی را در هم و حواس آنجا شایان را امر کب باشد اینجا هر دو یک تست که بر آنها سوار شده
 هر یک از اینها بروی آنجا سلاطین را لشکر یاید که دفع دشمن کند اینجا هر دو دست تست که فیت
 موزی پر دزد آنجا تحصیل را باید که اموال و خواسته های شاه را فراهم کند اینجا قوه شمولی
 که اکل و شرب و جملة خواج ضروری طلبیده جمع میکند اینجا شمع و کو تو ال باشد اینجا قوت غصیه بر
 سیاست است که کار کو تو ال میکند اینجا جاسوسان باشند که احوال بیرونی دریافته بمشور سلطان
 عرض دارند اینجا حواس حسه باصره سامعه شناسه ذائقه لامر جاسوس اند که کل حالات خارج بوسیله
 حس مشترک می رسانند آنجا خدشکاران باشند هر یک بر خود ماسور اینجا قوه باطنیه و غاذیه و نامیه
 و ماسکه و دافعه و غیره با خدشکارانند که هر یک کار خود بجای آورد ماسکه اسماک طعام و معده کنده حرکت
 در و کار خود کند و باطنیه بهمضم او پر دزد و دفعه دفع فضلات بچوگناسان کند و غاذیه باعضا بدن با
 تحلیل رساند و نامیه بدن را بالیدگی و بد آنجا باور چنان باشد اینجا معده است آنجا حرارت که هرگز
 طعام را بخت میکند آنجا نگر نریز می باشد اینجا نگر نریز می که هر گونه غذا سرخ رنگ داده خون میکند اینجا سقه
 باشد اینجا کلیه است که آب از خون جدا کرده و ریتانه اندازد و از ریتانه مثل نواره جاری شده میریزد و پس
 مثل نواره هم موجود است آنجا شایان را با هم جنگ جدال کیکی دشمن دیگر شده مملکت همدگر
 را خراب و برباد کردن خواهند اینجا امراض اند که در مملکت روح خسل میکند و محاربه با روح کرده
 بر باد می ملک او منظور و از زمین محاربه را بجران گویند آنجا فزلقین را مدد و کمک باشد اینجا فز
 را بر زمینری و نقصان علم و تجربه طبیب مدد رسانست و روح را دوا و پیرهن و خدایت طبیب و مقدار
 بودن صحت که جمله تدابیر دشمن را باطل میکند آنجا دزدان اند اینجا عروق و اساری که غذا را از معده
 دزدیده بجز میرساند آنجا در رعایا مردمان صالح و طایع باشند اینجا خصائل حمیده و شمائل غیر مرغیه اند
 آنجا عناصر اربعه اند اینجا اخلاط اربعه هم مزاج عناصر اند آنجا ستارگان رخنه اند که بوضو خود
 عالم را روشن و خفیات ظلمت را آشکارا کنند اینجا نور ابر و نور بصیرت باشند که کارانارت و اضمادات
 بالفرام رساند آنجا جبال اند که سکون زمین به آنهاست اینجا عظام مثل کوه ایستاده اند که قیام بدن

بد آنهاست آنجا نباتات و اشجار است اینجا موئیهات و اشکاست آنجا انهار است که آب در آنها جاریست
 در اینجا عروق است که خون در آنها جاریست آنجا چشمهای نوع بنوع شیرین و نمکین و تلخ و متغفن باشد اینجا
 چشمه دهن شیرینست تا که طعام و آله طعام بر جای ماند چشمه چشم نمکین که بقای چشم بان محتاج است
 یعنی در چشم چشم بسیار است و چشم نمک نیمه اند و چشمه گوش تلخ و شور است که برگوش حجاب حفاظتی
 نیست لهذا حکمت الهی مقتضی شد که این چشمه را تلخ و پدید کرده شود تا از دخول هوام و امن مانند چشمه
 بینی بدو در است تا قدر خوشبو شناسد آنجا ابر باران است که از زمین بر جااسته بکوه زمهریر رسد
 و آب شده باریدن گیرد و اینجا بخارات است که بر طوبات چشم رسیده اشک شده بارش کند آنجا
 طوفان آب است اینجا غلبه رطوبت آنجا طوفان باد و اینجا غلبه ریح آنجا زلزله الارض اینجا شعیره
 در عیشه آنجا حیوانات از استیال و استغفنه پیدا شود اینجا هم از استیال و استغفنه حیوانات مختلفه مثل
 رشته و کدو و دانه و غیره بگویند آنجا ابلیس و شیاطین اند اینجا نفس اماره آنجا بهشت و دوزخ است
 اینجا صحت و مرض و بهشت و نعيم است و درد و زحمت و تعب و بهشت و نعيم پیدا آید هر چه خواهد بکنید
 و بخورید و بنوشید و بپوشید و راحت یابید و از مرض و تعب و نعيم آیدند در خوردن و نوشیدن و لطف
 و مزه نه نوم و راحت نه حسب و آسایش و مرضی کردار و گرفتار و زحمت را آنجا ملائکه اند که بر تدبیر عالم
 اینجا نباشند و مقررات دنیا بخارات لطیف که بموجب حکم روح هر جا در تدبیر بدن میگوشتند و حکم و نافذ
 میکنند چون رفتن و خوابی عضلات با رقبض و بسط کنند و چون گرفتن و دادن اراده کنی عضلات است و
 را و علی هذا القیاس اگر کسی بغایت نحیف البدن باشد چه عجب که حرکت بخارات و جسم مشاهده تواند
آنجا نعمات و مزایای و بخت آنجا او از خیره انسانی بجای میزای آنجا از رعیت آنجا اولاد آنجا
 آسایش آنجا و ندان آنجا مناظر علین افتاده اینجا مریگان بچشم نهاده آنجا مرگ آنجا خواب آنجا حشر آنجا
 از خواب بیدار شدن و علی هذا القیاس کل متعلقات العالم و اینجا علم غیر محصورانده علم با آنها احاطه کننده
 بیان ما تفصیل آنها را وسعت دارد و لهذا احواله العلم الهی کرده بر آیه سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک
 انت العلم الحکیم گفتا کرده شده باجمله هر چه در العالم است خواه در احاطه علم یا باشد یا نباشد بعینه مثل او

در میان خواه بود عام ازین که ما دانیم یا ندانیم لازم که درین مشکله غور بیا کرده باشند و سهل نگذرند
سیرنا سوتی نیست فی الافاق و فی النفس کم افلا تمصرون در معرفت باری تعالی بقدر وسعت خود ازین
سیرنا گزیر است تا بوسه از عرفان یا بدور نه از جاهل هم بدتر شمرده شود لور اسم - خداست واسه
واحد حقیقی است و احد عددی نیست که بعد و سه پنجم یافته و و شود یا قسمت ربع و نصف و ثلث قبول
کنند و نه قسمت پذیر است و نه از دو سه چیره مرکب شده و نه از پنج سه ترکیب یافته لور اسم -
واضح باد که نزد صوفیه که ام صفات باری تعالی غین ذات اند جدا از ذات نیستند و عالم جبروت مراد از
همین سیر صفات است پس سیر صفات از سیر ذات که مقام لا هویت است چرا جدا قرار یافت ازینجا معلوم
میشود که صفات جدا از عین ذات باشند و عینیت ندارند سبگویم بر تقدیر عینیت نیز از تالیس اعتباری
ناگزیر است و اینهمه حضرات متعدد باشند و ذات را هر حضرت شانی جدا و اسمی علیهمه است پس
بنا بر آسانی سیر و معرفت و تیسر حضرت سیر را جدا گانه قرار یافته اند و نه یکسیر لا هویت کافی بود فانه مقتضی
که لا یخفی ازین تقریر واضح شد که جدائی سیر جبروت از سیر لا هویت موجب جدائی صفات از ذات نیست
و نزد متکلمین صفات نه عین اند و نه غیر حکما نفی صفات کرده صفات را عین ذات گفته اند و الله اعلم
بالصواب لور اسم - مارایت شیئا الا و رایت الله قبله - مارایت شیئا الا و رایت الله بعد - مارایت
شیئا الا و رایت الله فیه - مارایت شیئا الا و رایت الله معه - این چهار مقوله بزرگان ادویه الله تعالی
وقت حصول قرب رب الارباب و خروج مدارج جاری میشود و هر ولی بقدر قربت خویش به سببیکه
از اینها ترجم میکند مقوله اول سیدنا صدیق اکبر است دوم سیدنا عمر فاروق را سوم سیدنا عثمان غنی
را چهارم سیدنا عمر قاضی علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین علی قدر مراتب خود هر یک ازین حضرت فرموده
مقوله اول ناشی و مانع از مقوله سیدنا محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیقول لصاحبه لا تخزن الله معنا
انیقول نبی ما صل الله تعالی علیه و سلم مصداق مارایت شیئا الا و رایت الله قبله است و مقوله دوم مانع
از مقوله موسی علیه السلام ان معی ربی انیقول موسی علیه السلام مصداق مارایت شیئا الا و رایت الله
بعده باشد اول طریق جذب است و ثانی طریق سلوک و فرق میان شهود نبی ماصلی الله علیه و سلم

و شهید حضرت موسی علیه السلام نیست که حضرت خنیت صلی الله علیه و سلم را اول نظر بر حق افتاد و بعد از آن بر نفس خود و موسی علیه السلام را اول نظر بر خود و بعد بر حق و این هر دو خوب محبوب است اما اول اتم و اقرب است و مقوله سیدنا ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه بر طریق برب است یعنی من الله که برهان الهی است و مقوله سیدنا فاروق رضی الله تعالی عنه بر روش سلوک است یعنی موافق شعور و فهم خود که برهان الهی است و در اینجا از جذب و سلوک بعین معنی مراد است نه اصطلاح مشهور که اینجا تفصیل سلوک راست با زنی و معنی هر دو خبر از تعدد مشهود میدهد و شک نیست که توحید الهی با یا الهی افضل و اکمل است باز معنای بوسه از تعادلی هر دو مشهود است که در فی نیست باعتبار عین مقولات یکی را بر دیگری فصل است این فائده به همین سبب در دم تا تفصیل یکی بر دیگری معلوم شود نور ۳۴ - و قتی که انسان بعد بلوغ میرسد رتبه روح او را فرا می گیرد و علوی از قسم بالا یک و یک سفلی از قسم شیطانی و اول انسان را و بکار خیر محرک باشند یکی رغبتش در دل می اندازد و دیگری قدرت بر فعل را و دهر و یک آخر کار بد محرک شود یعنی هم انقاء او در دل کند و هم اسباب آن فعل گردد و این را درجه ششم خبر انسان و دیگر حیوانات را نمیدانند انسان مکلف است و حیوان مکلف نیست و چون انسان گاهی موافقت میکند و گاهی موافقت شیطان نمیدانند درین هر سه جنگ و جدل میماند و با هم یکی از دیگر نداشت میکشد اگر انسان متابعت ملک کرد شیطان نادم شد و اگر موافقت شیطان کرد و ملک نداشتی رسید این سلسله واردات مدت العمر بهین طور می آید و می رود شاید هم از سفلی مشهور است عبارت از بهین شیطان باشد و هم از علوی و نوری که گفته اند بهین و و ملک و العلم عند الله تعالی انسان باید که مدام موافقت با ملکین دارد و تا نجات آخرتی یا بد نور ۳۵ - در هر زمان غوی میباید که تمامی اولیاء آن دوره را سر و سر در است بیج ولی از اولیاء آن زمان بدرجه او نرسد و از قطب مدام هم گویند که کار عالم را در دنیا باشد و همه نظم و نسق بدست نقاد می یابد و درین مقام هم و را عبد الله نام کنند و او را دو وزیر بکنین و لیسا را باشند عبد الرب و عبد الملک عبد الرب و وزیر بکنین عبد الملک و وزیر لیسا چون عبد الله رحلت کند عبد الملک قائم مقام او شد و عبد الرب عبد الملک گردید که

جدید بجای سعید عبد الرّب آید همچنین این دور تا قیامت دائر و سائر خواهد ماند و زانسان نبوت حضور
 نبی ماصلی الله علیه و سلم عبد الله بودند و سیدنا ابوبکر عبد الملک و سیدنا عمر عبد الرّب چون عالم
 صلی الله تعالی علیه و سلم رحلت فرمودند صدیق اکبر عبد الله شدند سیدنا عمر عبد الملک عثمان غنی عبد الرّب
 چون دور صدیق اکبر باختر رسید عبد الله سیدنا عمر شدند و عبد الملک عثمان غنی و عبد الرّب
 سیدنا قنصی علی چون دور رسیدنا عمر تمام شد سیدنا عثمان غنی عبد الله شدند و سیدنا علی قنصی
 عبد الملک سیدنا امام حسن عبد الرّب چون دور عثمان غنی اختتام یافت سیدنا علی کرم الله وجهه
 عبد الله شدند و سیدنا امام حسن عبد الملک و سیدنا امام حسین عبد الرّب چون دوره جناب امیر
 پسر رسید نفبت عبد الله بی سیدنا امام حسن رضی الله تعالی عنه رسید و همچنان تا سیدنا امام حسن مگر
 بعده سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه عبد الله شدند و در آخر زمانه این منصب رفیع با امام مهدی رسید
 عبد الله در وقت خود هم عالم را فیض می بخشد بے توسط و بیچ هیچ کسی نمی رسد و فتوحات فرموده و لکن
 الاقطاب المصطفی علی ان یکون له هذا الاسم لا یکون منهم الا واحد و هو الغوث و سید الجماعة فی زمانه و منهم من
 یکون ظاهراً و حکماً و سید الخلافة الظاهرة کما جاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر بن الصّدیق و عمر عثمان
 و علی و الحسن و موسی بن زید و عمر بن عبد العزيز المتوکل و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة و حکم له فی الظاهر کما
 محمد بن هارون الرشید و کابی زید البسطامی و اکثر الاقطاب لاحکم لهم فی الظاهر و منهم الائمة رضی الله عنهم و لا
 یزیدون فی کل زمان علی الاثنین لثالث لهما الواحد عبد الرّب والاخر عبد الملک القطب عبد الله قال الله
 عبد الله قال الله تعالی و تقدس و انه لما قام عبد الله یعنی محمد صلی الله علیه و سلم فالاقطاب کلهم عبد الله و الائمة
 فی کل زمان عبد الملک و عبد الرّب و هما اللذان یخلفان القطب اذا مات و هما للقطب بمنزلة الوزیرین
 الواحد منهم مقصور علی مشاهد عالم المملکوت والاخر مع عالم الملک و الله تعالی اعلم نوراً و الاموالیة
 افضل من النبوة من حیث انک دلائل نبی از نبوة افضل است زیرا که مراد از ولایت ترقی است از فعل علی
 یعنی عنده شوق و محبت و دلائل باری سبحانه شدن همه شایعاً بمقابله آن وفائی و مستهکک بودن
 همه در آن و مراد از نبوة تدریجی است از ترقی یعنی ما رشحور ما سومی دادن و بنا سوت آوردن بنا بر

تبلیغ رسالت این منزل است پس لامعالت ترقی بی از منزل او افضل باشد نه آنکه معاذ الله ولایت اولیا از نبوت انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام نور ۳۰ - القبض والبسط کلاهما حالان شریفان معنی نیست که چون اولیا را الله را دولت وصل حاصل میشود ناخوسته بشناشت و فرحت روی نماید آنرا در اصلاح اینان بسط میگویند و هر دو حالت درامد از وسعتر میماند چرا که اگر درامد ببط ماند عادی گردد و غلبه شغف غماند اینها قبض پیدا میشود یعنی حجاب حائل میکند تا آتش شوق را در این زندانگاه حالت اینان و حشیا نه میشود و حرکات دهنشان به وقوع می آید چنانکه حال عشاق مجازی در زمان بهر میشود باز چون قبض رفع شد ببط پیدا گشت ملاوت تاز و لبناشت سیه انداز و عیان میشود که زبان از بیانش مغرور و لال است و دل از کثرت اقتباس الزواجر معرود الما مال نور ۳۱ - صوفی محتاج فقیه است نه فقیه محتاج صوفی کما قال سیدنا غوث الاعظم رضی الله عنه گویند صوفی زانکه از فقیه باشد و بعض صوفیه فقیه آنرا گویند که عارف هم باشد یعنی صوفی نیز بود البته انجمن فقیه از صوفی محض عالی رتبه خواهد بود نور ۳۲ - رویت باری تعالی چشم سر در دنیا محالست سوا ای حضور سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم هیچ نبی مرسل ملک مقرب را دست نداد اگر کسی در حق خود یا در حق دیگری انجمن اعتقاد دارد مگر است اولیا را الله را هم در دنیا مشاهده چشم سر نمیشود و آنکه مشهور و در کتب سلوک و ملفوظات جا بجا مشاهده جمال الهی مذکور است از ان هم چشم سر دیدن مراد نیست بلکه نور قلب و اشراق باطن مقصود است بلکه بعض اهل سلوک این را هم انکار کرده اند و میگویند که مراد از مشاهده جمال چشم قلب اولیا را در دنیا جز این نیست که یقین سالک بذات باری تعالی از عوام بیشتر باشد و بعینه مشاهده جمال مراد نیست در شرع تعرف انیمعنی را بوجه حسن ذکر کرده است باید که رجوع بان کتاب کند نور ۳۳ - روزی حضرت شیخ خود رحمه الله تعالی عنه را پرسیدم که صفت اولیا چیست فرمودند انگاه که ذات و صفات بنده مغلوب شد و نفسا منسایا و محو و خالی شده ذات و صفات الهی باقی ماند و غلبه و دوق و شوق و محبت با و تعالی چنان دست و پد که از غیر بالکلیه انقطاع گیرد چون بنده باین صفت موصوف شود ولی شد و الا نه نور ۳۴ بعض فقرای جهال خود را خلاف شرع میدارند مثل حلق و قصر ریش و نوشیدن بنگ و خمر

و پوشیدن جامه های ریشین و تقوه بکلمات نجس و لایق و غیره و لک اگر انجین کسان را نصیحت کرده شود میگویند ملامتی، ستم ازین سبب خود را باینطور وضع میداریم بدانکه ایشان سخت گمراه اند بطریق اصلی ملامتیان این نبود ملامتی آنان بود بلکه هیچ مستحی از مستحبات شریعت ترک نمیکردند اما اخلاص خود را که بحق داشتند از خلق می پوشیدند آنکه مخالفت شرع را شعار خود سازند و با دعای ملامتی بودن کردن افرارند این ملامتیه بسطل اند حق نیستند از وضع و طور پر حذر باید ماند و رنجی حکایتی یاد آدمی نویسم از آن توضیح بوجه احسن خواهد شد و زمان سابق زن و شوهر بودند شوهر لایق ملامتیه داشت یعنی بطاهر محابرات و ریاضات این راه نمی نمود از خلق پوشیده میکرد و همیشه زن او از روی مطارحه این امر میگوید که ترا گاهی متوجه بحق نمی بینم و میگفت چکنم بدترین خلق الله است و تعالی مرا بیا مرد زوشی زن او از خواب بیدار شد چو بیند که شوی متوجه بحق و مستغرق بذکر است بسیار خوشنود شد صبح شوی خود را گفت بچرا شد امشب مرا عقده این امر معلوم شد که تو خلاص خود را می پوشی شوهر گفت بچرا دانستی گفت شب گذشته ترا دیدم که بحق مصروف بودی و از چیزی خبری نمیداشتی مرد مدید باز تکرار این امر کرد و پرسید که راست میگوئی فی الواقع دیده او گفت بخدا می عرض و جل دیده او دم این شنید و از کثرت ندامت جان بحق تسلیم کرد اسی پس ملامتیان انجین کسان را گفتن زیبا نه بیدریان خلاف شریعت را اینها را ملامتی گفتن عین خطاست نور ۴۲ - معراج با محمد در جاست

یقله خاصه نبی ماست صلی الله علیه وسلم که اسی وی را اندیشو گویم بمرتبه قطبیت و ولایت و غوثیت رسید با نور ۴۳ - معراج روحی در حالت نوم یاد واقع که آنحال نیست استغراقی که در کیفیات مراقبات در میان بیداری و خواب عارض شود اولیا را ممکن بلکه واقع است نور ۴۴ - سوال - یعنی ابلهیت استماع سماع و شعر گوئی چیست جواب - اهل سماع شخصیت است که بر قلب خود و بر قلوب دیگران چنان غلبه دارد که هیچ خطره غیر الله آمدن ندارد نور ۴۵ - سوال - آن که ام مرتبه است در ولایت که فوق او مرتبه دیگر نیست جواب - آن مقام قرب است که میان نبوت و صدیقیت واقع است که نصیب بکر رضی الله عنه بود لهذا قال الشيخ الاکبر فی الفتوحات و هذا المقام الذی استباهه بین المصلحین و النبوة

التشریح الذی هو مقام القرینة وهو لا فرد و هو دون نبوة التشریح فی المنزلة عند الله وفوق الصلوة
فی المنزلة عند الله هو المشار الیه بالیسر الذی وقر فی صدر الی بکر ففضل به الصلوة اذ حصل فی قلبه
مالیس فی شرط الصلوة ولا من لوازمها فلیس بین الی بکر و بین رسول الله صلی الله علیه وسلم حل لانه
صاحب صدیقیة و صاحب سر نور ۴۴۰ - ولی را خفای حال خود فرض است چنانکه نبی را اظهار نبوت
الاجبوری اگر ظاهر شود شود بافتیاریها نمیکند و اینجا حکایتی شیخ خود می نویسم که از آن توضیح این مسئله
بر وجه غایت خواهد شد مدیسه از مریدان حضور سیدی مظفر علی بریلوی میگوید شبی از شبها بصورت
استیجاب برخاستم و بقصد طهارت برای آب گرفتن بیرون صحن حجره خود آمدم چه می بینم که در درگاه علی
سب یاری از بزرگان جمیع اندیشل یوم موس و در دالان پائین صاحب البرکات تختی مرصع بجا نهاده
گردد اگر آن تخت اکابر اولیاء الله نشسته اند بعد ساعتی چرمی بنیم که حضرت پیر و مرشد ما لباس فاخر
شامان در بر و تاج بر سر و زبرک دست در بغل داده آورند و بر تخت نشاندند و همه به تعظیم ایستادند
بوسه بر پیشانی حضرت ایستادند و اندانجا حالت دیده تحیر و لرزیدند و داخل ایستاده ماندیم بعد همه با
اندرون رفتند و غائب شدند من باز حجره خود آمدم تمام شب از معانته این حال نه خفتم صبح حاضر
سمی شد نماز جماعت پس حضور علی خواندم و این حال عرض کرده مستفسر گفتم این مقام ششم اولاً
فرمودند ترا خواب شده باشد و حالات خواب را چه اعتبار چون اسرار کردم منقص شده فرمودند تراش
باش و ازین قصه سخن مگوی از آنوقت خاموش شدم الله الله چه خفای بود که گاهی اشاره و کنایه این
ذکر و بیان نیامد و این مقام مقام طبیعت و حوالگی خدمت ما هر چه حضور و الابد و از آن روز تا وفات
از ما هر چه بجای تشریف نه بردند و صد ماکرات خود بخود ظاهر میشدند که نوشتن آنها موجب طوالت
بعد وصال حضور تصدیق این حکایت از زبان مظفر علی کردم نور ۴۴۱ - حضور قلب عباد
و قسم است یکی آنکه بدانند که گوئی خدای عزوجل پیش نگاه من است و او را ده عبادت میکنم این مرتبه
عالی است بهره خاصه اکابر و اصلا نیست دوم آنکه بدانند که خداوند تعالی مرا می بیند و ریاضت
تعبدم این نیز ذوق و شوق و نور حضور و اخلاص و حیا بخشیدن مرتبه ادنی است و این مقام

متوسط است و آنکه هیچ یکی از این دو تصور نباشد مقام غافل است یعنی عوام که زبان با خدا و دل مادرش
 نسال الله العافیة نور ۴۴ - بدانکه عجب تر آنست که از دوون دل روزی که کشاوه هست بملکوت آسمان
 چنانکه از بیرون دل بیرون دروازه کشاوه هست بعالم محسوسات یعنی در دل استعدادیست که از آن درک
 عالم ملکوت و جبروت و لاموت میکند و گمان مبر که این پیغمبران علیهم السلام مخصوص است که گوهر
 همه در میان شایسته نیست و گمان مبر که روزی دل بملکوت بی خواب و بیدار کشاوه نگردد بلکه
 در بیداری هم از کثرت ریاضت و مجاهده کشاوه میشود این فوائد بنا بر تعلیم لایق اند باید که بفرهنگ آدمی شود
 نور ۴۵ نفس بر سه قسم است مطینه - امانه - اماره مطینه نفس انبیاست و خلص اولیا علیهم الصلوٰۃ
 والسلام که اراده اش در اراده الهیه فانی شد و هیچگونه غلاف حق را بآن راه نیست و امانه که بر عیوب
 ملامت کند و از ارتکاب آن باز دارد و اگر چیزیست واقع شود و در پنداشت و توبه گرداید آن نفس صایحین
 و اقیان و اماره که مدام به بدی مائل باشد و اصرار ورزد آن نفس عوام است نور ۵۰ - تلون
 و تمکین دو مقام است اگر سالک بنور سلوک طی نگردیده است در طی نمودن سماعی است آن راه صبا
 تلون گویند و عکس آن تمکین می نامند و واقف در ارجح هم مراد از همین معنی است نور ۵۱ - قلب و
 نفس در روح بر سه متر لوف المعنی است که مراد از ذات انسانیست نور ۵۲ - صوت سرمدی
 چیست آواز لیسیت از عالم قدس که در شغل حواس وقت جهش نمودن سوراخ گوش می آید شغل مصلحت
 البحر و غیره نور ۵۳ - بدانکه در احوالان حق دو قسم اند سیکه کاملان مکمل که به ریاضت و مجاهدات
 همه در آخرت بغایت الهی خود بدرجه کمال رسیدند و دیگران را میرسانند این قسم از همه اقسام اعلی میباشد و دیگر
 کاملان محض که بدرجه کمال رسیدند و همانجا استقامت کرده کمالات را ترقی میدهند و سوی خلق ایشان
 را تنزل نداده اند و فیض به دیگران رسانند این قسم به قسم بالا مساوات ندارد و لیکن در اینجا باید دانست
 که هر کس از هر کامل افضل نمیداشد بلکه آنگاه میشود که بر دو در کمالیت مساوی باشند بعد از آن
 یکی را مرتبه کمالیت نبخشند و بر عیورت البته این کمال را بران کامل فضل میتوان نهاد و نه بطور قاعده کلیه
 که هر کس از هر کامل افضل باشد نور ۵۴ - مخفی مباد که خواب عبارت است از حالتی که طاری شود

او طعام خورد و بختیم خود و دیدم که دختر کے خورد را خلل آسبید شد بیکدم نه سیر خجہ طعام بخورد
 علاج کردم و شفا یافت آری گمان پری که بان دختره که نیم پا و بیش خوردی یکجا شسته نه سیر خورد
 و گواہ کند بر ظاہر کہ آن جنی بخورد اما از دهن این بخورد و بنیہ کان و بستندی کہ دختره بخورد
 قدرت آسبیدی را با قدرت حضرت حق عزوجل چه نسبت اگر مولی تعالی بنده از بندگان خود را منظر
 کلام خود گرداند و بر زبان او سخن را ندید بعید است آنکہ می شنوی کہ انا حق و سبحانی ہوں میگویی
 کہ این گفتن اورا منور است اگر چه تو از زبان بایزد و حسین منصور شنوی مثالی دیگر واضح و روشن
 تر بلکہ گوی کہ عین صورت واقعہ و آواز نیست کہ موسی کلیم علیہ الصلوٰۃ والسلام از شجرہ شنیہ کہ یا موسی
 اٰی انالہ رب العالمین آیا آن درخت گفتہ بود کہ اسی موسی شتم اللہ پروردگار ہایانیاں ما شات اللہ
 نگفت مگر رب العالمین اگر چه از شجرہ شنیہ شد بچنان اگر حضرت حق عزوجل از شجرہ انسانی کہ
 اشرف از شجر است سخن فرماید و مردمان را آواز از گوی البشر آید چه عجب گفتہ گفتہ اللہ بود
 اگر چه از خلق م عبد اللہ بود۔ اگر چه بظاہر این تکلم کلام انسان است لکن در حقیقت کلام است تکلم
 است کہ انسان بصفت کلیمی اولی نزد کلام حقیقی و نفسی او بسوا ہر کس نیاید اینجا این تکلم ظاہری
 خود را فدا کردہ بمکلم تکلم حقیقی چنان گفتہ است کہ معاذ اللہ یا غوا ای نفس خود بان گویا شدہ مثل
 قول فرعون بیون انا ربکم الاعلیٰ کہ او یعنی بخود می خود گفت و این خودی را اگر شستہ کہ تکلم
 حقیقی اورا گویا نمود کما لا یخفی لہذا این قبول ماند و ان مردود شدہ بین فرق در میان مقولہ فرعون
 و حسین منصور است کہ مقولہ حسین از خود نبود بعد فضاے وجود خود بود و مقولہ فرعون بر عکس فاضل
 پس چون برادر لیا اللہ حال غلبہ میکند و طاقت نیما شد بقاضاے حال این از ایشان ہر بر
 می زند این حال حالت سکر گویند سکر و محو و مقام است اگر وقت و درود و تہلیلات ربانی شود یا لک
 برقرار ماند محو است ورنہ سکر حالت سکر را اعتبا نکنند بر اہل سکر سبج باز پرس نیست مثل مجاہدین و نہ
 اقوال این حالت قابل و ثلوق و محبت گرفتن است بلکہ ہر اہل محو در آن آن ضرر نیست چنانچہ مشہور است
 کہ حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالی عنہ فرمود در وقت منصور کسی نبود کہ اورا دست گرفتہ اگر

من و از آنوقت بودی و کشش گزینی یعنی بقا ضامن آنکه تذکر آن اهل محضر و نیست و در این پنجودی
 نگاه داشته و از باطن خود قوت ضبط عطا فرمود و اینجاست سکر بسیاری از اولیاء الهی بوده است کلمات
 اینجاست را شمع خوانند و غیره اما اینجا پدرین باره و از اشکوه رساله بسط نوشتند و شطیحات هر طبقه
 تا دور خود جمع کرده است هرگز از یاد تو ضیع منظور شد از این کلمات اینوقت ظل و عکس کلام الهی باشند
 بعضی پدرین حالت مستغرق مانند تا آخر عمر هم چو حسین منصور قدس سره و از بعضی مدت العمر ظهوری آید
 و ایشان را عالم ضابطین و و از آن خاص حضور سید المرسلین اند علی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین بچو خلقا
 رسیدن و حضرت حسین و سایر صحابه کرام و حضور پر نور غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه و بعضی را حالت
 متلون باشد گاهی بعد ضبط سر بر زمین چون افاق یا بند فوراً توبه و انابت شمعانند پس دلیل کافیست
 که در حالت محو خود بعد و چنین کلمات راضی نیند و ظاهر آنرا نسبت خود حق ندانند و رنه توبه و انابت
 چو معنی نیست اما چه کنند که نه بجانب ایشانست نه بحالت سلامت حواس از ایشان سر بر زده حضرت خوا
 بازید بسطای رحمة الله تعالی را گفتند آنچه شما نیست که در بعضی اوقات از حضرت شامی شنویم فرمود باید هرگز
 نگفته است و زبهار گوید گفتند بل فرموده گفت اگر بعد از این شنوید بر شما لازم میگردد که بچو هم زید مردمان
 خنجر با آب دادش خود داشتند تا آنکه بر حضرت ایشان حال وارو شد و سجائی گفتن آغاز نهاد که بر ما
 حبصیت خنجر باز و ندید که خنجر بجای زد بر همان عضو خود او زخم رسید و بدن حضرت ایشان را کردند
 بنود فرمودند من میگفتم که باید زید میگویی که این گفتن او را من و او است اگر کسی بحالت محو و بقا
 حواس تقویه بچو کلمات کند از زین و مرتد نشود واجب القتل است و از اینجا است که با وجود تسلیم توحید
 وجود میگوند اگر فرق مراتب کنی از ندیقه یعنی مراتب تنزلات نگاه نداری اگر زید را این بچو
 و شامل و فصائل یعنی خدا وانی توحید وجودی که ممکن واجب میگویی و عاشا الله زید خدا نیست
 البته یقطع نظر از تئینات بحقیقت وجود و همان حقیقت واحد و اجبیه است و پس آنجا زید زید است نه
 عمده و نه خالده و نه بکر و در وجود وانی واحد است و موجود را صداتی جز خداوند تعالی با استقلال
 از اینجا است که گویند حقایق الاشیاء ثانی مع اندلیس غیره موجودانی الحقیقه خلاصه کلام آنکه این سخن قابل نیست

حال است تا وقتیکه حال وارد نشود هیچ نسبت درین مسئله تا بدان مقام نرسد کلام نکند که از افهام عقول بیرونست
 و در امور عقلست جز اینکه گوید که مسئله حق است الاکن کینه آن اولیاء الله دانند که مایان را فی الحال میسر است
 ظاهر شریعت عزراست و مستقیم است آینده و قتی که فضل الهی شامل حال شده باطن شریعت مطهره رساند همیز
 ظاهر شریعت را در اینجا بطوریکه میبینیم که دیگران از آن بالفعل معذورند این فائده برای آن آوردیم و نه
 ضرورتی نبود که درین زمان اکثر انجمنین توحید گویان یافته میشوند پس بایشان نه احتیاط کنند و نه معترض
 پیش آیند و وجه ظاهر کما لا یخفی نور ۱۵ - اقوال صوفیه در تفصیل عوام چنانچه مشهور است آن اول غیب مطلق
 که حضرت اعیان ثابته است و دوم غیب مضاف قریب بمطلق که عقول و نفوس مجرده اند و این عالم روح است
 سوم غیب مضاف قریب بعالم حس درین عالم مثال است چهارم حس مطلق که عالم اجسام است پنجم
 عالمی جامع بر این عوالم را گفته اند که هر عالم تحتانی منظر عالم فوقانی خود است بالترتیب چنانچه عالم حس منظر
 عالم مثال است و عالم مثال منظر عالم روح و عالم روح منظر اعیان ثابته است اعیان ثابته منظر حضرت اقدس
 و حضرت الاعدیه است پس عوالم باهم محاذات و مقابله دارند و باید که مطابق اند و گفته اند که عالم مثال بر خست
 میان عالم ارواح و اجسام مشتعل است بر صور انی عالم و از آنکه محسوس و مقدار نیست بعالم اجسام شباهتی
 دارد و از جهت نورانیت و لطافت بعالم ارواح مناسبتی و مسمی است بارض حقیقی و خیال منفصل کاشی
 در شرح فصوص گفته که در اصطلاح حکما عالم مثال صور منطبقه نفوس را گویند گویا در حقیقت خیال انی عالم است
 فقط پس صوفیه در اثبات انی عالم و اوصاف و احکام آن با اشراقیه متفق اند و در تعیین مستقر روح بعد از
 فراق بدن مختلف اشراقیه و غیر همین عالم را مقرر و گفته اند و صوفیه بغیر انی عالم رفته چنانچه شیخ اکبر قدس
 سره الاطهر در فتوحات باریست و یکم بعد از تنگه صد بیان فرموده و با چنانکه از آن در بیان عالم برزخ
 یاد کرده ایم تذکر نور ۱۵ یکی از مخلصان فقیر که ذی علم و صوفی منش بود و بر حجت حق تقریری میکرد
 در میان احاطه ذات احدیت بکافه عالم از اینجا که شاید بعضی از طلبه ناظرین را ملایم حال و مقام خود
 نشان بیاور و وحش یاد کنیم میگفت غفر الله تعالی لنا وله بدان ایدک الله تعالی فی الدارین -
 که هیچ مفهومی از مفهومات که محیط همه مفهومات باشد نیست مگر مفهوم موجود که فوق همه مفهومات و حادثی کلام

اشیاء موجود است و مصدر اقسام عند التحقيق نیست مگر ذات واجب تعالی شان که کما یجی پس
 ذاتش محیط همه اشیا باشد تفصیلش آنکه موجودیست عالی که تحت آن اجناس از اعداد و جوهر و
 عرض این هر دو محیط تمام عالم الزمین هر دو را باینطور که چون موجود را مقید بقید فی الموضوع و لا فی الموضوع سازند
 عرض و جوهر پیدا آید چه عرض موجود را گویند که فی الموضوع باشد و جوهر موجود را گویند که فی الموضوع
 نباشد همچنین چون جوهر متعین بتعینات سازند اجناس و انواع ظاهر پیدا آیند و چون عرض را مقید
 بقیود گردانند انواع اعراض بعرصه ظهور رسند پس گویند که جوهر از دو عالمی نیست مقرون بجاوه
 باشد یا مجرد از آن و مجرد و با متعلق بوده باشد یا غیر متعلق ثانی را عقل و ملک گویند
 اول را نفس و روح و آنکه مقارن بماده است قابل الیاء و ثلثه باشد آنرا جسم گویند و جسم اگر نمودار و
 و نامی باشد از نباتات گویند و اگر جسم نامی ماس و متحرک بالا راده باشد حیوان گویند و اگر ناطق بهم
 باشد انسان نامند همچنین حیوان اگر ناطق و مصل باشد حمار و فرس گویند و علی هذا القیاس حیوان
 محیط تمام حیوانات است از انسان و فرس و غیره و جسم نامی محیط انواع نباتات و حیوانات است
 و جسم مطلق محیط تمام حوادث و نباتات و حیوانات و جوهر محیط عقول و نفوس و اجسام و همچنین که
 جوهر را محیط جوهر عالم و المستی همین سامان عرض را محیط اعراض عالم از الوان و اشکال و هیات
 و کیفیات و اوضاع و غیره باید فهمید و چون دانستی که موجود مطلق محیط تمام موجودات است از جوهر و
 اعراض موجود بود تعالی سبحانه فهو علی کل شیء محیط و هو بکل شیء علیم باقیما ندان که مصداق
 موجودات واجب تعالی است و پس تقریرش آنکه موجود با احتمالات عقلیه متحمل است بلکه معنی با
 اول موجودیکه وجودش عین ذات باشد و ثانی موجودیکه وجودش غیر ذات و زائد بذات لکن مقتضا
 ذات و لازم ذات و غیر متشکک عن الذات باشد و ثالث موجودیکه وجودش غیر ذات باشد و مقتضا
 ذات بهم نباشد بلکه فانی عن غیر گردد و ظاهر است که موجود بمعنی ثالث الفص و ادون موجودات
 ثلثه است و ثانی اوسط آنها و اولی و اشرف همه و الیق با آنکه نسبتش بنبات واجب
 کنند پس لازم که واجب را بهمین معنی موجود گویند یعنی موجودیست که وجودش عین ذات است

مطلق وجود ذاتی مطهر از لوث مدثران از زانی وار و تابدان در عالم انصاف باوصاف الهی تخلق
 با خلاق ربانی ترقی کند فقط پس نفحات الانس نور ۶۱ و بهم از نفحات نوشته میشود القول فی معرفه

الصوفی و المتصوف و الملاهی و الفقیه و الفرق بینهم - و فی فصل العاشر فی الباب الثالث من ترجمه
 العوارف - بدانکه طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است قسم اول مرتبه و اصلا و کمالا
 و ان طبقه علیا است و قسم دوم مرتبه ساکنان طریق کمال و ان طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمان
 و دره نقصان و ان طبقه سفلیست و اصلا ان مقربان سالکانند و ساکنان ابرار و اصحاب یقین و
 مقیمان اشرار و اصحاب شغال و اهل وصول بعد از انبیا صلوٰۃ الرحمن علیهم و طائفه اول مشایخ
 صوفیه آنکه بواسطه کمال متابعت رسول الله صلی الله علیه و سلم مرتبه وصول یافته اند و بعد از ان در
 رجوع بر اسرار دعوت خلق بطریق متابعت ماذون و مامور شده اند این طائفه کمالان کمال آنکه فضل
 و عنایات از لی ایشا نرا بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید از شکم مایه فنا بساطل تفرقه میدان
 بقا خلاصی و مناصبی از راس فرمود تا خلق را نجات و درجات دلالت کنند و اما طائفه دوم آن جماعت
 اندکه بعد از وصول بدرجه کمال حواله تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرق بحر جمع گشتند و در شکم
 مایه فنا چنانچه چیزی مستهلک شدند که از ایشان برگزیده و اثری بساطل تفرقه و نجات بقا رسید
 و در سلک مرده سکان قیاب غیبت و طغان دیار حیرت انحطاط یافتند و بعد از ان از کمال وصول لایت
 تکمیل دیگران بایشان سفوف گشت نور ۶۲ از فیض الکلمات بیافض حضرت سید شاه عماد قدس سره العزیز
 جلد دوم در فوایح مذکور است که ولایت چهار قسم است اول ولایتیک باطن نبوه مطلقه است دوم ولایت بقیده
 بر نبی سوم ولایت مطلقه بر نبی و آن در محمد صلی الله علیه و سلم شکوه اقتباس و ولایت انبیا است از
 دیگر انبیا و شکوه اقتباس اولیا چهارم ولایت مطلقه عام که مخصوص به نبوت نیست هر یکی را خاصیت است
 خاتم قسم اول علی مرتضی است کرم الله وجهه و خاتم ولایت مقیده محمد شیخ ابن عربی است قدس سره العزیز
 و اکثر اولیا و کمال تصدیق این نموده اند و بعض غلات فقها و صوفیه و تکفیر و تضلیل مشیخ مبالفه بسیار
 میدارند ماره این مردم در غیبت فراموشی و در حضور خاموشی **و** باید علی بگویند اسرار عشق و مثنوی

تا بجز میر و از ور خود پرستی - بعض گفته اند که خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدیت که از نسل آنحضرت اوصاف تمام است
 عامه عیسی علیه السلام است از شیخ ابن عربی منقولست که ولایت عامه بتدا دارد و انتها ابتدا از ازم و انتها
 عیسی علیه السلام نور رسالت تفصیل اقسام اولیا را ابتدا اول از ایشان چهار نفر اند که مکتوبانند و هر یک یک
 از نشانها را بر خود انداخته اند و هر یک یک احوال از خود و خلق استوار شدند و اما آنکه اهل حل و عقد اند
 و سرانیکان درگاه حقند سیصد نفر ایشان را اختیار خوانند و چهل دیگر از ایشان ابدال خوانند و بیست دیگر
 از ایشان را بر خوانند و چهار دیگر که تیر را تاد خوانند و شصت دیگر اند که ایشان را نقیبا خوانند و یکی اورا قلیب و غیرت خوانند
 و این هر یک یک را شناسند و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و صاحب کتاب فتوحات مکیه در فصل
 سی و یکم از باب صد و نود و هشتم رجال بنو نیکان را ابدال گفته است در آنجا ذکر کرده است که حقیقی زمین را بنیف سلیم
 گرد آورده و بیست تن از بنو نیکان خود برگزیده و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر یک از بیست سلیم یک را از آن
 تن نگاه میدارند و فرموده است که من در جمیع که با ایشان مجتمعه شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند
 و با ایشان سخن گفتم خیرات احسن بختا منعم و لا اکثر منهم شغلا باشد و فرمود که مثل ایشان نیز در ایام ملک یک کس یافت
 نورم ا حارق عا د است که از اولیا ظاهر شود و کرامت خوانند اشاعره بکرامات اولیا قائل اند و معتقدند که انکار
 میکنند و ابو الحسن بصری از معتزله موافق اشاعره است صوفیه گویند اخبار از او آورده و طی زمان شمال آن از خود
 فرشته جن است اگر از کامل واقع شود بجای ایشان باشد و اجتناب از اطلاع بر ضمایر نیست تصرف ملک است
 مثل احوال امانت اخراج محبوس از قید در بزرگ است و افعال مرید در عالم ملکوت از خواص مرتبه الهیه است ابو حمزه
 دمشقی گوید چنانکه بر پیغمبران اطهار معجزات فرخست بر اولیا و نهان و شهن آن الزام و بعضی گفته اند که کرامت حقیقی
 خواجده عبدالله انصاری فرماید اگر بر موی پرستی گسی باشی و اگر بر آب رگ حسی باشی دل بهشت آنرا کسی باشی از خوا
 نقش بند قدس سره طلب کرامات کردند فرمودند کرامات زیاده از آن نیست که با چندی بارگاه بر روی زمین توانم رفت
 ابو القاسم سمرقندی قدس سره میان خلق نمیشسته بود بزرگ بر بالایش آمد و مشغول یافت سجاده بر جوفش انداخت
 و نماز گذارد ابو القاسم گفت ای برادرانیکان کدوکان که کنند مرا دانست که در میان خلایق دل خود را مشغول بچیز داد
 حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر گفته اند که فلان بر روی آب میرود گفت سهل است ز غنی و صوفیه هم بر روی آب میرود گفت چنان

گفت ز غنی و غنی به هوا نمی پختند و رنجه از شهری بشهری میرو و گفت شیطان در یک نفس از مشرق به مغرب میرو
 اینها را قیمتی نیست مرد آن بود که میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و از خدا میخورد
 غافل نباشد که به محبت صبری و مشرعی رضی الله تعالی عنه بالغافل آخر قال بعضهم اصل الکرامات و عظمها التلذذ بالطاعة
 فی الخطوات الجولات و منها اعراس الانفاس مع الله و الرضا عن الله فی جميع الحالات سبحان الله کسکه ملاوت
 این کلام و مفره این درامد است باشد و دیده باشد و اند که این سخن بچهره به مالیت **تور ۵۶** - علم با ولی
 ان الولایة مشتق من الولی یعنی القرب می باشد قسمی که کما قال الله تعالی الذین آمنوا و احسنوا
 عن فناء العبد فی الحق و بقائه به قال له هو الفانی فی الله و الباقی به و انصار عبارتة عن بقاءه السیر الی الله و البقاء عبارت
 عن بقاءه السیر فی الله ابو علی حرجانی گوید الولی هو الفانی من حاله هو الباقی فی مشاهداتی لم یکن له عن نفسه اخبار و لا مح
 غیر الله قرار از نفس الکلمات **تور ۶۶** - شیخ فرید عطار فرموده که قومی از اولیاء الله عزوجل باشند که ایشانرا شایان
 طریقت و کبرای حقیقت اولیسان نامند و ایشانرا از ظاهر به پیری احتیاج نبود زیرا که ایشانرا حضرت رسالت و حجه
 تربیت خود پرورش میداد و بواسطه غیر می چنانکه او پس رضی الله عنه و ان مقام عظیم بود و پس علی تا که انجا رسا
 و این دولت رو که نماید و لکن فضل الله یوتیه من یشاء و همچنین بعضی از اولیاء الله تعالی که متابعان آنحضرت اند
 انصار و طالبان احببت عانیت ترتیب کرده اند بی آنکه از ظاهر به پیری باشند و این جماعت نیز واصل دلیسانند و بسیار از شیایخ
 بر نقیصه اول سلوک توجیه با مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ ابوالقاسم کزلی طوسی را که سلسله شیایخ ابوجحان
 نجم الدین گبری فی شهرها ایشان می پیوندد از طبقه ابوسعید ابوجحیر ابوجحیر خرقانی رضی الله عنهما است را بنده نگردد و این دلیل
 بوده علی الدوام **تور ۶۷** - بدانکه جمله اولیاء الله اگر چه از حیثیت ولایت هم یکدیگر جدا اند چنانکه انبیاء علیهم السلام
 که لا یفرق بین احد من رسلنا اما از حیثیت تفضیل تلك الرسل فصلنا بعضهم علی بعض متنوع و منقسم به چند قسم
 میشوند و هر گروه را مشهور است و هر یکی خاص است لهذا هر طایفه را از اولیاء الله با جمعی مخصوص یا کاندند انفسه را
 صوفیه و بعضی از تصوف و بعضی از طائیه و برخی اولیویه و برخی فقیر و بعضی قلندر و گروهی را ابدال و قومی را ابطال
 و طایفه را سیاح و جماعتی را ادا و ادو الی غیر ذلک چون اولیاء عشرین و بدلاء و بعضین و اولیاء و خلیف
 و افراد و مرایس الله و انبیا و مجاهد و اقطاب و قطب الاقطاب لکن مع اشتغال و انشغالهم و افتراق فرقه

جمله در یک مطلب مربوط اند و یک رشته مضبوط **س** بر نژی هر دلی را سسکلیست + یک نافی می رود و یک سلیست

لمعه رابعه در سلوک

نور اول - بدان - و تفکک الله تعالی فی الدارین - چون طالب صادق قدم و بادیه راه سلوک
هند و وصال حق خواهد باید که بر رساله عمل معمول مولفه **سید محمد کالپوری** رحمة الله علیه عمل کنند
مبتدیان را بس مفید و کافی ست نقل رساله بعینهای می نمایم -

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و صلوة بعد و بنا بر بردار و دینی سوخته آنکه بعد از تطبیق عقائد بمقتضای سلف از اعتقاد اشت
و دوزخ و ثواب و عذاب و حور و قصور و جمیع آنچه از قرآن و احادیث نبوی علیه التحیة و الله استغفار است
و صوفیه صافیه نیز در آن مخالف علی اظاهر می نیستند باید که همیشه با وضو باشند و اصلها مطلقا بخورند
که پیچ و قتی میوضو بروند - و بعد از هر وضو دو گانه تحیة الوضو بخورند و لازم دانند که نزدیک مشایخ کار سلیست
بزرگ و اصل سلیست قوی و طعام میوضو بخورند و بعد از طعام دو گانه تحیة الطعام میگردانند و باشند خجسته
عمل انضیف الضاعت است و بعد از خوردن طعام این دعا بخواند الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام محمد
لقد الذی رزقنی هذا الطعام من غیر حول ولا قوة الا الله الذی اطعمنی و سقانی و جعلنی من المسلمین - و در
احادیث صحیح آمده است که هر که را این دعا بعد از طعام بخواند آن طعام بحساب گردد و بعده هفت بار سوره
قریش بخواند دیگر آنکه در پائین آخر شب بر خاسته نماز تہجد و از ده رکعت به شش سلام میگردانند و باشند
در هر رکعتی بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد یعنی سوره اخلاص سه مرتبه بخواند و هرگز روا ندارد که این نماز
تقصا شود که درین نماز تاثیر است بزرگ و فائده است جزیل اول چون برخیزد آخر شب خوابان این ابیات بخواند

اے کسی ما بیکسی ما بسین
و از طمع بهنجو خودم و اربان
خانه گرد نهاده و در کوچه تو مقیم

بر رجم آور که سلمان شوم
رزق من از عالم غیبی رسان
با چشم تو ز ما و حمت را فارغیم

در دلم افکن که پشیمان شوم
قافله شد و ایلسی ما بسین
باره تیز سبزه و گلزار فارغیم

دو کان خراب که ده و از کار فارغیم بر رفت و برگشت سر را ز آسمان نامۀ عمر خود سیه کردم یار ببه ربانیم ز خزان چه شود یک گبر و گریسی مسلمان چه شود در راه خود اول ز خود می بخود کن بر کرم تست مرا اعمید جز در تو قبله نخواهم ساخت بحق ز نیر اسال بسج و نماز اگر کار یک کس بسامان شود مقرر بالذنب و قدوعا کا بادش با جرم مارا در گذار جسم من اندازد بحد کرده ایم دایم در فسق و عصیان مانده ایم غافل از احو و نواهی پوده ایم بر در آمد بنده بگریم ز آنکه خود فرموده لا تقصروا نفس و شیطان زد که یاراه من پیش از آن که اندر عهد نما کنم و بعد پیچیدم بخیر اندامین مناجات را چنانکه عادت کشیخ مابود رضی الله عنه من بعد یعنی صلوة تهجد مناجات بد کرد و سبق باطن مشغول باشند تا آنکه صبح صادق بدیده پیش از فجر برای کشایش رزق طلال	زخو که دایم نیما به برد عشق کز دوق عشق از سر و دستا فارغیم تو برین ناسه سیاه بین راهی بدیم بکوسه عرفان چه شود یار بل پاک و جان اگاهم ده و آنگاه ز بخود می بخود را هم ده چایه من ساز که جیبار هم گر نوازی تو که خواهد نواخت تنها غم دل گفتن بایا چه خوش باشد ز دریای رحمت چه نقصان شود فان تغفر فانت لذاک اهل ما گنگا ریم تو اهر زگار سالمها و رب عصیان گشته ایم هم قمر نفس و شیطان مانده ایم بیگانه نگر داشت بر ما ساعته آبرو دے خود ز عصیان رنجیده بحر الطاف تو بے پایان شد رحمت باشد شفاعت خوانین اندر آن دم که بدن جانم بری	از سود و از زیان دو باز فارغیم اگر چه من سر بسر گشته کردم اگر چه خویش من گناه بین بس گب که از کفر مسلمان کردی آه شب و گریه سحرگاهم ده بر عمل خویش ندادم پید اگر تو سازی بکه رو آورم یک ره عنایت تو ای بنده نواز سر بر قدش بردن هر بار چه خوش باشد الحی عبدک العاصی اتا کا وان تطرد فمن یرحمک تو نگو کارے و ما بد کرده ایم آخرا ز کرده پشیمان گشته ایم روز و شب اندر معاصی پوده ایم با حضور دل نکردم طاعتی هست امید مغفرت از لطف تو نا امید از رحمت شیطان شد چشم دارم کز گند پاکم کنی از جهان با نور ایمانم بری
---	--	--

یا رزاق صدای بخواند اول و آخر درود شریف اللهم صل علی سیدنا محمد وبارک وسلم بعده نماز بخواند البکند بعده
 بذكر مشغول شوند بعده از برای کشایش و مغفرت صد بار یا غفور و صد بار یا غفار بخواند اول و آخر درود شریف
 چنانچه عمل انضیف است بعده بها بخوانشسته باشند چون آفتاب یک نیزه بر آید دو رکعت نماز بگذارند
 در هر رکعت بعد فاتحه سه بار سوره اخلاص بخوانند بدین نیت نوبت ان صلی الله علی
 رکعتی صلوة شکر النهار تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعده مشغول بسبق باطن
 باشند و هرگز بگذارند که هیچ وقتی خالی از سبق باطن رود خواه ششسته خواه ایستاده خواه غلیظه
 مشغول باشند و چون وقت ضعی باشد دو از ده رکعت به الله سلام بگذارند بدین نیت نوبت ان
 صلی الله تعالی رکعتی صلوة الفجر تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و هر رکعت
 بعد فاتحه سوره اخلاص سه بار بخوانند هرگز این نماز هم قضا کنند که ثواب بغایت است و فائده
 بی نهایت دارد و بعد از مغرب شش رکعت به الله سلام او این بگذارند بدین نیت نوبت ان صلی
 الله تعالی رکعتی صلوة الا و این تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و هر رکعت
 بعد فاتحه اخلاص سه بار بخوانند بعده و دیگر دو گانه با ایصال ثواب روح فرید الدین گنجشکر قدس سره بدین
 نیت نوبت ان صلی الله تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح فرید الدین گنجشکر تقربا الی الله تعالی متوجها
 الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر و دیگر دو گانه بغرض ایصال ثواب روح خواجه بهاء الدین نقشبند بدین
 نیت نوبت ان صلی الله تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح خواجه بهاء الدین نقشبند تقربا الی الله تعالی
 متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعده دو گانه دو رکعت بنیت ایصال ثواب روح پرفتوح حضرت
 پیران پیر رضی الله عنه بدین نیت نوبت ان صلی الله تعالی رکعتی صلوة هدیه الروح غوث الاعظم حضرت
 شیخ عبد القادر جیلانی تقربا الی الله تعالی متوجها الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر بعده دو رکعت
 نماز بجهت حفظ ایمان در هر رکعت بعد فاتحه سب می اخلاص سبع و سبع بار این آیه ربنا لا تمسح قلوبنا
 بعد از پرتیا و سب نامن کند که رکعتی انک انت الوهاب و دو رکعت و دیگر بنیت حفظ ایمان بخواند
 در رکعت اولی بعد فاتحه اخلاص بنقبات و یکبار سوره قلن و دو رکعت دوم بعد فاتحه اخلاص بنقبات یا یومنا

علی الیوم واللیل از رسید محمد کالبو سی قدس سره

حالا میگویم که فی زمانه پابندی اوقات موافق رساله هذا متعسر و دشوار است و چه ظاهر لاجاب لبیان مختصر
می نویسم باید که حتی الوسع بران عمل نمایند تا هم غائی از فائده خواهند بردند بعد استقامت صلوٰه و فیه اکثر
بجماعت خواه اکثر بجماعت چنان روش اختیار کنند که خود را عادی صلوٰه تهجد کنند که آن هم از جهات
این راه است و از آن وقت تا طلوع شمس صلوٰه اشراق او کرده چیزی که از او را دلسازی خوانده اند تا آنکه
چهار گریزی یوم بر آید. انگاه صلوٰه چاشت خوانده متوجه با کسب امور معاش شود تا آنکه قریب به عصر
چیزی تناول کرده قیلوله کند بعد قیلوله صلوٰه ظهر بخواند چیزی از قرآن و در دو خوانه باز بطلب نعمت لایوت قصد آنکه وقت عصر
تمام عصر متوسط وقت بخواند باز متوجه بسجده بنشیند تا آنکه غروب بد نماز غروب کرده صلوٰه اوایل بخواند متوجه به اهل و عیال خود شود تا آنکه
عشا آید نماز عشا خوانده چیزی نخورده با وضو در دو گویان بخواب رود و اگر صلوٰه تهجد ممکن نباشد تا اوّل وقت
صبح برخیزد و سجا آورد و آنچه که نوشته ام درین زمان انهم بس است لا قول مرشد است که ضبط وقت
بین العصر و المغرب از متعسر است حتی الوسع به نباه آن پردازد **نور ۲۲** - ذکر الله چندان کن که دیگر
ترا بخون دانند اگر چه افراط در جملا و ریفو ای غیر الامور و سطها خوبست مگر ذکر الله رخصت و رجا رست
و رد فی الحدیث اکثر و ذکر الله حتی یقولوا جمون این حدیث در کتاب معجم الطبرانی و البکیر و علی الیوم و اللیل
لابن السنی بروایت معاذ بن جبل رضی الله تعالی عنه مروی است **نور ۲۳** - زیاد عبادت مکن بلکه
محیط اعمال است بلکه بروید و نادیدن کسی اصلا التفات مکن اگر روی طاعت ترا و جهد است
اگر چه سبب نیست نه بنیدر و است خالصا الله کنی هر چه کنی که همین محمود است و بس بلکه عبادات ناقله
خفیه بهتر از جهریه **نور ۲۴** - مقامات لغزش و دولت این راه مر اهل سلوک را هفت قسم اعراض
یعنی اندکی روگردانی طالب از مطلوب این در مرتبه اول است حجاب یعنی در میان طالب مطلوب
برده حائل شود که طالب مطلوب را نه میخیزد این در مرتبه ثانیست - تفاضل یعنی در میان طالب و
مطلوب جدائی این در مرتبه ثالث است سلب مزید یعنی نسبت طالب که با مطلوب حاصل بود
بسیار رو کمی آورد یعنی سلب شود این در مرتبه رابع است - سلب قدیم یعنی سلب نسبت اعرصه

در از گذشت و میگذرد این در مرتبه خامس است تسلی یعنی مطلوب را و طلب طالب تسلی شود با و کار بی نما
طلب کند یا نکند این در مرتبه سادس است عداوت در میان طالب و مطلوب و شمنی پیدا آید و طلب نفس
مکروه دارد این در مرتبه سابع است معاذ الله من ذلك الغضب الخذلان مرتبه اخیر را علاجی نیست خوف
سلب یا نیست و چون تدارک و میان واقع نشود شده بر مرتبه اخیر میرسد پس باید که از اول فکر

کند تا نوبت اخیر نیابد ورنه خسر دنیا و الاخره ذلک هو الخسران المبین نصیب گردد - اللهم احفظنا اللهم احفظنا
اللهم احفظنا **توضیح** - بر کشف حالات آئینده خود اعتبار نکند تا آنکه مطابق واقع نشود و نه بخلق عرض

کند تا که در صورت خلاف وقوع کذاب مشهور نشود زیرا که شان آیزدی بر یک غنویت کل یوم موهومی باشد
آنوقت که ترا معلوم شده بود ممکن که همان صحیح و درست بود و الا شان پروردگار از لطف بقهر یا از ملاحظه
آمد بر عکس معلوم تو وقوع یافت پس تو بوجه اظهار آن نادم و منفعل شوی و کذاب قرائی و موجب لشخند

که و مه شوی این بند حضرت غوث اعظم است و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب **توضیح**
چندان بخور که زنده مانی و عبادت کنی بخیر آنکه بخور شوی حکیم بجای رفت و یکسال طرح اوقات
اندرخت کسی بجا نشد ناچار بوطن واپس آمد مردمان پرسیدند چرا واپس آمدی گفت ضرورت قیام خود
ندیدم زیرا که مردمان آنجا بوقت خوردن لحاظ میدارند غلبه جوهر را که چون گر گسنگی غالب میشود بخور

و هنوز باقیست که دست از طعام کشند بدین سبب بخور نمیشود و بعضی مؤرخین این نقل را بعهد اقدس
حضور سید عالم صلی الله تعالی علیه وسلم نسبت کنند و گویند بادشاهی از بادشاهان رومین حکم
حاذق بنابر معالجه اصحاب کرام بطور هدیه فرستاده بود این حکم تا یک سال ماند چون کسی بخور نشد واپس
رفت و این حالت عادت صحابه کرام بعرض رسانید همه حضار مجلس در حیرت آمدند و بخوبی اسلاما

اعتراف آوردند **توضیح** - مدام با وضو باشی تا روزی کشته شود و اگر مداومت میسر نیاید تا اکثر
اوقات همچنان کن و اگر این هم بدست نیاید آخر کم نه از آن که بچکانه وضوی تازه کن و اگر کسی بعلیقتی

این هم تواند قدرت و طاقت خویش عملدار که باعث برکت و ترقی رزق است **تور** هر از سو
 خاتمه خالف باش و آن دو قسم است قسمی آنکه معاذ الله سلب ایمان شود دیگر آنکه در خیال و محبت نماید
 یعنی در آخر محبت مال و متاع و زن و فرزند یار و دوست و اجباب نماید خیال باشد همین مراد از دنیا است
 این هم قسمی از سو خاتمه است در بصورت کنه کار میسر پس چند روزی خیال سختی بنید لجه نجات یابد
 خاصان خدا را چنین سوئی خاتمه هم می ترسند و چه چیز هستی که بنگار نشسته اللهم احفظنا من كل اذى
 بجاه سيد الكونين سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم و بجهته وليك الغوث الاعظم آمين **تور** ^{دو شین}
 انداز ذریات البلیس لعین چون انسان بالغ میشود هر دوی آید و در قلب وی مستقر میشوند یکی را انبیا
 و عقائد ایمانی خدشه پدید میکند و خطر در دل می گذد که بر خدای نادیده چگونه ایمان آوردی که او نیست
 جائز است که دوبار یا ده باشد بلکه همچنان باید زیرا که تدبیر انجمن عالم وسیع از یکی چگونه اصلاح پذیرد
 و انبیا را نادیده چگونه تصدیق کردی ممکن است که ایشان بنا بر عظمت خویش ضعیف دعوی کرده
 باشند و معجزات چیزی نیست از جاد و گرانی چنین افعال صادر میشوند شاید اینهم از آن حس باشند
 و ملائکه نادیده را چرا تسلیم کردی که ایشان بر تدابیر عالم مامور اند و همچنین نظرات و وسوسه های عقائد
 اسلامی اندازد و دیگر در فروعات دین مثل نماز و روزه و غیره شک و وسوسه پیدا میکند ^{بسیار}
 میگوید که نماز و انشاء فلان رکن فراموش شد و وضو صحیح نشده مسح کرده یا قعدہ چه میکنی این رحمت
 اول یا سوم است در روزه نیت نکردی یا آب از حلق فروخت همچنین دیگر مفرخات در دل می آرد
 ازین سبب انسان دو هم می افتد حتی که مجنون میشود بعضی را معاذ الله با کجاء و زندقه نوبت میرسد
 اللهم احفظنا من شر ما یس انسان را باید که بر احوال و خطرات این هر دو دشمنان عمل نکند بلکه مخالف آن کند
 اگر او شب گوید آنرا روز و اگر روز گوید آنرا شب دانند تا ایشان شکی روند نهادت این مردودان
 همچنان که بالذات و خوض و تردد چه میشود باعرض در گردانی و توجه به ذکر الهی و در و خیر میگردد

پس وقتیکه وسوسه و درول آید و اندک از من نیست بلکه کسی دیگر درول آمده بخین
میگوید و مراد دفع آن سبب بدو خداست قدرت نیست من همان بنده گردن نه و فرمان پذیر
و ایمان گزین خداست خودم که بودم این تصوریده بر دین خود مضبوط ماند و عبادت حجت
و چالاک انجم از شبهه ایشان نجات خواهد یافت و خراب و برباد نخواهد شد و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی الاعظم **نور ۱۰** - وصول الله نه بذکر و شغل و غیره است نه طریق او
شخص باینها طرقت بسیار اند و بیرون شمار چنانکه گفته اند طرق الوصول الی الله بعد
انفاس اخلاقی پس بهر نوع و بهر طور که میسر باشد و جمعیت خاطر بان دست دهد
و تمهید همون ذکر و شغل است همان را طرق وصول دانی و کارمانی و اندیشه اگر کسی را
این معنی از سطوح کتب دین میسر آید و جمعیت باطن پیدا شود و برای آنکس همین مطالعه
ذکر و شغل است و اگر کسی را از صحبت صلحا میسر آید همین صحبت مراد از ذکر و شغل
و علی هذا القیاس چنانچه علمافرموده اند - لیس فضل الذکر محقق فی التهلیل و التسبیح بل
کل مطیع الله تعالی فی عمل فهو ذکر این فائده حسب تعبیر شیخ خود نویسم
بکذا ان رلی سخی رضی الله تعالی عنه **نور ۱۱** - اختلف المشايخ فی المقام و السفر
فاختار قوم اقامة الوطن و اختار آخرون سفر البلاد فناء الحكمة فیہ قال مشايخنا
رضی الله تعالی عنهم ان ذلک لیس باید نیابل بامر الله تعالی و الهامه و یختلف ذلک
بأختلاف الاحوال فان كانت الهدایة للخلاوات و افاضة الخیر علیهم اکثر فی السفر و ان كان
و ان كان عکسہ فالحضر اوسل من السفر و ان كانت الهدایة فی السفر و الحضر علی السواء فالحضر
ایضا و اوسل من السفر لان فی الحضر جمیة زائدة بمقابله السفر فلهذا کان شیخی و مرشدی
السیدی الشاه آل الرسول الاحمدی رضی الله عنه ترک الاختیار فی ذلک الی و قال

لی لا احمک علی الاقامه ولا اضیق فی ذلک الامر علیک بل اترک الخیرة فیہ سید یک لانی علم
 حال ایل قرابتک فانهیم کلهم یعادونک ولباندونک فمنهم من یظهر منهم من یفهم اللهم الا شرفه
 قلیله منهم هم من المواقین الباقون ان غیبت ادو ک وان حضرت ادو ک ولا تیر کونک
 تقیم سیدک فان لا اگر یک علی اقامه بل یک اختیار فیها وخی تر کها بکذا سمعت من جدی
 نور ۱۰۰ اوقات شبانه روزی بانیطو مقرر کند که پاسی از شب باقی مانده بر خیزد
 و فوراً بغیر کلام دیگر کل طیبه بخواند بدینوجه که دل بین وقت بیداری از خواب پاک
 و صاف میباشد از جمله کدورات نفسانی و شیطانی پس چون بکر که منقش شود کلمه استقرار
 یا بدو در بعضی خطرات مذکوره باز داخل شود خواندند و تائید کر که کلمه هم برابر دو و نقش
 پذیر بخواند شد پس باید که کلمه طیبه خوانده از بستر برخیزد تا دل سالک بکر الهی منور شود
 بعده از طهارت و استنجاء و وضو و غیره فراغت کرده نماز تجمید ادا کند و آن دوازده رکعت
 به شش سلام است در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بخواند من بعد بکر و مشغل
 و مراقبه موافق تسلیم مرشد خود متوجه شود تا آنکه صبح صادق بدر آنگاه باز تجمید
 طهارت کرده نماز صبح در مسجد با جماعت گذارد و کلام نکل و متوجه باطن خود شود تا آنکه
 آفتاب بقدر مرغ بر آید الوقت نماز اشراق ادا کند که آن هم چهار رکعت بدو سلام است
 و در هر رکعت اخلاص بعد الحمد سه بار بعده چیز از او راد و وظایف لسانی معموله
 خاندان خود در مکان قیام گاه بخواند چون ربع یوم تمام شود یعنی پاسی از روز
 بگذرد آنگاه نماز چاشت که هم چهار رکعت بدو سلام است و در هر رکعت اخلاص بعد
 الحمد سه بار ادا کند بعده به درگاه معلی حاضر شده و طیفه آنجا خوانده ثواب
 بار و برزگان هدیه کند بعده بکار دیگر مثل درس و تدریس یا کسب ریاضت

و مزد و رست و نو کرے برو جہہ جلال باشد متوجہ شود چون نصف النهار برآید
 انگاہ چیزی از قوت لایموت تناول کرده قدری نجسپ تا کلاکت شب بیداری دور شود
 من بعد ازل وقت از قبیلہ بر خاستہ طہارت وضو و غیرہ کردہ نماز طہر با جماعت ادا نموده تلاوت
 قرآن شریف اقل یکبارہ و ربع و دلائل الخیرات و حسن حصین کند و قدری متوجہ دریں لیس
 حدیث و تفسیر علوم و ینیہ گشتہ جزوی کار بار دنیاوی کردہ وقت عصر از نماز عصر جمعہ جماعت فراغ
 حاصل کردہ تکلم کنند لاحیا و ما بین العصر و المغرب کہ صبح عاشقان بہین مست آنچہ کہ ممکن باشد
 از سبق باطنی غافل مانند متوجہ قلب اند و ذکر و شغل کردہ باشد تا آنکہ آفتاب زرد شود و قریب بہ غروب
 رسد انگاہ بر لطافت و قات آن یوم تا سب خورده حسرت ہا برد و بگوید کہ تمام روز با خر رسید پیچ
 طاعت و عبادت اللہ جل جلالہ نکردم و گریہ کند بشیر طیکہ کیفیت آردہ باشد و جہد کند کہ آرد و نباشد
 و بہر یار نرسد زان بعد نماز مغرب با جماعت ادا کردہ صلوٰۃ او امین کہ شش رکعت بہ تہ سلام ست بعد
 انحدار خلاص شد بار بہ نیت ارسال ثواب بار و روح مرشدان طریقت خود بگذارد زان بعد خانہ خود آید و
 تفقد اہل و عیال خود کند کہ عادت نبی مابود صلی اللہ علیہ وسلم بعدہ اگر طالب علم ست بمطالعہ کتب
 توجہ کند بعدہ عشا با جماعت ادا کردہ چیزی از قوت لایموت تناول کردہ با وضو مکہ در و دو گویان
 بخواب و دو بعدہ باز چون بیدار شود ہمین طور بجا آورد و امتثال اوقات بنا بر تصفیہ باطن ضرور
 می باید و از فقیر حسب ارشاد شیخ خود از عمر نہ سالگی تا دہ سال کامل پابند این اوقات ماندہ است
نور سہ بعد نماز تلاوت قرآن شریف بقاعدہ فی الشوق یا بقاعدہ دیگر و قراءۃ منزل
 حسن حصین و حسن رب و دلائل الخیرات ضرور بجا آرد کہ در وقت عادت بزرگان مابود
 و اقل درجہ تلاوت قرآن یکبارہ و ربع ست و دریں تدریس کتب و حدیث و تفسیر غیرہ ہم در وقت
 یعنی بعد نماز معمول بود عادی شود **نور سہ** خواندن فاتحہ تمامی شجرات خاندان خود با تہن

شجره که در آن مرید باشد بهر طور عادت گیرد اول درود غوثیه اللهم صل علی محمد و آل محمد و الحمد
 و سلم یا زده بار بقا تحه و ائمه الکرامی یک یک بار و اخلاص مع البسم الله شفقت یا الله بار و درود شریف
 مذکور نیز شفقت یا الله بار خواند ثواب نیمه قدرت نام بنام بردن سلسله اهدا کند و بعد سلاستی شد
 خود خواهد و اگر زنده بود و رند نام او هم شامل کرده فاتحه دهد و عای خیر حق خود بوسیله هولا، الا لایا
 الکرام از و تعالی بخواند این فاتحه بعد فجر یا مغرب مع ضم ثواب و این ضرر و سجا آورد **نور ۱۵** -
 در اینجا بعضی اوراد و شغال و تسبیحات مخصوصه خاندان برکاتیه بنا بر متوسلان این خاندان عالی
 می نویسم که بروی عمل نماید که ثلیل المحدث و کثیر المنفعت اند **نور ۱۶** - یکی از اینها پنج گنج
 بعد هر نماز خواندن معمول است بعد نماز صبح یا غریز یا الله - بعد نماز ظهر یا کریم یا الله - بعد عصر
 یا جبار یا الله - بعد مغرب یا ستار یا الله - بعد عشا یا غفار یا الله - هر یک صد بار **نور ۱۷** -
 دوم پنج گنج کبیر بعد نماز صبح یا حی یا قیوم لا اله الا انت سبحانک الی گنت من الظالمین یکصد
 و یا زده بار اول و آخر درود شریف **نور ۱۸** - یا زده بار بعد آیه فاستجبنا له و نجیناه من النعم و کذا الکس
 نبی المومنین یا زده بار بعد ظهر یا حی یا قیوم بر جنگ استغیث یکصد و یا زده بار درود شریف
نور ۱۹ - یا زده بار بعد عصر حسنا الله و نعم الوکیل یکصد و یا زده بار درود شریف **نور ۲۰** - یا زده بار بعد مغرب ربی
 منی الفرد انت ارحم الراحمین یکصد و یا زده بار درود شریف **نور ۲۱** - یا زده بار بعد عشا و افوض امری
 الی الله ان الله بصیر بالعباد یکصد و یا زده بار درود شریف **نور ۲۲** - یا زده بار درود شریف
 اورا و خمسة است اعلم ان الوردین الاولین هما الاولان من الکثرین الکبیرین فلیتذت بهما
 و لجمع بین النیتین اعنی نیتی الکثر و الورد و ان ذکر الثلثة البواتی (ف لا اول) فسهل یا الطی
 کل صعب بحرمه سید الابرار سهل نائمه و احدى عشرة مرة مخاطبة بالصلاة ثلثا و الثانی
 الله صمدی من عندک مددی و علیک معتمدی عشره اودا علیا نائمه و عثمه اودا عثمیه یا ابوالخیر

اقصی و یا علی ادرکنی بمحمد و عمرته الطاهرین عشر محاطه کذلک یا شیخ عبدالقادر شیعنا الله
 احد عشر مرة محاطا (و الثالث) صلاة القادرية اللهم صل علی محمد و آل محمد و اكرمهم و ازلهم
 و سلم ثلثة و اقصا یو الهب فی ذ الوقت علی هذه الصلاة بعد المحاط مع الصلاة الاوليیة ستین
 مرة اللهم صل علی محمد بعد ما عندک من العدد فی کل لحظة و لحظة من الازل الی الابد و اكرمهم
تور ۱۰ - چهارم از آنها اشتغال خمسیت و آن انیسیت خمسیت بعد خمس و کل ذلک فی النفس
 ما بها للسان خبره کلها احدى عشرة مرت تعقب بهن السلام من دون تخیل کلام و تقدیم الدعاء
 النسب فاذا فرغت فالنصب فبعد الفجر ترفع شطر الهیلة الشانی فی النفس المستنشق من القلب
 النیلقری الی ام المدوری رافعاً سر اسک و ترسل لشرط المثبت فی النفس المرسل بالعکس
 حانضار اسک و تقرب منها لک ضرباً خفياً (و بعد الاولی) محض المثبت مقسوماً کذلک علی شرطیه
 فالاول لام التعریف و الثانی من لام جوبه الکلمة الی الاخره تسکینه من دون اظهار الضم
 (و بعد الوسطی) فجزو العلم الاکرم منقسم کذلک علی المعروف و المعروف مع السکون المذكور
 (و بعد المغرب) کذلک لکن باظهار لیهمة و شباعها (و بعد العشاء) مثل الفجر و اضغاضیه
 موضع المظهر و اتقا علی الواو **تور ۱۱** - بعد هر فرضیه بر هایت شجره چشتیه یازده یازده بار
 ضرب نفی و اثبات و وضری بجز باید کرد بدینطور لا اله الا الله از ناف باو از بلند بردارد و بدماغ بر دارنجا
 الا الله در دم زیرین فرود آورده باو از بلند بقوت تمام بر دل ضرب دهد بعد دعا خوانند اینهم
 سهول بزرگان باره بود و حالاً هم گم شد انا الله و انا الیه راجعون **تور ۱۲** - بعد اشراف
 یک وقت در حویلی سجاده گوی دعا و حرز یمانی و کبار دعا و حزب البحر و چهل اسماء بطور خمسینیم
 از لوازم داند و در درگاه منجوره بنابر ایصال ثواب بارواح طیبه بزرگان و نود و نه نام باربعاً
 و نشتی و سه آیت حروف تهجی مع موکلات بخواند و چهل اسماء در درگاه هم خواندن خوب و در دو

غوثیہ کلان دور و دستخاں ہم بخواند نور ۲۲ - طریق بیعت گرفتن و طالب نمودن چنین
چون طالب پیش آید و برآمدی است دعا کند آن بین که قابل بیعت است یا نه اگر شرط است
یافتہ شود از او پرسد که پیش ازین بر دست کسی بیعت کرده یا نه اگر گوید که الی الان نکرده ام پس
حال ابا و اجداد و کبیر سده که در کدام خاندان منسلک شدہ می آیند انچه او گوید در ہمہ خاندان اگر
اجازت داشته باشند باید کند و اگر خود را اجازت ان فلان نباشد از وی عذر گرفته و پرسد کہ
مرا باین خاندان اجازت نیست سوا آن بہ فلان فلان خاندان اجازت میدارم اکنون کدام
خاندان مرید خواہی شد پس انچه او گوید در ہمہ خاندان او را منسلک کند شخصی برای بیعت نزد
مرشد آید حضور از وی مصافحہ کردہ فرمودند کہ من ترا مرید نخواہم کرد تو از خاندان صابریہ
ہستی و مراد را ان خاندان اجازت نیست و از مخدوم صابر صاحب درین کار حجاب خواهد بود
او گفت من با حدی سوا حضور مرید نخواہم شد انگاه او را مقیم داشتند بعد از یک روز فرمودند باین
ان طالب چون حاضر آمد فرمودند اکنون بیا مرید میکنم کہ مرا از مخدوم صاحب اجازت مثلین چنان
از خود خوشنیدہ ام و درین شک است کہ در کدام سلسلہ مرید فرمودند آیا در صابریہ یا قادیان
باجملہ چون بیعت گرفتن خواهد اول حکم غسل فرماید بعدہ دو گانہ توبہ او کند و ہر رکعت بعد از حمد
تکبیر بار سورہ اخلاص بخواند و بعدہ تا ختم بیعت هیچ سخن نگوید قدر سے شیرینی چند انکہ او مقدّر
باشد بحضور شیخ آوردہ بر قدم صدق استادہ مانند شیخ ہر ان شیرینی فاتحہ بزرگان سلسلہ او
دعای استقامت بحق مرید خود کردہ او را بنشانند و دست او مثل مصافحہ گیرد بسم اللہ و کا طیب
و کلمہ استغفار و یا اللہ از وی بگویند من بعد توبہ از معصیت بربانی کہ او داشته باشد بکبارند
باز بقراض دو تکبیر پیشانی او تراشد کہ رسم سلف است من بعد دوبار از دست خود شیرینی
بوی و ہدو تاکید کند کہ خود خورد و دیگران را از ان حصہ ندرہ نیست طریق مرید کردن

نور ۲۲ - اگر کسی بجای دیگر مرید باشد مریدش نکند طالب کردن مضائق نیست و طالبی
 قید شیرینی و دو گمانه و مصافح نیست صرف فاتحه آن سلسله که در آن طلب میکند خوانده اجازت دهد
 که سلسله را بخواند و دوسه بار تمینا و تبرکات کلیه طیب و تغفار و یا الله یگوید من بعد حسب تجدادش که
 نفی و اثبات و اسم ذات او را تعلیم کند که ایجاد اول است و تاکید نماز و روزه و استقامت بر شریعت^{لحظ}
 مرید و طالب همه را بطور نصیحت کرده باشد فائده نجد به جمعیت مکرر خواهد شد که رجائز نیست
 اما اگر فردی در تفسیر باشد نگاه مضائق ندارد چنانچه قدام و رین باره مخالفت شد بگوید که
 بلا ضرورت باشد و دیگر جمعیت نکند چنانکه گفته اند شرط ششم از کتاب سلوک و شریع الطبیعیات آنکه پیر
 مریدان خود را نگذارد که با شیخ دیگر نشینند و نه با مریدان شیخ دیگر صحبت اختیار کنند بجهت آنکه ممکن
 که هوای این مرید مخالفان یک باشد و بر مشایخ لازم که مخالف هوای مرید فرمایند چنانکه با هم
 باشند و نشینند و هوای شان مخالف است و امر شیخ شان برخلاف هوای شان پس
 بر یک امر شیخ دیگر موافق هوای خود باید بضرورت میل کنند و این میل پیش این طائفه را تداو
 معنویت و این را تداو بحکم طریقت مورت بعد و قطعیت است چون میل شیخ دیگر و ششیش از
 نظر ساقط شود و صحبت شیخ دوم میل کند و ملازمت اختیار کند و اگر این شیخ نیز از ارباب حقیقت^{است}
 بموجب مقام شیخوخت همان چیز امر کند که شیخ اولش فرموده بود و چون فرموده او را مخالف
 هوای خود باید باز شیخ خود رجوع کرده معلوم شد که صادق نبوده است پس فرموده مثل شایع

که از اینجا رانده و از اینجا مانده خوار و بیکار و سرگردان ذمب مع الذل الذمین الی سبحین الطبیعیات
 نفوذ بالند من هذه الفتنة والخذلان (سوال) تجدید جمعیت شیخ دیگر جائز است یا نه (الجواب)
 حاصل جمعیت با شیخ کامل اگر با حسن وجه به حصول انجامید حاجت تجدید بگوید که نیست یعنی اگر
 از جمعیت شیخ اول سکون با تمام رسید یعنی مرتبه فنا و بقا میسر شد چه حاجت است که تجدید کند اگر چنین^{است}

اختیار بدست خود است **نور ۲۴** - پیر و مرید اگر با هم یکجا بنشینند مرید این بادب تمام خود
 را و از نرد و پیر هم و قار خود نگاه دارد و کلمات فضول و لایعنی و بی تکلفی نکند و زیاده احتیاط هم
 رواند و در نرد پیر در نظر مرید حقیر خواهد شد و عظمت و هیبت و جلالت و قدر و منزلت پیر در حفظ
 نخواهد ماند و فائده مریدی بر طرف خواهد شد این قسم مریدان را ازین قسم پیران هرگز نباید تکلفی
 کشود و می نشود ازین جا است که نصیحت شود هر در حق زلف فائده نمی بخشد لهذا بیعت زنان با شوهر
 خویش با وجود عدم موانع پسند نداشته اند **نور ۲۵** - طریق توجه دادن معمول خاندان
 قادریه نیست یازم المهرش در فیه البهت بخلقه ها الی قلب المرید و با حره با سناد و رکتیه الی
 رکتیه مع غصص عینیه و التوجه الی القلب غمیلا ثم قلبه علی قلبه حیث لا یخطر بالباله خطره ملتجیا
 الی الله بنحشوع تمام حتی تکیل نور الذکر و تیر شیخ فی قلب المرید جائز با قلبه لایق و ابدان الی
 نفسه مستعد من ارواح اکابر الطریق فی هذا التصرف حاله الا این فائده بدست خاص حضرت
 اچھی میا نصاحب رحمة الله علیه نوشته است از انجا نقل نموده شد **نور ۲۶** - از ان خیمه
 بیعت از کارم نشود و خلوت با او همچو دیگر اجتناب حرام بود و در دیدنش روی شیخ یاد برن شیخ
 رویش را نیز نهان حکم است که دیگر زنان بیگانه را پس نباید که روی هم را ببینند و اگر برای شغل
 به نزع تصویر و کار است هم نه بیند و نه عکس رویش و آب و آئینه و تصویر او بلکه تصویر آئینه
 خیال مشابه صورت پدر یا برادر حقیقی و غیر هم یکے از محارم خویش تصویر نموده بر نزع دست سازد
 این است طریق سلامت و العمد تعالی اعلم و در سلسله بجز شری شیخ خود عرض نمودم که مراد شغل
 و غیره از آخرین شغلها تعلیم فرمائید که این دو شغل در و باید کرد که مرشد ما را از همین دو شغل
 آخر مرتبه سلوک ختم شده بود و الا اول اللهم صل علی محمد و آل محمد و الی ترافع بحمده الا العطف من العطف
 الی المدوری و تنزل بالعطف الی الصنوبری قنضرب به علیه باضر با خفیاء و التالی کتاب

فی نوادک سیراع القبور این نور اینا کالدائرة و تجعلها نصیب منیک کانکت اما **نور ۲۰** بنا بر استقامت قلب در راه سلوک بعد از تقیه
 نیاز ده بار بخواند یا الله یا رحمن یا رحیم دل مارا کن مستقیم حق ایاک نعبد و ایاک نستعین ظاهر
 از عنایت بنیایت شیخ ما بود که بوقت نصف النهار در حویلی سجادگی برای قیلوله تشریف
 میداشتند آنوقت عرض نمودم که چیز بفرماتنا از وظائف لسانی حسیج در شغل قلبی واقع
 نشود این دعا تعلیم فرمودند در آخر **نور ۲۱** سوره بقره یا در اول **نور ۲۲** سوره بقره این عمل تعلیم شده بود
نور ۲۳ از اهل خاندان فقیر اگر کسی را توفیق الهی رفیق شود و شوق این راه دانیگردد
 اورا باید که در خاندان و سلسله خود داخل شده که بفضل تعالی نور و نجات را مسلک صحیح
 و درست است بنا بر تعلیم خود عمل بر رساله معمول حضرت سید محمد کالیوی رحمه الله علیه کند
 و همچنین بمطالع کتاب مستطاب کاشف الاستار الیاف شریف حضرت جدی سیدنا
 شاه حمزه نور الله مرقدہ در رساله چهار النوع و عوارف هندی و غیره از رسال صاحب البرکات
 قدس سره و رساله تربیت مریدان مولفه حضرة سیدنا آل محمد عرف اچھی میان حقائق و حقایق
 کرده مطابق آن در سلوک کار بند و بفضل تعالی از علم باطنی بهره وافی خواهد یافت
 حاجت تلاش شیخ دیگر نخواهد شد این فائده هم از و صایای فقیر تابل خاطر و یادداشت است
نور ۲۴ اگر او تعالی بنده را بنواز دو بدرجه اعلی برساند بنده را
 باید که شکر مولی جل و علی بجا آورد و از حد خود پاس بیرون نهد بمشعل مشهور آریاز قدس
 بشناس دور خلق خود را باغ از و غایش ظاهر نکند بلکه پنهان دارد که خلق او را زلسل و
 مبتذل دانند آنگاه بنده بنده خواهد شد و نه همان آتش در کاسه موجودیت و از اینجا حکایتی
 مناسب بنجال بنظر آمد تبس طیر می آرم در دیش براسے ملاقات در ویش دیگر بیشتر شده

رفت چون بمنزل گاه درویش آمد گفت سلام علیکم آن درویش جواب داد و علیک السلام
 ای ظالم رعنا گفت مرا ظالم رعنا از کجا گفتی گفت ظلم تو اینست که حیوانی که لپشت او حق تعالی
 از بار آزاد کرده است تو بر آن نشستی و بار نهادی و رعنائی تو نمائش نیست مطلق **رأی نور**
 شغل و ونیم که از اسرار خاندان است بقلم می آرم گوید لم نصحت فی دهر که عزیز الوجود است و سوا
 خاندان ماره و جاهی دیگر یافته نمیشود و باخیال آنکه داند گمان رفتن مبادا آسمان باعث نصحت
 باشد بنوک خامه می آرم تا بعد فقیر باد کار ماند بآنکه این شغل کثیر النفع و قلیل المصت است و انما
 سعی و ونیم ترکیب من شغلی الفجر و الظهر و شطر العصر من الاشغال الخمسة کذا افاد جدی و در شریعی **الشیخ**
 آل الرسول الاحمدی نور الله مرقدہ و ما هو الا ان تاتی اول الاشغال الفجر ثم الظهر ثم العصر ثم قطع الهاء
 و عن هذا مرقد و ونیم ثم من لیس علی الصنوبری و الا صوب هو الفرب علی النیل و فری لیکون
 سبطا بقا فی الاشغال الخمسة اول اصل لهذا و منها اخذ کما تری **نور** روزی حضرت
 مایسفر بودند که از والد بزرگوار خود پرسیدم که آن کدام پنج ترکیب است که مخصوص خانواده است
 مرا باید موخت فرمودند پنج گنج صغیر و کبیر و اورا و خمسة و اشغال خمسة و شغل و ونیم و نسخ و کیمیا و فیکه
 سدیوم بے آب و دانه بکند و انکاه تیار کرده قوت لایموت حاصل کند پس هر چهار ترکیب **سحر**
 محفوظند من خود کردم و نسخ و کیمیا را گد هفتم و احقر از کردم بلکه کان لم یکن و نسخا منیا نموده و دوبار
 ذکر هم نکردم و والد ماجد هم خود بخود به تعلیم آن قصد فرمودند و روزی فقیر شیخ خود را پرسید که درین
 ترکیب چه سبب بود که بعد از الحاح تمام و قلق تمام و اشتیاق مالا یطاق تعلیم میشد فرمودند که علاقه
 نفع کثیر و محنت قلیل سبب دیگر هم بود تا طالب با اشتیاق تعلیمش و بگره استوجه اکساب باطن
 ماند و بطبع این امر که دیده باید تا چند نعمت عالیه خواهد بود که انقدر اخفا میکنند سالها سال
 در ذکر و شغل شب بروز رسانند طالبان همچنین کردند و در پی نمیکند اشتند و پیران نیز مطلب خود

میدیدند یعنی تکمیل طالب بر وجه مطلوب دیده تعلیم میفرمودند اکنون نه همچنین طالبان نه
 آنچنان پیران هر کسی که پرسید بیا موزید شاید که همین راه سهل و حلوائی بے درد و گمان
 برده متوجه ذکر الهی شود و شده شده تن به مجاهده دهد **لور ۳۳** - همچنان سلف در
 عطای شال خلافت تا خیر بیا نمودند و تا وقتیکه تکمیل کامل ندیدند میزدند و میزدند حالا
 نیز چنین باید اما اگر کسی اصرار بیا کند بغیر انتظار تکمیل باید داد چرا که زمانه دیگر گون است
 عجب نیست که بیدل شد دست برداری کند و نیز کم از کم در صورت عطای خلافت
 شکر و انگیزه عاقلان خواهد شد که حلیفه فلان ام اگر زیاده لیاقت نیست تا هم ظاهر خود
 را با شریعت آریسته و ارم تا خلق لعن و طعن نکند گویند اختلاف نیست در حقیقت بار
 بروی نهادن است این هم خالی از فائده نخواهد بود این تقریر آخر هم در جواب و سوال
 فقیر از حضرت شیخ مابود که نوشتم **لور ۳۳** بزرگان فقیر بعد نماز فجر یا چاشت در
 مکان سجاده ای و اوراد لسانی مثل حرز یمانی - حزب البحر - واقعه تشریعی برپا میدهند و دعا میگویند
 و غیره جمله اوراد میخوانند بعد بدرگاه معلی رفته بعد فاتحه هزارت پنجسوره و نود و نه نام و
 سی و سه آیه و حرز و تهمی مع موکلات و چهل اسماء و دروغ و غوثیه کلان و در دستها
 و سیغی به ترتیب کلان تر از حرز یمانی خانقاه میخوانند پس بایانرا که از ناخلف اولاد
 ایشانیم اتباع بزرگان میباشد بعد فراغ پنجسوره ثواب این جمله بار پنج مشایخ سلاسل قادریه
 و حشمتیه و سه درویش و نقشبندیه ابوالعلائی و مداریه و غیر هم رضی الله تعالی عنهم بدیه نموده
 مرشد اگر زنده است سلامتی او خواسته دالانام او هم شامل فاتحه کرده دعا و خیر حق خود میکنند
لور ۳۴ - بدانکه فقیر را اتفاق دعوت اسما و بعض ادعیه بغرض تصفیة و تزکیة و حصول
 تجلیات اسمائی و صفاتی بسیار افتاده است پس در عمر نسبت سالکی خلوت اختیار کردم

نهم سال اکثر دخلوت مانندم باصوم متواتر گاهی فصل طویل از صوم ر داند و هشتم و در آن وقت
 در بار دهم بار بلکه زیاده ازین دعوت اسما و ادعیه مفصله ذیل بجا آوردم حرب البحر سورہ و قع
 سورہ منزل استعمار اصحاب کعب آیه انکم لطیف بعباده چهل اسم دعوت بطور جمعی
 مختصر معموله خاندانی اسم بدوح ساده اسم بدوح با موکل آیه کریمه اسم اندوخی
 الاجابة اسم یابدیع العجائب اسم یا شیخ عبدالقادر شیعانی و عمل شجره زرع و عمل
 دعا و حیدری و عمل یا مقلب القلوب اینهمه اسماء و ادعیه سالها سال بار بار به ادای نظر
 عامل و عمل ادای زکوة نمودم و بار و عانیات و تجلیات این اسماء حفظا بر دهم و پابند
 ترک کولات جلالی و جلالی دیگر دبات مانندم و صوم نافع نکردم و دخلوت نگذاشتم و بار و
 علویه بعلیه و استیلا حکومت حاصل کردم تا دوازده سال بر این سوال اوقات بسیار کردم
 و ما و ادای ازین که مذکور شد بزرگوار یانی - بشیخ - بر مبنی - واقعه قرشیه - بابت العظمه و عمل چهار
 و عمل چهارشنبه و حروف تهجی مع موکلات و نود و نه نام بار متعلقه و سی و سه آیه سالها سال
 شد که هر وقت در دمی دارم حالا بعضی ازینها بسبب ضعف قوت ترک بهم کرده ام بجای
 آن در دمیست احمد و دلائل الخیرات و حصن حصین اضافه کرده ام و قرآن شریف صد بار
 خوانده ام در دمیست عجب نیست از روی تخمینه از هزار ایجاد ز شده باشند و فتوحات کثیره
 دنیاوی و دینی یافتیم اوسط فتوحات دنیاوی سالانه پانصد و پید سال است کم نخواهد شد
 که الله تعالی ببرکت عمل شجره زرع از خزانة غیب رسانید حالا آنرا سی و پنج سال میشود که در
 عمل است گاهی نافع نشده است و ترکیب اینهمه در مجموعه و خائف نوشته ام دیده عمل نمایند
 هر کسیکه اطمینان دارد و در اجازت عام است که عمل کند و در کار و اشتغال و مراقبات از عمر
 نه سالگی تا بیست سالگی بزرگ هر کلمه طیبه نفی و اثبات بطور چهار ضربی در خلوت ششماه بجا

فی بوم و شب صد بار ضرب که زائد از کنگه ضرب شده باشد بعل آوردم و بر دقایق علوم و حقائق
آن مسلک ششم **ع** دل من داند و من دانم و داند دل من - و شغل نفی و اثبات و اسم ذات
مع جسم و دم و بغیر جیس و دم بجا آوردم و مشتق برزخ شیخ و آورد بر دوز و بر دوشغال
خمس و شغل و در نیم سالها سال کردم و شغل آئینه و اشغال هر چهار مقام ملکوت و ملک و جبروت
و لاهوت و اداسا ختم و مراقبات اسم ذات و غیره هم نمودم تصفی و بی جلای جمالی هر قسم کردم
و جمعیت آنرا حاصل کردم یعنی از برزخ شیخ تا ختم سیر این راه بغایت پیران عظام فراغ
حاصل کرده متوقع حیرت خاتمه میانم الله تعالی خاتمه بجز کند سواد این فکری دیگر نیست لیکن
با وجود این همه دولت و نعمت هنوز با مبتدیان هم برابری ندارم این شامت اعمال من است
الله تعالی مرا بخواند که بشویم هنوز قابلیت بنده بودن هم ندارم و خوف سوی خاتمت مرا بر آن
مرزبان و ترسان میدارد که هنوز بر تر از سنگ و خوکم و با الله التوفیق و علیه التکلان و جمله اذکار
و اشغال و مراقبات و غیره که در کشف القلوب نوشته اند همه از مجربات فقیر اند حالا منتظر
لطیفه غیبی میمانم الله تعالی با ایمان مرا بر دارد **نور ۳۵** - طریق اخذ فیضان از قبر ولی
باید که بر قبر بزرگ حاضر شده اول فاتحه خوانده اهدای ثواب کند من بعد ربه قبر و پشت قبیل
مخاوی سینه میت چهارزانویا دوزانو شسته چشم بسته قلب خود را متصل روح میت
که مثل آفتاب درخشان است کند و ربط دهد که دل زیر روح این بزرگ است و فیضان معی
از و منتقل شده بشکل نواره نور یا شمع آفتاب یا قطار امطار یا نسیم سحری و غیره هم در دلم می آید
و دل من صفت ذاتی این روح میگردد انجمن تصور کرده خاموش نشیند و اگر در او اهل ریاضات
بحالت خاموشی خطرات بیشتر آید نگاه بنا بر دفع آنها دل را بشغل الله شد شاغل دارد
پس بعد ساعتی بر دل همان کیفیت پیدا خواهد شد که در برزخ شیخ مذکور شد اگر آن روح با نسبت

خواهد بود از فیضانش ذوق و شوق الله جل جلاله و گریه و سکون پیدا خواهد شد و در عکس عکس
 کما مر بیانند و اگر آن نیست را در دنیا دیده باشد نگاه وقت ربط دادن قلب روح را در همان برزخ
 انسانی او که در دنیا دیده بود تصور کند بعد به دستور بقیة ترکیب بجای آرد فیضاب خواهد شد
 طریق اخذ فیضان از قبور اولیاء الله تعالی و عمده وقت او بین العصر و المغرب یا بعد از نماز
 صبح تا اشراق و روزه هر وقت که میسر آید بجای آرد نور ۴۴ شناخت تعذیب و تنعیم نیست
 در قبر نیست که بعد جلسه معلومه و غمض چشم و ربط قلب بروح چنانکه گذشت زمانه خاموش نشیند
 بعد ساعتی اگر کیفیت ترویج و تفریح و دلچسپی و فرحت و انبساط و باشاشت و امثال ذلک در دل
 پیدا شود بدانند که مرحوم و مغفور و تنعیم و عشرت شناسان و مسرور است و بیج و بای و عذاب
 و تکلیف ندارد و اگر خلاف آن کیفیت بد پیدا شود بجای فرحت و انبساط حقیقان و مومنان و
 و دشت و قبض و مراقبت و امثال آن پیدا شود بدانند که در تعذیب است و عار و محنت کند این ابتدا
 کیفیت است و آئینه تفصیل تعذیب و تنعیم از کثرت ربط و شوق درین قاعده معلوم خواهد شد انقدر
 که نوشته شد در یک روز معلوم میشود و این اوراک روح ما از دو مقام میشود یا خاص از مقام
 برزخ که مقام مستقر حقیقی روح است و این خامه اقطاب است که ایشان با این مقام میسرند
 کما مر نیست یا از عالم مثال چنانکه ذکر شد گزشت که در آنجا عکس ثواب یا عذاب اصلی برزخی
 تابش می آید و ارواح مشاهده کرده معلوم میکنند اول بحر تبه لحن است دوم از ان بهم فیه و ترجیه که
 اوراک اول فرو کمالی است و اوراک ثانی چنان نیست اگر سیت را در تعذیب بنید با کسینگی و در
 آن ظاهر است حاجت بیان ندارد مگر آنکه سیت از مبتدین مشهورین باشد نگاه آنها را باید کرد
 تا مردم از بدعت او پر خد باشد نور ۴۵ - انوار یکم در انوار و اشتغال پیدا آید
 بخیر صورت ظاهر میشود و تفصیلش آنست که نور دل مائل به زردی مثل قرص است و نوری

که محض سفید مثل آفتاب در دل تجلی شود و نور در وحشت نور دل از ان نور روشن و تجلی است
نور القمر مستفاد من نور شمس نوری که از جانب قبله نمایان بود نور روح نبی ماست صلی الله علیه و آله
علیه وسلم و با وی راه سالک است و نور یک برکت بین متصلا بود نور کاتب اعمال حسنه است
و برکت چپ متصلا نور کاتب اعمال سیئه و آنکه سمت کتف راست بقاصله درجه دو درجه معلوم شود
نور روح در شد سالک است که نهایی اوست و خدا این سمت کتف چپ بقاصله درجه دو و نور
ابلیس لعین گمراه کننده سالک و علامت دیگر مظهر نور شیطان را نیست که از ظهور او در پشت و دو
و خوف بخاطر رسد و نفرت پیدا شود و نور یک مقابل سینه و ناف بزرگ آتشین یاد و وظاهر شود نور
خاص است و نور یک بلا جهت بود و محیط همه سمت باشد که از ظهور او حضوری و سرور و انس پیدا شود
و جمعیت و اطمینان رو نماید و عجب کیفیتی پیدا ید که سالک بسبب ذوق و شوق آن در خود نگیند
مخصوص بسمتی از سمتهای معلومه نباشد هر سمت یکسان بود آن نور احدیت است جل جلاله و علم نواله
که مرئی و مقصود و مطلوب و محبوب سالک است و نور یک اول از همه این انوار که گفتیم و نوشتم پیدا آید
مثل شعله و مثل برق لایع گاهی در تجلی و گاهی در استتار یا مثل شمع و قندیل و مشکوه یا مثل
ستارگان علویه و امثال آن بود بیشتر ابتدای عالم مثال یا نور طهارت سالک مثل و فعل
و غیره یا نور روزه و نماز و دیگر عبادات سالک یا نور ملائکه ملائکه باشد نیست انوار که در بنیاد
قاصده ظاهر میشوند و باقی عند الکسب خود بخود ادراک آن خواهد شد این انوار را ب حفظ و ضبط دار و تا
از بلیسها ابلیس لعین ربائی یا بد نور ۸۸ وقت سماع حالت و جدی که پیدا میشود -
متخلف الاحوال است بحسب اختلاف طبائع کبکی را گریه و دیگری را خنده این اسکوت آنرا آه
و غیر ذلک معنی و جدا بر مدعی القلب من طرب او حزن بلا تکلف باشد معنی تو اجد آنکه این قسم
اسباب پیدا کردن و تکلف همیا ساقی که آن حالت و جدا اصلی پیدا آید این هم محمود است اگر

نبیت خیر باشد انما الاعمال بالنیات پس صوفیه وقت ورود و انجالت بر طالب تعظیم آن لازم داشته
 اند زیرا که در اصل تعظیم آن تجلی می باشد که هر طالب تجلی میشود نه تعظیم ذاتی آن شخص پس اگر
 از وی بر سبیل تزیین است تا هم مضائقه نیست و ادا مرد با بالغ و مرد اگر انا اگر صلی است و شخصی
 تعظیم او نکرد و نسبت اینکس سبب شود و مفسر تعظیم با و رسد به حال تعظیم واجب است گو
 و جدا صلی باشد یا نه زیرا که بر عیوب قلوب بجز علام الغیوب کسی واقف نیست و محض مظهر خود
 تا اصل و نسبت زنهار نشاید که سوای ظن حرام است و در طریقت حرام تر بنظر ابا المونین غیر عمل
 باید دست **تور ۳۹** - البلیس بعین تخت خود در شب وسط دیای کلان فرش کرده می نشیند
 جمله دریت آن بعین حاضر شده کار نامهای خود بعضی میرساند که فلان انسان را بر سر قوه و شتم و
 فلان را بر زنا و فلان را بر قتل و علی بن ابراهیم کردار بد خود عرضه میدبازان میان اگر کسی میگوید
 که فلان طالب علم را از سبق باز د شتم یا میان زن و شد آتش جنگ بدل و فرقه این خبر شنیده
 می خیزد و او را بکنار سیگ دور قرب خود جا میدهد و بشیاطین و دیگر میگوید که این چه کار بود که چنین غرت
 دادی ما را که مصدر چنین گناهان کبائر شدیم هیچ اعزاز نکردی میگوید شما نمیدانید کار گذاری اینان
 فائق تر از حدیچ کارهای شماست اکنون بیایید که بر شما این را از افشا کنیم ایشانرا همراه گرفته
 بر در عابد رفت او را دریافت و گفت: بن جبرئیل الله تعالی مرا نزد شما فرستاده و فرموده است که عبادت
 تو مقبول شده نزد ما بی او بچاره ساده لوح جابل ازین مژده باطل خوشنود شد البلیس و راجع بشیاطین
 کرده بفریل بول و دواز بر و اسباج که مشته خود غائب شد بعهده بر و عالمی رسید او را آواز داد و سالام
 سخن بمیان آورد که در و افادات شما قبول بارگاه اقتاد اکنون حق تعالی شما را نزد خود بخواند و خلعت
 قرب سر فرازی و غرت بخشید عالم مذکور حربه بدست گرفته بر دحله کرد و گفت ای بچیا نمیدانی که بعد
 رسول مقبول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مخرج نباشد جبریل آمده کسی را نبود و تو شیاطانی مرا بکله بخوانی

این گفتند و در لاجل مضند شیطان زیرت خود آگفت دید که معالیه عالم بمقابل جابل چگونه هست
 باز سخن از جنگ بدل زن و شوخ آغاز نهاد که درین هم مصالحه بسیار است اول انقطاع نسل نبی آدم که
 که عدو ما هست دوم چون آتش شهوت سر بر کند و با هم رنج گذشته اند که بعد گریه نشوند چار کار با هم
 کشند و اول از محمول النسب پدید آید و تر که بناستحقان رسد و نزول رحمت که با اتفاق و اتلاف منوط است
 مسدود نشود و غیر و برکت آدمی زوال یابد و علی بن ابی طالب فواید است که شما نمیدانید این حکایت برآ
 آن آورد که درین زمان وقوع این هزار سال بسیار است مردمان در تحصیل علم دین کوتاهی میکنند بلکه
 بالکل منحو اند و زن و شوخ سازند اند اگر در هزار یک را باشد باشد در خیر است مردمان دینی را باید که
 خوشنودی خود را باز خرد تا سخره شیطان شده چنان نشوند که بصورت انسان و بصیرت خردند
نور ۴۰ - بر مقابر انبیاء و اولیاء و علماء و فضلا و صلحا و شهدا چون برای زیارت رود باید که با وضو باشد
 و با ادب حاضر شود و ادب ندگاری بجا آورد یعنی چنانکه در حالت زندگی ایشان حاضر شدی همچنین در نیحالت حاضر
 آید و فاتحه خوانده بوسیله ایشان دعا طلب کند تا مطلوب سد **نور ۴۱** - فقیر را بدست را و اهل محرم
 ششم حجری بمقام کاپور شخصی را همین توجه جدی و مرشدی حضرت سید شاه آل رسول احمدی رحمه الله علیه
 سیرالکندیم شد بهوشی بر داری گشت گاهی گریه و گاهی خنده میکرد و رنج شیخ هر وقت و هر آن
 تا افاقه پیش نظر آورده او را تسکین میداد و بزرگ دیگر سیدی علیه شاه مرحوم قادری فچوری نیز درین
 باب توجه میداشت و محبت مصروف میکرد و وجه کمال محبت و اتحادی که فیما بین خود با داشتند و از کمالین
 وقت بود و نیزه حضرت شیخ جمال اولیا قدس سره الله تعالی بجهة الفردوس جای دها و چون که بر اولیا
 اخفای حال و کرامات خود واجب است حتی الامکان اظهار نکنند الا ماشاء الله که جمعی از مخالف انبیاء
 که بر ایشان دعوت نبوت و اظهار حجرات لازم است بخيال این مسئله نقل قصه از نبیات او مناسب
 نبود حال که ازین جهان حلت کرده و انحراف نمایند از غرض افاده دیگران از چگونگی این مقام چیزی می نویسم

چون این برادر را سیر الی الله تم و سیر فی الله شروع شد شروع کیفیت اختتام این مقام پس بدیدم که چگونه
 بشما را چه معلوم شود و حالت چیست گفت چگونه اظهار کنم گفتیم به تشبیهات گفت بی تشبیهات بیان نمی شود
 گفتیم هر قدر که شود گفت حالا حال ما سومی نروم چنین است که کسی را اتفاقاً چیزی ضروری از زمین در آن
 شد که متوجهش ملوح خیال و خزانۀ حافظ هم منتقلش نمایند چند غور میکنند باین آید بین هیچ جمله موجود است
 معه وجود خود را شعور هم بدررفته است و هر سو و هر جانب یک نیست محیط و بسیط که جمله اشیا در آن فانی
 و مستهلک است حتی که در لوح و ماغم چیزی نیست و مثل خواب هم حالت نیست که واقعه خواب بعد بیداری
 صرف از نظر غائب شود و زمین باقی آنجا و در نظر دوزخین چیزی نیست صرف ذات جدی چون و چگونه
 بے کم و بکیف موجود است و محبت آن ذات بر دل بوجه کمال مستولیست چنانکه اگر سوره را بطاعت هم شنید
 را باب و عاشق را معشوق نسبتی و تعلقه شد دید میاشد که بغیر او نمی پرد از دو همچنان کیفیت من پیدا
 باین سبب گاهی گریه و گاهی خنده می آید و عجب لذت و دهرانی است که دل من داند و هر لحظه و هر آن
 رو به ترقی می نهد چنانکه نشانه آب جوی و دنیا بد حالت آنوقت تصور باید کرد یا آب بد و نور نوشیده
 نباشد حالت آنوقت دوزخین باید داشت که چگونه از دیدن آب خوشحال خواب بود و سو آب
 این زبان چیزی نگارید و توجه نکند و دیگر تشبیه آنست که عاشق به جو رسنوائی را و نفعه بلا که حاصل میسرید
 حالت عاشق آنوقت چگونه خواب بود غور باید کرد و غرض که در عجب استغراق و تحیر افتاده است که چگونه توان
 را تصدیق آن ذات بحت کنم و خوشیستن را فنا سازم بهر حال دیوانه و اگر کیفیت دارم زیاده ازین
 حال کیفیت وجدانی چه گویم قالی نیست که بقال آورم و شروع ریاضت این راه آن شخص را و ایل
 محرم شد بجزی بود و آگاهی او اکل محرم شد به نصیب شدن به عتقا آخر در سیر فی الله میاند
 به محرم محرم است به بعد از علم قدس شتافت الله تعالی بیا مژد و بر تبه اعلی رساند پس بزرگ
 و نیکبخت بود و با حقیر محبت بسیار کردی و همیشه عند الملاقات همین قسم تذکره میبایان آوردی عاشق

بعد حلقش مجلا انهار کردم اگر زنده بودی اینقدر غم گفتمی که اخفا ضرورت در نه بر باد میرود
 و آنه چون اندر زمین پنهان شود چه لائق سرسبزی بستان شود **نور ۳۲** - خوب یاد دارم که در اوایل
 ریاضات شیخ مافرمودند هر دار و خلیجی که در اشغال دارد شود بجز من یکبسی بگو تا زایل نشود و روزی
 یاد دارم که حالتی در شغل اسم ذات پیدا شده که از خود خبر نماد از صبح تا ظهر انجالت با عرض
 نمودم فرمودند خوب است این را بمان بگویند روزی و سوسه شیطانی روی داد که تفصیلش حالآباد
 بعضی اقدس رسانیدم فرمودند این از اندفاع شیطان موسوم بود الهانت یکبسی بگو تا باز نیاید همچنان شد
 که باز آن دوسه گاهی بیاد جمله توهمات بحمد الله تعالی به برکت حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه اندفاع یافت
نور ۳۳ - عقبات راه سلوک دوازده است که سالک را مانع و سد راه میباشد **اول** عقبه
 شرک و کفر تا آنکه اسلام نیارد و شرک نگذارد و بدولت عرفان رسیدن محال است و علاج این عقبه
 بدست خودست یعنی قبول اسلام و ترک کفر و شرک **۲** - عقبه معصیت تا آنکه از معصیت اجتناب نگیرد
 و طاعت نه پذیرد ازین نعمت بی بهره ماند و علاج این عقبه تو بوضوح است **۳** - عدم محبت بدست
 شیخی کامل و مکمل مرید نشود و دست معرفت نصیب نشود علاج این عقبه به اختیار سالک است یعنی مرید
 شدن **۴** - عقبه والدین اندک شفقت ایشان مانع از محنت و مجاهده این راه میشود علاج این عقبه
 آنست که اینان را هم راضی دارد و نه بیکه تمکن باشد خفیه مجاهده پردازد **۵** - عقبه عدم طهینان
 که اگر طهینان قوت لایموت نیست قلب چگونه مطمئن و یکسو شده متوجه بطرف اکساب باطنی خود باشد
ع پرانگنده روزی پراگنده دل - علاج این عقبه آنست که اول منبری بیاموزد که از آن بوجه
 حلال بقدر کفایت قوت بدست آورده باشد یا حمله دیگر اختیار کند که ازین تهنکه نجات یابد **۶** -
 عقبه محبت دنیا مثل حب جاه و مال و زن و فرزند که در غم و تپا را اینها چنان غانی و مستغرق باشد که
 از چیزه جز نذر در علاج این عقبه آنست که از حصول مرثبت و جاه و مال دنیاوی بجز قوت لایموت

انماض عین کند و از تیار واری و خبر گیری زن و فرزند باینطور خود را مخلصی دهد که دست با کار و دل
 یار دار یعنی اول متوجه بخدا ماند و از جوارح به خبر گیری ایثار متوجه نشود. ۸ - عقبه شهرت که غلبه آن
 در جوانی چنان میشود که طرف دیگر رجوع دست ننمید و علاج این عقبه آنست که اگر تواند نکاح کند و نه
 کثرت صیام و قلت طعام اختیار نماید. ۹ - عقبه مجاهدت بقاعده که بخود رانی و خود پسندی مجاهدت
 اوائل در او اخروا و او اخروا و اکل و صبح بشام و شام و صبح بلا تعلیم شیخ نمودن گیر و ازین مجاهدت
 هیچ اثری قرب نشود و علاج این عقبه آنست که هر چه شیخ فرماید بمهر آن عمل کند و برای خود گامی
 نزنند چه که شیخ بنافض طبیعت مریدان باشند هرگز هرگز معالج بقاعده و بیفائده نخواهند کرد. ۱۰ -
 عقبه رجوع خلق که چون بنده بر ریاضت و عبادت مصروف میشود خلق او را ولی دانسته جمع می آید و اوقات
 او را پریشان میکنند و این دو صفت آنها افتاده بر باد و خراب میشود و علاج این عقبه آنست که تصور کند
 که من بیشتر ازین چه بودم که یکپس انقضات بمن نمیکرد اکنون بسبب انس جز این طاعت و عبادت هیچ نیست
 باید که عبادت و طاعت بجهت بلای نمایم و برگردان ایشان ننگرم. ۱۱ - عقبه عجب بندگان و نخوت که از عباد
 برخیزد و علاج این عقبه آنست که تصور کند که بیشتر ازین مشغول بودم یا قطره آب یا ناپاک بلای هیچ نبودم و ازین
 عبادت و طاعت مرا این رتبه عالی بختی پس مناسب آنست که در ترقی طاعت و عبادت کوشش کنم و مگر این
 موجب بجا آوردن آنکه خلاف آن نخوت و پندار گزیم که موجب هلاک من است. ۱۲ - عقبه کشف و کرامت
 که چون سلاک بمقام ملکوت ترقی میکند در مقام کشف او را روی نماید و کرامت از وی صادر شود و این
 بیچاره و اندک کامل شد و آئینه از حجابات خود را معطل و بر کران دارد و نداند که هنوز در پل دست
 نادر ولایت هم نرسیده است و ولایت کجا علاج این عقبه آنست که تصور کند که این حالت عارضی است
 که سبب بمشاهده ملکوت حاصل شده است و ملک ملکوت اصل مقصود نیست باید که بمراد حقیقی متوجه شویم
 و بیشتر روم و بچو طفلان درین تماشا باز نمانیم. ۱۳ - عقبه بلیس لعین و این سخت ترین عقبت

بلکه لب لباب و خلاصه جمله عقبات همین یک عقبه است که در طرفه العین سالک را از عروج بقعر جهنم می‌سازد
 و از ادراج قرب بنفس بعدی اندازد و العیا و یا شد تعالی علاج این عقبه خیز نیست که از پیران عظام خود
 ابد و خود و دل و قوت خداست تعالی جل شانده نیاورد نور ۴۴ - اگر کسی ذکر بسیار کند و آن
 احوالیکه صوفیه را باشد بپیدا نماید باید که نفور نگردد که سعادت بران موقوف نیست که چون دل بنور ذکر
 آید گشت کمال سعادت را می‌پاشد و هر چه درین جهان پیدایا بعد از مرگ پیدایا باید که همیشه ملازم باشد
 و راقبه دل را با احتیاطی دارد و هیچ غافل نیاشد که ذکر برد و ام کلید عجائب ملکوت حضرت الهی است
 نور ۴۵ - (سوال) آن کدام نماز و تلاوت است که داخل ذکر و شغل است
 و برابر ذکر و شغل تصفیه قلب می‌بخشد (جواب) آن نماز و تلاوت بخیر و شغل است اگر هر دو و مخصوصاً
 ادا شیخ حاجت که امری ذکر و شغل مانند صرف بنا بر تصفیه همین نماز و تلاوت کافیست و بغير حضور قلب
 ذکر و شغل هم چیز نیست و نه منتیج که منتهی نور ۴۶ - علم ان فی الجسم مقامات کلها محل تقربا
 الذکر و کشف الحقائق و الدقائق و السرائر و موقوف علیها اولها القلب الصنوبری و هو مضغه لحم
 فی الجانب الایس تحت الشدی الایسر و هو اصل مرکب الروح و ثانیها القلب المدوری و هو الدماغ
 و ثالثها النیلوفر و هی السرة فاکثر ما یدع الذکر من السرة و یبعث الدماغ ثم ینزل الی القلب یعنی
 یضرب به علیه فتقع الکشف حقائق الاشیاء من الملائکة و الجبروت و الالهوت و هذا هو
 عین الفیض نور ۴۷ - ذکر و شغل و مراقبه از ذکر فعل لسانی مراوست و از شغل فعل قلبی و
 مراقبه تصور چیزی که هست و خیال بآن بایستن نور ۴۸ - در برخی از ادب سالک از ادب
 اول تا تواند از خدا بجز خدا طلب نکند ع که حیف باشد از و غیر او تمنائی - چون خدا مرئیه
 را باشد همه خلائق از ان بنده شود و له المولی فله کل ۴۹ - هر کلام که کند یا ادب کند کلام بی ادبی
 بر زبان نیارد که ایمان همین بود است با خدا و محبوبان خدا ۵۰ - نفس خود را از ظمهور آثار نعمت

الهی با خفنا گیرد یعنی هر مرتبه از مراتب قرب الهی خواه قرب نوافل باشد یا از قرب فرائض مستقیم
 ماند و با سر اران بصورتی که علم بگذرد ۳۷ - چنانکه حق تعالی را بالذات مطلع احوال ظاهر و باطن
 خود میداند و پیغمبر صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز بعطای الهی همچنان پندارد و تا هیچ کاری و سخن
 مخالفت خدا و رسول جل جلاله و صلی الله تعالی علیه وسلم صورت ندهند و بلکه شیخ را که بر تو
 عنایت خدا و نائب هفوات نبیاست هم دانای بنیای احوال خود انکار و مخالفت شیخ نیز عین
 مخالفت خدا و رسول است بوجوه و نیاید خلاصه آنکه این مراقبه حیا انگیز و انجیا ر خیر کلام است ۵
 نبوی را صلوات الله و سلامه علیه در عبادات و عادات و افعال و اقوال هر چه تمام تر بر خود
 لازم گیرد و در بجا آوردنش جهد تبلیغ نماید که در هر مجموعی همه سبک این سلسله آخرت است ۱۰
 حضرت رسالت علیه افضل الصلوة و التحیة چون سادات و مشایخ و علمای سنت را و ارثان بنی
 و بسته به تعظیم و احترام آنها کوشد و زنها را به بیچ و به بیچ حالت به تقصیر درین معنی از خود
 راضی نباشد که - شیخ خود را افضل از همه شیوخ زمان در حق خود پندارد و حکم او را در حق خود
 از جهت تبلیغ حکم نبی صلی الله تعالی علیه وسلم شمارد و بیچ قول و فعل او را صنعت و حقیرانه انکار و
 آنچه بفهم ناقص خود نیاید او را در سلک تشابهات منسلک دارد ۸ - مستر شد باید که اختیار خود
 بخیر شدن سپرد و پیش او کاملیت فی الیه مال باشد و بیچ فعلی ظاهر و باطنی حکم مرشد بجا نیارد و بحد
 خوردن و آشامیدن و سایر حرکات و سکنات ظاهریه و باطنیه همه موقوف بر اذن و حکم شیخ دارد و در
 هر کاری بهر قدر که اجازت یافته است زیادت نقصان و بی صلاح کند زیرا که مرشدان باطنی بصیرت
 مستر شدان میباشد که اخلاص خطرات و وسوسه الفساج و اسهال و اخراج در دست تدبیر
 ایشانست ایشان را ید الله فوق ایدیهم بجان و دل بالیقین دانند ۹ - هر چند خوش باطن
 از غلبه و در تجلیات که بیرون از وهم و فهم باشد سر بر زند و مرتبه خود نگذارد و با بزرگان همسری

که بیم هلاکت است بلکه در حق او بهتر و انسب النسب که خود را کمتر از همه مخلوقات حتی که اذل از دل
از سنگ شوک پندارد و انیمه تکمال انسانی است بخیر امداد الهی حاصل نتوان کرد و تغییر باصلی القدر
علیه و سلم با وجود سلطنت عظمی و خلافت کردی و خطاب لولا که ما خلقت الدنيا مناجات فرمودی
اللهم احیی مسکیننا و امثنی مسکیننا و احصرنی فی زمرۃ المساکین از اینجا معلوم باید کرد که محضر امر همه چه
قدر بلند است باجمعه در همه امور و همه اوقات خود را بخدا باید سپرد و بیگاه مدعو می و عجب پندای خود
از غوای نفس باشد با تقویت دل و روح. ۱ - بطا سیر با خلق باشد و بیاصل از ایشان گزینان و
باحق نگران. ۲ - خلوت از خلق و عزت از خود کند یعنی از خلق تنهایی گزیند و از خود پندار بر طرف سازد
از بیطو حواس عشره جمع تواند نمود این همه تدابیر را حصول جمعیت و دفع انتشار است و حصول فی الشیء
بالائق و منزه از ۱۲ - در تعلیل غذا و شراب و کلام و خواب هر چند که تواند که شود که در وی نواری بسیار
سندرج است بزرگان سلف قدست اسرار هم مدتهاست اکل و شرب بسبب می بردند بعدیکه از نور باطن
و قوت روح بحال ملایک رسیده اصلاً احتیاج اکل و شرب نمیداشتند تا خلائق از بصر باس سفت و
و اظهار عجز و عبودیت قدری قلیل غذا اختیار نموده اند این دوازده ادب سلوک که مجمل از رقم پذیرفته
سالك کافی است بیشتر به ارشاد مرشد کار کنند که بمنزل مقصود رسد و از این همه با صحبت مرشد
با حسن ادب و رسوخ عقیدت انفع و افضل است زیرا که حضور مرشد را عقیده و صدق را حاکم یک
مجلس بطرف کند نور ۲۹ - فاسد است تا که حاصل نکنی اصلاً درین راه بهره یاب نشدی
(فای اذل) فی الشیء یعنی به تصور مرشد خود را چنان فراموش سازد که نفس خویش را غیر مرشد نفهمد و جمله
حرکات و سکونات که از جوارح ظاهر آید داند که این جوارح شیخ است و سکون و حرکت اینها فعال
مرشد و اختیار مرشد است و خود را در همه اطوار یکسر موجود نداند نه حقیقتاً نه تصوراً نه فوئاً
(۳ - فای) فی الرسول است مضمون سابق را از حقیر پیغمبر ندارد و اصلاً وجود خود را به هم و کلام

بیان فضا از فضاے اول حاصل شود زیرا که او در شیخ فانی شریف و شیخ در خواست پاک
 رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم فانی است پس فضا فی الرسول بہ آسانی میسر آید
 (۱) فضا فی - فی اللہ و این فضا چون انتہا یا بدا بتدای بقا بدست آید چون این فضا بنیاد
 را حاصل شد فرمود چهل سال هست که من بنجد اکلام سیکلم و خلق پندارد که با ما سیکلم است
 و همین طور اقوال بسیار از بزرگان منقول است بعد حصول این فضا سالک موحدا لہ است بشود
 کہ شرک وجود نیز باقی نمی ماند **نور ۵۰** - قلوب العارفین فی حکم المساجد کما قال مولانا
 الروحی **۱** اہل ان تعظیم مسجد سیکند **۲** در جفاے اہل دل جد سیکند **۳** مسجد
 کاندور و رونا اولیاست **۴** مسجد گاہ این است کاجا ہم حد است **نور ۵۱** - از
 عادات شیخ ابو درضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ شب جمعہ و یوم جمعہ سورہ کہف بیکان بار
 قرآن میفرمود بحسب حدیث نبوی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم و بعد عشا قبل از آنکہ آرام
 فرماید سبجات ستر یعنی سورہ حدید و حشر و صف و جمعہ و تغابن و اعلیٰ بضم سورہ علم
 سجده و سورہ ملک و نبی اسرائیل و زمر میخواندند و اکثر اوقات سورہ نزل ششم یوم
 اللہ شبہ حصن حصین مندرج اند قرآن میگردند خصوص سبحان اللہ و سجده بسیار میخوانند
 و صبح جمعہ در رکعت اولی سورہ الم السجده و در ثانیہ میخوانند و اکثر اوقات در اولین
 رکعت و تبر بعد فاتحہ سورہ اعلیٰ و در ثانیہ سورہ کافرون و در ثالثہ سورہ اخلاص میخوانند
 و بعد و تر و در رکعت ثانیہ اما میفرمودند در رکعت اول سورہ اذ اززلزلت الارض و در
 ثانیہ کافرون و بوقت خفتن شب سورہ فاتحہ و سورہ اخلاص خواندن معمول بود
 کہ خواندہ بر خود دم فرمودہ نجواب مشغول می شدند باز اکلام نمیفرمودند تا آنکہ وقت مسجد
 بیدار می شدند **نور ۵۲** - در زمان **۱** بجا و بروج الاول شب ہفتہ دم مالد کو بجا

فراغ فاتحه مرشد اعلی سیدنا آل احمد عرف اچھی میان صاحب رضی اللہ تعالیٰ عنہ جناب
حضرت جدی و مرشدی سید شاہ آل رسول احمدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقیر را کہ در آن زمان
دوازده ساله بود ہمراہ خود بمقام سجادہ آورده و نزد بر سندر طریقت حکم جلوس بصورت مریح
فرمودند چنانچہ حسب الحکم شستم و خود بدولت دوز انور و بر دیم جلوس فرمودہ یک روپیہ
بطور نذر پیشکش نموده فرمودند کہ مبارکباد در آن زمان رخسارین فعل بسبب صغیر سنی خود ہمہ
روپیہ را در کمر بند نہادہ بر اسے استراحت در دالان کلان آدم و بمعیت مادر رضاعی خویش
خسپیدم صبح چون بر فراست روپیہ را بنیائتم سجدہ ماجدہ خویش عرض ساختم کہ دی
حضرت جدی و مرشدی مرا یک روپیہ بمکان سجادہ نذر کردہ بودند و جملہ حال بعینہ گوش
جده خود کردم جناب عالیہ بر ما در ضاعیم عنایت فرمودند و حکم تلاش دادند ہر چند تلاش کردہ شد بہت
نیامد زان بعد حضور اقدس بعد مر و بسبت سال یازدہ از آن روزی بہ تنہائی وصیت فرمودند
کہ اگر نزد من مردمان متوسلان فاندان مکلف مسند نشینی شوند با و تماشائی نا کردہ قبوا باید
کرد بکرات و مرات این وصیت اعادہ فرمودند چنانچہ همان طور بطور آمد و بعینہ واقع شد و از
گم شدن نذر مذکور چنان بطور پیوست کہ مال و نیابت آید و و برو باقی ماند و گاہی
نوبت جمع اموال میسر نیاید و حاجت جمع اموال اقتدا اللہم احفظنا من الدنیا وافیہا بکمال

لمعہ خامسہ در مسائل فقہیہ

نور اول بزجر و امد یقین ندر اگر چه عادل باشد کہ شرع در شہادت کم از دو عادل نمی پذیرد
و بمعنی باختلاف احوال مخیر مختلف نشود مثلاً اگر یکی از اولیاء اللہ گواہی دہد کہ زید را بر عمر خدین
وامست قاضی را روانیست کہ ہمہ شہادتش فضل کند اگر چند بر صدق آن دنی دل مطین است
حکایتی سناسب بمعنی گویم روزی امیر المومنین عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ پیش امیر المومنین

حضرت سیدنا صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه عرض داشت که حضور حکم بن عاص از درگاه سر عالم
 صلی الله تعالی علیه وسلم معاف گردانده بودم اکنون میخواهم که او را اجازت آمدن مدینه عطا شود و صدیق
 اکبر رضی الله تعالی عنه فرمود بر عذرالت و صدق شما اطمینان و ائو است اما بقاعده شرع گواهی گیر
 باید عثمان غنی این عذر صحیح شنیده خاموش ماند چون دو روز خلافت بمیر المؤمنین عمر فاروق اعظم
 رضی الله تعالی عنه رسید انگاه باز این سخن بخیا رب روق عرض داد و دهان جواب یافتند چنان
 چون نوبت خلافت خود رسیده حکم را طلبیده اجازت آمدن شهر دادند که او شان را بوجه آنکه خود از
 حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم حکم معافی گرفته بودند عالم یقین بود و هیچ حاجت نبود
 نبود فافهم العاقل تکلیفیه المشارة نور ۲ - فاسق سخن را ابتدا بسلام کن و با او نشین و سخن
 گوی و قربت بجوی و او را از خود دور دار اگر چه فرزند تو باشد که حکم چنین است و سرایش همین چیست
 روزانه در و ترو و خلع و ترک من یغیر که میخوانی و عمل نمیکنی یا هر روز پیش مالک خود دروغ گفتن
 راهل میدانی ای برادر اگر عمل کنی از کذب و راهی و رنه چه بلا بساک و گهری دیگران با همسران
 خود دروغ گویند تو با خدا می خود صحیح بین تفاوت ره اگر کجاست تا کجا - اما کار بقدرت اگر قدرت
 ترک نیسیانی بصیحت پیش آور چه تو ای طعن بر روی او شان کن و اگر اینهم متدور نیست از دل
 ترک ایشان کن و ضلع ساز که او دن مراتب ایمان است نور ۳ - وقت وضو دهن و بینی
 را خوب صاف و پاک و بچکانه مسواک کن که چرک و بوی بد دور گردد که خود منست است که ملائکه داخل
 باوین پاکیزه انس گیرند و رنه هم ایشان و هم نبی نوع انسان همه را باعث ایداد منقذت نور ۴ -
 بخانه کسی داخل مشو تا آنکه او لا سلام بر اهل آن گوئی و او آن جوابی و اگر خانه خود هم باشد در آن
 هم بطوریکه اندرون خانه از یقین و سکنا فی الحلقه مطلع شوند اینقدر هم کافیست درین حکم حکمتها
 بسیار و فواید بسیار است چه دانی که با مقیمان بکدام حال و کیفیت اندر شلای سفر و که این وقت کسی سفر و

بفلس است یا پیمان بچاب و فارغ نشسته ای غیر ذلک هم در قرآن شریف آمده است یا ایها الذین
 آمنوا لاتدخلوا بیوتکم حتی تستنوا وعلی الیهاد لکم خیر لکم لتذکرون **نور ۵** -
 اولین است و پیرا بنام ایشان ندانند که بی ادبی است همچنین زوجه مزوج خود را در هم بلاد
 مزوج را هم نشاید زوجه را بنام ندانند که خلاف حیا و اندوختن امور از اتباع رکنم و عرف و
 گزشت **نور ۶** - مزاح فضول و پیوده و لغو و بیفایده مکن مخصوص مزاح که در آن کذب و بهتان
 و آزار کسی یا غش یافته شود که حرمت ما مزاح مباح که از جمله خدو است شرعی پاک منفر و باشد اگرگاه
 نگاه به تطیب خاطر دوست و نشاط طبع خویش کند مضائقه ندارد و عادت نکند که بطالب باشد و
 بر **نور ۷** - بدانکه خنده قهقهه قسم است تبسم ضحک - قهقهه تبسم آنکه نه دیگری آواز شود نه خود
 حرف حرکتی غنیف بلهراسد و مثلی که از هم بکشایند و دندان سپید شوند و ضحک آنکه آواز او و پیرا هم
 بشنوند و دیگری قهقهه آنکه آوازش چنانست صاحب قهقهه و چه دیگران هم بشنوند حتی که باشد که جانی
 پس تبسم جائز و سنون است و قهقهه مکروه و غفلت و کثرت ضحک مل میزند چنانکه در حدیث است
 کثرات الضحک میت القلب **نور ۸** - هر چه از قرآن حفظ کنی یاد داری ورنه میوه جزا نماند و چیزی
 فراموش کردن قرآن گناه عظیم است **نور ۹** - بدانکه سجده و قسم است یکی سجده عبادت و قسم
 تحت یعنی سجده تعظیم و تکریم که برای عظمت و جلالت کسی بقصد عبادت او کند چنانکه برادران و
 والد و یوسف علیه الصلوٰۃ و السلام کرده بودند سجده ملائکه به آدم علیه و علیهم السلام هم ازین قسم
 بود و الا اینهم در شریعت عزای محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم حرام شد است اما کفر نیست که کسی هیچ
 شریعت مبادتوان شد همچنین طواف چیزی سوا بیست و نه شریف حرام است مگر آنکه پیغمبر یا جانشین
 پیغمبری واقع شود یعنی کسی را از کثرت شوق لقای عند التلاقی حالتی طاری شود که عقل را از
 و آنگاه سجده تحت یا طواف اگر بجای آرد و بوجه عدم اختیار او اخذ نباشد مثل حال مجانین

که سلطان گیر و خارج از خراب - و اگر کسی بجز بر طواف غیر کعبه دار نیست طواف کند که انما الاعمال بالنیة
 نور ۱ - قرآن شریف در جمیع آیهست بخوان با مخصوص آن نوبت که سامعین متوجه نشوند و از آیه تفسیر
 و از اثر قرآن فاستموا له و الفتنوا العلم تفکون واقع نباشند یا غافل شوند یا دیده و دانسته
 غفلت اختیار کرده باشند یا در کلام دنیاوی محو و مستغرق شوند در هیئت سامع و تالی هر دو گنہگار
 شوند با بفرض تعلیم تعلم قرآن و حفظ آن مرصعین نزد کتب بجهت خواندن مضائق نیست در تلاوت هم
 حتی الوسع احتیاط نماید جای که تنها و دور از مشتگاه - اولنگ لانعام ملعم افضل باشد شسته
 تلاوت با اوب تمام بجای آورد نور ۱۱ - درج و ستایش مشرک و کافر و کافره و فاسق ملعون و ملعنه و
 ایشان کنند چنانکه عادت جهل بیباک است که سماع حرام می شنوند و میگویند که چه خوب سماع شنیدیم
 و رفیق چه قیامت خوش گلو بود و خوش می سرود و بعضی بیجا کلمات تطهیری یا رب تعالی شل سبحان الله
 و غیر هم هم میگویند که بجز کفر میرسد و همچنین امرای ظالم و فاسق را با الفاظی بلند دروغ بینمایند که قریب
 بکفر میرسد باید که ازین حرکت شنیع تو بکنند که حرام است جاها معاذ الله بیکم کفر دارد بلکه بجهت انجمن
 ناهنجاران باید کرد و ملاست بقدر قدرت بر روی ایشان کردن تا مگر ایشان شوند اگر بر و قدرت دارند
 بغیبت کنند اگر این هم ممکن نشود و در دل کنند که این را وون مراتب است ورنه در مرتبه ایشان شمار
 و محشور خواهند شد معاذ الله من ذلک نور ۱۲ - نسب خود را بمپوشش و با نسب دیگر خود را بنسب
 مکن که از اشد منوع است نور ۱۳ - باینج زن خلوت منشین که شیطان دشمن در پی آزار
 سباده اترا و تمهیک ندارد و قتلک گناه کبیره گرداند و زوی ابلیس ملعون با موسی علیه السلام گفت در
 حق من دعا کنید که خداوند قهاسی مرا بیاورد و از خطای من درگذرد و موسی علیه السلام
 متوجه باری تعالی شده عرض کردند حکم شد این ملعون را بگوئید که حال قهر آدم علیه السلام را
 سجده کند چون این حکم باری تعالی ابلیس ملعون از موسی علیه السلام شنید باز بجای

جایی خویش ابا کرد و گفت ای موسی چون آدم را سجده نکردم گوش را چنان خواهم کرد
 که شمارا برین حق ثابت شد گوشت از شومی طالع خویش محروم ماندم لهذا سه امر میگویم ازین
 امتیان خود را خبر دار کنید در سه اوقات مرا یاد دارند یکی آنکه مرد اجنبی وزن اجنبیه با هم
 در خلوت باشند دوم بوقت غضب شوم هنگام قتال با کفار چنان زن و فرزند
 و اقربا یاد هم که بمقرر شده رو بفرار می آرند و بوقت غضب عقل را از اهل میگویم پدر را از
 پسرا از پدر جدا بینایم حتی که نوبت بقتال میرسانم و در خلوت اجنبی اجنبیه چنان غلب
 می شوم که خلاصی از من دشواری شود کم کسب باشد که درین حال بر زنانیا هم یا نزدیک
 بدان نکنم نور ۱۷ - هر مسلم را کافر گفتن از قتل کردن او هم بدتر است چرا که در شرع
 شریف برین قول وعید سخت تر آمده است کقوله صلی الله تعالی علیه وسلم لا باء بهما
 بهیچان لعن مسلم نیز باشد که با ترست العیاذ بالله تعالی نور ۱۵ - در میان دوزن
 خود عدل کن ورنه بمیش از یک زن دیگر خواه که حکم نص چنین است نور ۱۶ -
 حرام خدا را حلال ندانی ورنه مبتلا به بلام کفر خواهی شد که هر چه حرامش
 ضروری است حلال دانستنش کفر جایی است گناه را حرام دانسته ارتکاب کردن
 گناه و حلال دانسته کردن و وبال گناه که بکفر میکشد چنانکه دانستی نور ۱۷ -
 شهادت رست را کتمان نمودن گناه دل است و شهادت دروغ با کفر
 و بت پرستی هم پیلود متصل قال تعالی لا تکنوا شهداء و من
 یتهمها فانه آثم قلبه و قال تعالی فاجتنبوا الاوثان و اجتنبوا حول الزور
 خنفا و تهد نور ۱۸ - دجوب ادای شهادت پیش قاصی مسلم عادل
 و الا لا نور ۱۹ - بر نابالغان و غیر مکلفان گناه نوشته نمی شود و پنجم

که از ایشان بسبب غفلت و چشم پوشی ولی ایشان خواه با جازت او سرزند
 هم بروی ایشان نوشته شود مثلاً اگر ولی طفل صغیر را از شرب خمر منع نکند یا خود
 توشاند در نیفورت گناه خمر نوشی بروی ست نه بر صغیر و غیر مکلف
 پس لحاظ این مسئله باید داشت که این زمان بوجه بیعلمی اکثر چنین میشود
 می دانند که اینان خورد سال اند و معاف اند هر چه خواهند کنند مانع نباید
 شد بلکه خود و البیان از خوردان خود گناه می کنند مثلاً در مجمع رقص و سرود
 طبلان را مانع نمیسوند بلکه بر غبت داخل میکنند و می دانند که بر ایشان گناه نیست
 پس چرا تنبیه باید کرد - اسے بی علمان اگر چه این امر صحیح است که ایشان گناهگار
 نخواهند شد مگر بر شما از کجا معافی آید که شما هم گناهگار نخواهید شد نور ۲۰ -
 پرورش اولاد بر پدر تا بلوغ فرض است و من بعد بر و احسان نور ۲۱ -
 شریعت مطہرہ زن را کہ سر تا بقدم عورت مستوره است حکم به پرده فرمود
 و آن دو قسم است یکی حجاب و دیگری ستر حجاب آنست کہ خانه نشینند و بالکلیه
 از نظر نامحرم دور ماند و ستر آنکہ جزو اثره رخ و ہر دو کف دست ہمہ بدن را بجامہ
 کثیف پوشد کہ سرموے از بدن عورت ظاہر نباشد نہ بے پردہ و نہ از زیر جامہ
 تنگ و باریک اول کہ حجاب است بر اہلبیت نبوب علی سدیدم و علیہم الصلوٰۃ و التیمیۃ
 فرض بود و بر سائر زنان مومنان مستحب و دیگر کہ ستر است بر ہمہ مومنان حرائر فرض است
 حال علمای شریعت کہ حکیمان امت و حاکمان شریعت اند بوجه فساد زمان حجاب برجہ
 حرائر لازم گرفتہ اند و چه خوش رسمی است در شرف و اہل عزت و دیار ما کہ خانہ را بر
 زنان زندان و بچاہای بیرون آمدن ندمند اگر نباشد با آن بدعتی شنیعہ کہ در لباس و ستر نہادند

و از فرض بحرام افتاده و طاعت و غیرت هر دو را بر باد داده که بر زنان و پسران عجم و خال خال
 و برادران شوهر و شوهران خواهر و غیر هم نامحرمان بوده نکلند و پیش ایشان نه همین بجا
 بلکه بی ستر محض می آیند چنانکه تنگ و باریک در و از آنکه پشت و شکم و گلو و سر نمایان باشد بلکه از
 هر تنگی سر و چند انگشت شکم و هر دو ساق و ساعد و بازو و گلو حسابی نگینند این مواضع اکثر اوقات برهنه
 محض میباشند و پشت اگر برهنه ندارند تا باریکی جامه و را بی پرده می نمایند فاما نکلند و انا الیه راجعون حقا که
 زنان تجاران و حاکمان ازین لباس شرفا در تنگ تر حالت باشند که اگر چند از خانه بیرون آید و از بار باره بروند
 اما جامه آنها کثیف و صغیر باشد و همه اعضای عورت خوب تر و چپ مستور و محجوب است و عجلاله آنها چنان
 تنگ است که سر پشت و شکم نمایان باشند زیر جامه آنها چندان وسیع که پا سبج بر دارند و ساق نمایند
 چندان تنگ که باین ملصق باشد و کیفیت جسم از فری و لاغری و غیره و ناخود شوهر زن بهر تنگ است
 آنکه اهل بیت و عز و وقارند همچو جان در تن و دل در بدن مخفی از انظارند و آنکه بیرون می آیند برقع و دستار
 و موه می پوشند که از هر دو کف دست قدم نیز چربی ظاهر باشد فاما هر چه و علی الله ابرین نساء است
 التوفیق والعفو العافیة نور ۲۲ - زن را باید که او را هم به اجنبی نشواند که عورت را محبت و دوست
 هر دو عورت اندنی زمانه زنان هند با نامحرمان کلام میکنند و با کسی ندارند و پیش مرد و نابینا خیال
 آنکه نابینا است بی تکلف آیند گیرم که مرد نابینا است چه زن هم کو برست و مرد را دیدن ندان اجنبیه
 باید همچنین زن را دیدن مرد بیگانه هر دو درین حکم مساوی اند علی بن القیس حکم آنرا برست
 چنانکه صورت را پوشیدن حکم است همچنین او را از اجنبی نگاهداشتن باید اگر مرد و نابینا
 باشند نگاه لحاظ کلام باید کرد که با نامحرم نابینا شکم نشود نور ۲۳ - زن سله
 را از کتابیه و مجوسیه و مشرک هم مثل مردان پرده کردن حکم است چنانکه در دخترتار
 و غیره کتب فقهیه بهر حکم است همچنین از زنان فاسقه فاجره معلنه پرده باید کرد تا از آنکه شرک و فسق

که بصحبت بدانیها پیدا میشود و این ماند و از مرد و قطع الذکر و خشی نیز حکم پرده است و ستر عورت زن از زن همان قدر فرض است که ستر عورت مرد از مرد و زن را پیش محرم خود بهین شکم و پشت و از ناف تا زانو پوشیدن فرض است و باقی اعضا نمودن رویت اما سر برهنه بودن و معجز بر شانه افشاده شدن گوشتش محرم رویت مگر از نظر حیاد و رست و نمودن سینه و پستان با وضعف جواز از آنهم نامناسب تر و چه خوش سببی است زنان هند را که در انقضای پستان کوشش بلیغ دارند کاش با او بهتر شکم و پشت توفیق یافتندی که پوشیدن اینها از محرم نیز واجب بخلاف سینه و پستان که سترش از محرم بهین سببی مستحسن و واجب شرعی نیست جالبی بهین که رسم را چنین سخت گرفته اند و فرض را چنان سهل گذاشته باز بدانکه محرم آنرا گویند که با او نکاح مدۀ العمر هیچ وجه حلال نتوان شد و آن سه قسم است محرم نسبی همچو پدر و پسر و برادر و اولاد برادر و خواهر و محرم رضاعی که همچنین علاقها از جهت رضاعت دارند و محرم صبری چون خسرو و اما پرده از محرم نسبی نباید که قطع رحم است و آن رویت و ازد و محرم باقی یعنی رضاعی و صبری زن جوان را به زمانه ما حکم به پرده کرده اند و بهین راه سلامت است اما ما محرمان اگر چند خواشیا و ندان باشند مرگ عاجل و سهم قاتل اند زهار زنها که زن بیش ایشان بے پرده نباشد خواه نکاح بالایشان مطلقا جائز باشد **فقره ۲۴** زن را پرده از بی بر طلاقیت خود هم فرض است مثل اجانب دیگر و آنکه شیخ در حکم پدریشود و آن معنی دیگر است یعنی چنانکه پدر مرئی جسم است بپیر مرئی روح است و درین تعظیم و تکریم وی مثل اب حقیقی است نه آنکه در جلد احکام برابر شود ازین حیثیاتی که فی زمانه و را که چهار رواج دارد پدر مزید باید بود همچنین از استاد علم ظاهری هم پرده فرض است **فقره ۲۵** آنکه گویند لائیک بین العیدین مراد از وی نماز عید و جمعه است یعنی اگر عید فطر یا اضحی بر روز جمعه افتد نکاح بعد فراغ از نماز جمعه باید کرد که بین العیدین بوجه قلت فرصت فراغ نیایی باز اگر کسی بجماعت تمام این کار بجا آورد و خود مانع شرعی نیست **فقره ۲۶** در شعر گوئی حفظ مراتب نگه داری

یعنی تشیلات اشعار توهم کسبشان لا نگردد و انبیا و اولیا نباشد مثلاً در حق تنقیص حسن یوسف و زکریا
 حکمت کسبشان تعلقان علیهم السلام و مصیبت و القمار بریدگی پر جبریل علیه السلام و در تعریف طیب
 توهم شان علی علیه السلام بخیان در اشعار لغتیه بخاطر باید داشت که لغت بمرتبه حمدرسد یعنی آنوقت
 که شخص بخالق عز و جل باشد نه مخلوق ثابت کند و محو الوهیت و معبودیت و خالقیت و غیر ذلک منافی
 اصحاب الوهیت و اولیا بمضایین لغت انبیا پہلو زنند و بدیج باو مشایبان و دیگر امرار دنیا بمناقب صحابه
 و الوهیت همسر نشود و در تعریف مکان میان امیر تنقیص عرش و کرسی و باغات و امکنه جنت راه دنیا
 و علی بذالقیاس همچنین اشعاریکه مضمون آنها فحش و باعث اشتعال شهوت باشد حرام و ممنوع است شعر
 بعینه حکم کلام دارد و چنانکه بلهیت در سماع شطریست همچنین در اشعار پس اگر از شعر کوئی و شعر خوانی قوت
 شهوانی جوش زند و حق همچنین کس ممنوع باشد و اشعار لغت مناقب و لیار توهم و تذلیل و تحقیر کفار جاهل
 و مباح و تحب باشد خود همچنین اشعار حضور سرور عالم صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر مہمیز حسان بن ثابت
 رضی اللہ عنہ شنیده اند و ترغیب داده، جو کفار گویانیده **نور** ۲- بمرگ کسی سوگ داشتن و زینت
 گزشتن پیش از سه روز جائز نیست مگر شوهر که زن را طست که چهار ماه ده روز بسوگ داشته و تا انقضای
 این مدت زینت نگذرد پس ایتم داری حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام در محرم الحرام چنانکه
 ہر سالی ہر جمعیال ہند و کتانتست کہ درین ایام ده روز بعضی تا چہل روز ہر سال ترک زینت تقریباً
 شادای میکنند و ممنوع باشد کہ بدعت شنیعہ و فحش است البتہ درین ایام صدقہ و خیرات بر اہلصال ثواب
 بروج پر فتوح حضرت امام علی جدہ و علیہ الصلوٰۃ و السلام کردن خوب و در شرع مرغوبست و حالات
 ایشان از احادیث صحیح شنیدیم ہذا ایشان تا سہ روز خوردن نیز جائز و مباح و محبوب آنکہ جرع و
 فریغ و نوحہ بکلف و تصنع کنند و مہینہ نوشند و ریخ خراشند و حجامت و غسل و تبدیل پارچہ و پان طعام
 ترک ہند و زنان چو رہا شکند و سیاه و کبود و مسبز پوشند و ہمہ حرام و بدعت و ممنوع است آری

اگر یادمصائب آنای مجر و گریه بے تکلف دست هر موجب حمت دبر کاستست نور مه فاقه
 یازدهم حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه مخصوص یازدهم ربیع الاخر شریف برای برکت رمال
 و اولاد و انجاء مرام و حصول مراد جانز و مندوب کاری خوبست که به تجربه بزرگان آمده و بالغی مؤلف
 شرعی در آن نیست بشرط آنکه مجلس از منوعات شرعی مثل رقص سرود و دیات کا ذبه و منوعه
 خالی باشد همین سرود و رقص و تلاوت قرآن و ذکر کرامات شریفه و حالات شیفه حضور پر نور غوث
 رضی الله تعالی عنه مطابق روایات صحیح و قناعت در زندان محبس یازدهم عین ایمان باقی است
 او تعالی قادر بر آن را توفیق دهد که جاری دارند نور ۲۹ - محفل میلاد شریف هر روز که خواهند
 خصوصاً بامه مبارک ماه ربیع الاول شریف بالخصوص از غره تا دوازدهم لایمیا خاص روز و شب از ۱۱
 بشرط خلوا از منیات شرعی موجب هزاران نذر خیر و برکت است الله تعالی جمله مسلمانان را توفیق
 دهد که باین راه نیکو مراد نهانند و جان و مال در محبت محبوب فی الجلال علیه افضل الصلوة والسلام بازند
 قیام وقت ذکر و تلاوت شریف نیز جانز و درست علامت شوق و محبت است و رود انکار اینک علامت
 شقاوت و قسادت قلبی است اللهم احفظنا عمنکر ان ذکر شریف در آیه خسر الدنیا و الاخره داخل اند
 نور ۳۰ - بر میت نوحه نکلند که حرام است نوحه آنست که با و از بلند گریه کنند سینه زند و مگو کنند
 و روی خراشند و عادات و اوصاف و اطوار میت با و از بلند بیان کرده باشند اینهمه با حرام و
 ممنوع و باعث وبال عظیم است و در بعض بلاد هند دیده شد که زنی که آنرا نوحه میگویند و از قسم دوم
 میرانی باشد آتش شل امام می نشیند و عقب آن جمله قرائت بیان میت جمع شده صف به صف مثل مقتدی یا
 نماز می نشینند و ناسخ با و از بلند وصف میت شل جود و سخا و غیره بیان کرده نوحه می زند و سینه کوبی
 میکند و عقب آن صف قرائت بیان همچنان تا یکد ساعت سینه کوبند بعد خاموش شوند باز ناسخ و صف
 دیگر گرفته همان میکند و مقتدیان هم با اتباع امام همان بهمین طو کی پاس یابد و پاس بجای آرد تا چهل گم

بعد چنانکه را از مال بیت بعضی این شقت شاقه چیز می دهند این خود بدعت ملعونه زمانه کفر و
 جاوید است و الله تعالی ما را و جمیع تبعان ما را ازین تبه که نجات دهد و قتی که رسول مقبول صلی الله
 تعالی علیه و سلم را خبر شهادت حضرت جعفر طیار رضی الله تعالی عنه رسید و مسجد باری تعزیت نشا
 نشسته که آثار حزین و ملال از چهره اقدس نمایان بود عورات خانه جعفر طیار رضی الله تعالی عنه
 با و از بلند گریه می کردند کسی آمده بسمع حضور عالی رسانید ارشاد فرمودند که ای شما را باز دار و
 منع کن آن مرد رفت و باز آمد که زنان طاعت نکردند فرمودند منع کن سینه بار آمد که و الله یا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زنان بر آنچه شدند فرمودند خاک بدان ایشان انپاش و نیز بصحبت رسید که حضور
 سرور عالم صلی الله تعالی علیه و سلم بر آنحات لعنت فرموده است و وعید دیگر درین باب آمده که
 و کتب احادیث مفسرین مذکورست **نور اسم** - نکاح عورات بیوه که سنت نبی است صلی الله تعالی
 علیه و سلم قضیه اگر کند و زنان را با وصف حاجت بیوه داشتن و نکاح نکردن سنت مشرکین هند است
 آنکه بگزارند و نه در حدیث من تشبه بقوم فهو منهم خود را داخل کردند ازین پر حذر باشند
نور اسم - با مستعدان و دیدن میان قرابت نکنند چه که صحبت بدایان سرسریان است و
 آئینه در اولاد اثر خواهد کرد چنانچه بار بار بتجربه آمده و علاوه ازین در بسیار صورتها و صحبت
 هم سقم و نزل میماند و جام قطعاً نکاح مرد و دو باطل است مثل خوارج و روافض و یاهیه که بعد
 گفتند رسید به باشند و یحیی و غیره بلکه با شیعه محض تفضیل هم مناکحت ولی نیست که تفضیل
 در رخصت است در کفر و العیاذ بالله تعالی اگر برین نصیحت کار بند نشوند هم بدینا و بالمشنند
 و هم به یوم جزا مور و عتاب تبار و در محاسبه سخت گرفتار شوند خبر شرط است **نور اسم** شب
 و یوم عاشوره عرس جناب سید الشهدا بقاعده مشایخ باید کرد یعنی تمامی شب عاشوره عباد
 و تلاوت قرآن شریف و حدیث شریف و کلام در و دنیا بر ایصال ثواب بار و روح شهیدان

و اخذ فیضان از روح پر قوی سید الشهدا امام حسین علی جده و علیه الصلوٰۃ و السلام بکنند یعنی
 قلنج را ببلار اعلیٰ اتصال داده بروح سید الشهدا ربط دهند باینطور که چشم بند کرده تصور کنند
 که قلبم بواسطت پیران خود بروح سید الشهدا اتصال پیدا رود فیضان روح سید الشهدا در دلم میرسد که
 به برکت آن عروج باطن زیاد میشود و ترقی می یابد همچنین تمام شب باین تصور باشند صبح عاشوره هر قدر
 که میسر یزید فقر و مساکین به نیت ثواب بخوانند این طریقه حضرت صوفیه کرام است که به برکت او تا یکسال
 ترقی در قلب می یابند نه آنکه در آن شب بابرکت بدعات شنیعه کنند و در دست نیل و ضمه اسراف کرده و
 مخالفات فاحشه بکار برده بجای ثواب عذاب مبتلا شوند روح سید الشهدا علی جده الکریم علیه الصلوٰۃ
 و التسلیم را نیز دارد از نظا هر است که از هیچ بدعات و تحسان سنیات خود جدا گرام حضرت امام صلی الله علیه
 علیه السلام و سلم بیزار و ناراض خواهند شد پس خوشنودی در ضامنندی امام چه معنی دارد تمام شب بجای
 ذکر و عبادت با لهو و لعب ساختن و فرامی نمودن و نواختن و نوحه کردن و سینه کوفتن و مو کشیدن و دروغ
 و گریه مصنوعی را رنگ بستن پید است که چه قدر باعث عتاب عقاب غضب بالا ربات نیز است
 امام عالی مقام اهد شد العیاذ بالله تعالی نور هم امامت جن انسان اجازت است بسبب آنکه خود
 مکلف اند مگر ادنی نیست زیرا که اشرف نیست امامت ملک هر دو یعنی جن و انس و فرشتگان نیست
 چرا که مکلف نیست یعنی نماز بر دق فرض نیست حکم نقل دارد و هر جن و انس فرض است بنا بر فرض نقل و انبوا و اگر چه
 علیه السلام رسول مقبول صلی الله تعالی علیه وسلم را امامت نمود خود یا نبی حضرت است یا مورو و پیران از دور و نزدیک
 جبریل نیز فرض بود و از جن مانی لخطاوی و رد المحتار و الله تعالی علم قورده اطاعت الدین را مورو و پیران
 و در امور غیر مشروطه و غیر مخرج مثلا بدگوید که خبر خوش نماز خوان درین حکم اطاعت و نیست تا کمال است که بخت و جانشین
 نذر بلکه بطائف الخلیل از آن تاج و دیار دارد مثلا اگر بدگوید که فردا در روزی انجم او بجا آرد زیرا که روزه نفل
 واجب نیست و در امور غیر واجبیه اگر حکم بدو تا خیر آید با کف نیست

با کفایت و علی بن ابی القیاس **نور ۳۳** - جانوران موزی را بکشت قبل از آنکه ایدار سازند
 چون شیر و گاو و خرس و مار و کژدم و سگ گزنده و کبک و پش و غیره را همچنان حیوانات فاسق
 را چون موش و زاغ و زغن و بوزنه که قتل آنها در جم و احرام روست و جانوران غیر موزی را اگر
 بساجت غذا یا دوا یا بغرض بیع می کشی روست ورنه ناجائز بود همچو شکاری که اگر مردمان مانده
 به بندوق و شست و غیره میکنند و ایشان را کار به اکل و بیع نمی باشد بلکه مراد همین تفریح و تفریح طلب است
 انجیلین شکار بالاتفاق حرام است و کذا تک جانوری را کشتن که نه موزی و فاسق است و نه ماکول
 و مطلوب بهر دو و غیره حاجات که نه ممنوع است زیرا که بے سود است و همچنین جانوران موسوم جانوران
 رمنه الهی میباشد چنانکه جانوران رمنه شایان ظاهری از شکار ممنوع همچنین این قسم جانوران رمنه
 الهی مگر آنکه این هم مفسر تے رود مثل شغالان که کشت را بر باد میکنند البته تدافع آن ضرورت
 بهر نوع که ممکن باشد **نور ۳۴** - تصویر ذی روح کشیدن و امر کشیدن آن کردن مطلقاً
 حرام است اما نزد خود یا در خانه کشیدن بچند شرط حرام باشد یکی آنکه تصویر ذی روح بحالت حیات
 او باشد یعنی چیزے از اعضائی کم نکرده باشد که یکی او حیات متصور نیست چنانکه تصویر مجرد
 چهره یا تاسینه یا تا کمر که دشمن اینها حرام نباشد زیرا که باینقد جسم حیات محقول نیست بخلاف آنکه
 تا زانو باشد که پای بریده میتواند نیست (دوم) آنکه آنقدر خورد نباشد که اگر بر زمین نهاده است
 یعنی تفصیل اعضایش متمیز نشود (سوم) آنکه بر وجه توهمین و تذلیل افتاده نباشد چنانکه تصویر است
 در غرش یا انداز و جامی نهادن فعال چون اینهمه شرط جمع گردد و نهادن آن تصویر نیز ممنوع
 و ناجائز شود خواه سایه دار باشد یا نقش کاغذ یا نگار دیوار همه ناروست و موجب برکتی و
 ایدای فرشتگان و باز ماندن ملائکه رحمت از دخول آن مکان و نماز گزاردن در جاهای که تصویر
 ذی روح بشرط معلومه پیش رویا یا بالای سر یا چپ درست یا بر محل سجده باشد مکروه است بخلاف

قبر که همین نماز بر دو سو و منوع است نه در پہلوی او و پرورش سگان در مکان اگر بضرورت حفاظت
 بود با کسی نیست و رنه باعث نقصان اجر و مانع دخول ملک رحمت است باز چون بهر حاجات مذکور
 پروردگار نگاه هم احتیاط دارد که یکجا بسته ماند تمامی خانه در تصرف آن حیوان نگذارد که جایگاه گرویش
 کند و حفاظت طهارت و شوار شود **لور ۸** - مسافر در خانه سکونت نباید کرد که حاصله انبیا
 علیهم السلام است زیرا که بعد موت هم بحیات حقیقی دنیاوی جسمانی زنده اند و حی در خانه خود میمانند
 و این نیز وجهی است علاوه وجود دیگر که ترک ایشان بمرتبه تقسیم نمی شود که متروکه میت قابل تقسیم است
 نه مال حی و همچنین نکاح نساء ایشان بعد موت باقی میماند و خوردن اجسام طیبه ایشان بزرگ
 حرام است که زمین تن مرده بخورد نه تن زنده پس موت ایشان بمشابه آنست که شخصی در حیات
 دنیا بسفر رود پس از سفر نه نکاح افرم شود نه ترکه او قابل تقسیم با بچه موت انبیا علیهم السلام است
 همین آئی باشد بهر تصدیق و عده الهی باز نقل مکانی بیش نیست نقل سفر مسافر پس **لور ۹**
 میت را جایگزین موت آمد و مسافر بهما نجا دفن باید کرد نه در خانه که مخصوص به انبیا است علیهم السلام
 و السلام و نه جای تنهایی جدا از مسافر مسلمین که باعث زیادت و حشمت و غربت است بلکه جایگزین
 مسلمانان آنجا مدفون میشوند بهما نجا دفن باید کردن اینقدر نقل غالباً پیش از میل یا دو میل
 نمی باشد خود مطلوب است و زیاده بر آن اگر چه بوجه بزرگی آن بعهده باشد منوع زیرا که در کتب تأخر
 خیر است که شرع به تعجیل وی امر کرد چنانکه نماز میت را با انتظار نماز میان جمعه موافق و اشین تا آنکه
 علماء گفته اند اگر شهر را دو مفرقه باشد شرقی و غربی میت بر سمت راست و مقبره همان جهت دفن کردند
 بهتر است آخر ندیدی که حضور رسید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم شهدای احد را هم بدو من
 دفن کرد و بعد بنه طیبه با وصف نزدیکی نبرد رسید نا عابد الرحمن بن ابی بکر الصدیق رضی الله
 تعالی عنهما بموضع مجیشی که نزدیک مکه مخطمه واقع است رحلت فرمودند مردمان نفس مبارک

اور انجیل فصیلت بکے منظر آورده دفن نمودند حضرت ام المؤمنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا
 چون بزیارتش آمد فرمود سو گند بخدای اگر سن وقت مرگ شما حاضر بودی شمار دفن نکردندی مگر جائیکہ وقت
 شما واقع شد پس رواج شیعی کہ اکثر جہلائی زمانہ از دفن ابرائیم اخذ کرده اند برای فصیلت فن بہرکہ
 سحلی یا غیرہ و دیگر لغش در تابوت نہادہ براسے دستے معین سپرد زمین میکنند یا بعد از ان برآورده
 بہ فلان جا برند حص لغویہ و غلاف شریعت مطہرہ ست در نقل لغش پیش از دفن سخی آنچنان
 بود کہ شنیدی بعد دفن حرکت چگونہ جائز و مباح خواہد شد این نبود با اتفاق ممنوع ست و سپردگی زمین
 امر لایق و بدعت سید شیعہ شنیدہ نور ۴۰۔ در بعض مواقع ضرورۃ شریعت مطہرہ برای آوردن
 لغش از قبر بعد دفن رخصت دادہ است از انجملہ آنکہ میت در زمین مغضوبہ دفن شد یا کسے زمین الشفع
 گرفت و بر ابقلے قبر ارضی نشد یا ظالمی بظلم و جبر بر اخراج داشت در ہرچو مقامات لغش بر آوردن
 و بجاسے دیگر دفن کردن مضائقہ ندارد و نہ سخت ممنوع ست و اگر مالی از دفن کنندگان بگو
 افتاد و بعد دفن یاد آرد و ابا شد کہ باز کنند و مال بر آرد باز دست نمایند اگر قبہر مکمل شدہ باشد و اگر
 میت بغلط رو بغیر قبلہ یا بر پہلو کسے چپ مدفون شدہ است تا خاک ریختہ اند تخمہ یا باز کردہ مراعات سنت
 باید نمود و بعد از کشادن ممنوع نور ۴۱۔ وصیت قبر واجب التعمیل نیست یعنی اگر کسے وصیت کند
 کہ چون میرم قبرم بہ فلان جا باید کرد بہتر آنست کہ بموجب وصیت عمل کند اگر مخدوری نباشد و اگر
 خلاف خواہد شد مضائقہ نیست زیرا کہ واجب العمل نبود کہ خواہ خواہ مطابق آن کردہ شود چرا کہ وقت وصیت
 محل موت بہم بود کہ میدانست کہ قبر یا خواہد شد پس وصیت واجب العمل نباشد نور ۴۲۔ سنت
 آنست کہ قبر خام دارند و بشکل کوہان شتر باشند طول بقدر قد میت و عرض بقدر نصف قد و عمق بقدر
 قد آدم و میت را بر پشت نخواہند بلکہ بر پہلو کسے راست خواہد باند و پس پشت او پشتہ از خاک
 ہمیا کنند تا ہمہ شق خود متوجہ قبلہ باشند این سنتست کہ ہندیان یکسر ترک کردہ اند الا من شئت اللہ

عین رسوایت بسوی قبله میکنند و سایر او برستان نخسته انجمن نباید و افضل و سنون ریختن
 قبر است که سقف آنهم زمین باشد نه صندوقی که سقف آن از چوب یا سنگ بود و از پشت پنجه
 مکرده است همچنان و دست شیخ مابود رضی الله تعالی عنه الامر دمان بصلحت وقت رواج اعمال نمود
 و قبر ملا مقبور ساختن ممنوع است و زیارت بجز قبر حرام نور ۳۴۴ - بارها از زبان فیض ترجمان حضرت
 جدی و مرشدی قدس سره السیدی شنیده بودم که در ماه محرم الحرام از ارتکاب بدعات شیعه لغو
 و مرنه خوانی منع میکردند بلکه میفرمودند که روزی حضور شیخ خود یعنی حضور اچو صاحب رضی الله تعالی عنه عرض
 داشتم که در مدتی استادی مکرری مولوی شاه عبدالعزیز را دیده ام که در ماه محرم الحرام ده روز عطف
 شهادت حضرت حنین علی جد بها الکرم و علیها الصلوٰه و السلام میفرماید و روزهم از صبح تا وقت شهادت
 یعنی زوالش فضائل شهادت و غیره گفته تقسیم طعام مینمایند حضور عالی شنیده فرمودند بسیار خوب
 بهتر میکنند لکن اگر با من اتفاق ملاقات گشتی گفتی که درین ماه خاص حنین با تمام مناسبت
 صرف بر قدری قلیل فاتحه حضرت کرده و نه از انجمن اهتمام و عطف و غیره که بدو میگوید
 چنین مجالس شعار و انفض است و درین زیارت اهتمام گویا باب فضل و انجمن است آیند
 اولاد اجداد خود را شنیده گمان میکنند که بیشک ایشان شیعی بودند و تقیه مینمودند و در میدان و مرنه
 از مسلمانان کسستی دیگر شیعی از اینها هیچکس منکر شهادت و فضائل حنین رضی الله تعالی عنه نیست
 پس اهتمام این وعظ درین دیار چندان حاجت ندارد البته در غلبه خوارج ضرورت است آنان منقول اند
 نقطه انقیاد تهریم مرشد مرشد رضی الله تعالی عنه پس خیال بعالی حضرت جدی فرمودند که از این تاریخ
 که این مسئله بصلحت از حضور شیخ خود شنیدم خود هم از اهتمام انجمن کار درین ماه اقصای کار کردم چونکه
 فی زمانه این بدعات در محرم بسیار جالوسیت لهذا این فائده برای تبعان خود آوردم الله تعالی
 توفیق عمل دهد و هم شهرت که مرشد مرشد اقدس سره تا تحریریه جامی انصاحب بر او تعالی جل جلاله

که در خانقاه ساخته بود از خانقاه ملک با نگاه بیرون کردند با آنکه هیچگاه بدعوی نمیفرمودند آنوقت بشد
غضب برایش مظهر خویش دست مبارک نهاده ارشاد شد که ای جاهر رافضی را خواهی گویشا و بیز
اگر بجای انسان خوک نباشد فقیر را فقیر نگویی **نور ۴۴** - من تشبهه لقوم فهم منهم من هم ولی این حد
شریف فهمیده بران عمل کند چرا که این فتنه فی زمانه بسیار رواج گرفته است ضرور ضرور پر خد را باید بود
تشبهه انکشاف تحقیق شود که آن فعل فی نفسه با شریعت عزرا مخالفت ار دیا انیکس بن نیت مشابهاست با کفر
و فجوه لعل آورد و الا مثلا امری که در شریعت غیر مباح است گو فعل آن مشابهاست بی نیت و قصد تشبه
پیدا شود و از ان باکی نیست که داخل در تشبه نیست مثلث مثلا شلوار یعنی زیر جامه که لباس ایران است
و لباس قدیم عرب نیست در عرب بجای آن ته بند مستعمل بود و شریعت عزرا از شلوار منع هم نکرد بلکه
در حق او لعن المستر آمده است پس کسی شلوار پوشد گو مشابهاست به ایرانیان یافته شود اما مضائقه
چرا که مخالفت شریعت نیست و علی هذا القیاس آنکه خلاف شریعت باشد و از فعل آن پیدا شود یا نشود
الفتنه البته درین چیزها تفاوتی می یابیم مرد جانب چپ قریب گوش که عادت نصاری است
و شریعت بران نیامده بلکه محل فرق و وسط مقریوشته است پس اگر کسی فرق در یوهایا جانب
قریب گوش کند البته تشبهه داخل خواهد شد و علی هذا القیاس **نور ۴۵** - زیارت قبور اولیاء الله
مردان و زنان هر دو جایز است کما فی الدر المختار لیکن اگر انحناب نسأ خوف فتنه باشد منع کنند که دفع
مفسدت از جلب مصلحت اهم تر است **نور ۴۶** - سوال کدام وقتست که از تکلیفات شرعی بیز
می آید جواب انحناء که عقل با کلیه زایل شود و الا **نور ۴۷** - تدایمی تشبه قسم است (۱)
قطعی و یقینی (۲) ظنی (۳) دومی - بلکه اول گفته کارست و تارک دوم گفته کار بد و نه شاب و تارک سوم
شاب است از اول مراد اکل و شرب است با قطع برای صحت و بقای حیات نمیدست و حال
ترک آن اگر کار بد و مجرب لازم ترکیب باشد و از دوم مراد علاج با دوی است که فائده حکم ظنی دارد

پس اگر علاج نکرد و ببرد هیچ و بال نیست باز پرس نخواهد شد و اگر معاینه نمود تا هم بال نیست اما در صورت
هم متشاب نخواهد شد زیرا که در حکم اباحت است لانی فعله ثواب و لانی ترک عتاق عتاب مگر آنکه
متابعیت سنت و امتثال امر تدو و عباد الله و امتثال ذلک نیست کرده باشد بنیت صبا لجه خود
ثواب یا بد چنانکه حال همه بیباحت است بنیت محمود محمود و بقصد مذموم مذموم و در ذات خود نه
نه محمود و نه مذموم و از سوم مراد علاج با فسون و رقیه است که فائذ آن حکم دهم دارد و اگر آن
خلاف توکل و شکننده است و ترک آن دلیل استقامت بر توکل و لهذا تارک متشاب نشود درین
سبقت عکاشه رضی الله تعالی عنه است که چون حدیث انمیخی از حضور سرور عالم صلی الله تعالی علیه وسلم
شنید برخاست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم از امر و ترک نهیها برخود لازم گرفته من بعد
و دیگران هم چنین گفتند جناب سالت باب صلی الله تعالی علیه وسلم فرمودند سبقت عکاشه است رضی الله
عنه این سعادت از فیض ایشان بطوریکه دیگران سبقت نبردند و شد آنچه که طبعی نیست

باید دانست که طلاق عند الله البعض الاشیاء است و عتاق ضد الست مرد حتی الوسع عورت خود را
طلاق نمود بگو مجبوری و افتراق بین الزوجین بچند وجه میشود یکی از طلاق و مافی حکم دوم موت سوم
ازدادن اسلام از هر جانب که باشد مرد و زن شود یا زن از اینها یعنی طلاق و ازداد از امور اختیار
است و سوم که موت است فطراری اما موت زن مرد صغیری شود جز در حق نظر و لهذا او را غسل زن
خود روا نبود و موت مرد علانی نکاح در حق زن باقی ماند تا انقضای عدت و در هندوستان بستی
اعمال و کثرت جمل مردان و زنان و طبع سحریات که موجب افتراق بین الزوجین باشد بسیار جاری
و ساریست که بنا پاک غرضی دنیاوی معاذا الله ترک کسب شرک کفر میشود همچنان در باره حبس
فرق اعمال حرام و حلال نکنند خاصه زنان و تسخیر شوهران هر حیل که تواند بجا آرند و پابند عامل علوی
و سفلی و ساحر هیچ ندارد همچنان برای شغای پس گرفتن و فرزند و طهرش و امتثال ذلک از رجوع سحر

و شبیا طبعین با گلند و میگویند که ما خود یکدیگر میگیریم و یکدیگر را میبندیم و بال و دندانند که من رضی با کفر فیه و ایضا
منهم ای من زمره الکفار اینفائده برای تنبیه این گروه بیان آوردم باید که احتراز نمایند و این را
چنان که شریعت این امر است که از صدیکی شاید محتاط باشد و ریزد بسیار که فرشته کلج خود را تابه میکند و لا
ولد الحرام پیدا شود و باقی ترک پدری بدلد الحرام از که از پدر چری نیست اللهم حفظنا من سوء عملنا و وضع ما که از وجهه تخر و وجهه ای و در
نیز حرام است چه جای که با سور محرمة و کفریه و الحیا و با الله تعالی نور ۴۴ - ممنوع است بجز ذات با تعالی
غیر مالک الملک الملوک گفتن و علی هذا القیاس -

لمعة سادسه در اخلاق و نصاب

نور ۱ - راز خود را بکسی مگو و السلک و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم سنگر بگوید
نور ۳ - اگر عبادت را بکسی مگو و السلک و اجازت الاثنین فشا نور ۲ - بر فعل عالم سنگر بگوید

ایشان متوقع نیست که خلاف سنت باشد پس فعل اگر خلاف باشد بر آن عمل نکند و اگر موافق باشد
بعمل آن و همچنین قول نیز اگر موافق باشد با سنت و خلاف نبی باشد که برای دیگر است نور ۳ - عادت بزرگان اختیار
مکن که عادت بها مخصوص بذات آنها باشد عبادت ایشان اختیار کن که مشترک است میان ایشان
و غیر ایشان از اینجا است که گفته اند تقلید عادت ضلالت است و تحقیق عادت هدایت یعنی سبب
آن عادت یافت کردن و بکنده آن رسیدن عین هدایت ایمان و محض تقلید با تحقیق هدایت
آن مگر ای و ضلالان اما تقلید عبادت که مشترک است موجب قبی در جاست قصه حضرت موسی و خضر

علیه السلام و عمل بر آن مناسب است و هو المعلوم المشهور که در فی القرآن
العظیم فی سورة کهف نور ۴ - بدان و فاسقان را نصیحت کن تا شاید که توبه کنند و عیب نهارا
بکس مگو تا شوخ حشمتی نگیرند و از تو راضی شود و خوشنود شده بر نصیحت تو عمل کنند نور ۵ - باز بر خفا

برنجاند و بر تو ظم روا دارند و بدی را بدی سهیل باشد جزا اگر مردی احسن الی من اسما
 و خواه نخواه اگر بگویی که بغیر ترک چاره نیست پس انگاه ترک کنی اما برو چه جمیل کن بمصدق و جبر
 علی بالقول و اجماع و اجماع جمیل این وصیت را سوگند دان چرا که بر قاطع رحم و عید سخت آمده است
 اللهم احفظنا عنده نوزله - با خوردن خود برین قول معاشرت کن از خوردن خطا و از بزرگان
 عطا و از بزرگان برین مصرع خطای بزرگان گرفتن خطاست نور ۱۶ - از نصیحت بزرگان
 رنجیده مشوا ز نادیب خوردن غافل نشین که هر دو غالی از فوائد نیستند نور ۱۷ - برادر مسلم را
 روبروی ستایش کن سباده که نفس کشی کند و عجب نخوت و پندار در دل می پیدا شود و از این
 روح در احادیث مانعت هم آمده است نور ۱۸ - با جان خود احسان و سلوک کن تا خداوند تقا
 از تو راضی باشد و حقوق او را چند آنکه توانی بکند و مثلاً اگر بر دیوار تو اندک تصرف خواهد کرد
~~در این تو غلبه است و او را بود آنرا اجازت ده و بطیب قلب روا دار و همچنین در دیگر امور نور ۱۹~~
 بر راسی زنان کار بند مشوزیر که ناقص العقل میباشد از باب شوره نیستند و زنان را حکومت
 یعنی والی مکن که از منوعات است نور ۲۰ - وقت خشم خود را نگه دار که غضب شیطان است
 ورنه هلاک شوی غضب شیطان آنست که از اشتغال نفس باشد و روحانی آنکه مطابق حکم الله و رسول
 باشد مثل قتال با کفار و ردین و انتظام مظلوم از ظالم روحانی محمود شیطان مردود نور ۲۱ -
 از خدا ترس و با خدا بساز تا همه خلق از تو ترسند و طبع تو شود نور ۲۲ - عیب کسی دیدن و پویندن
 موجب جرم بزرگ عادت مقبولان رب جمیل است اگر نصیحت کنی بر الا مکن بلکه بخلوت چنانکه عادت
 بزرگان دین است که در نیویست پرده پوشی میماند پرده ستاری خاق غر و جل بر بنده می افتد
 که از آن از یاد مرتبت تنهویت نور ۲۳ (م سوال) دوست خاکسب است (جواب) آنکه در ملاقات
 و موفقت کند و در خلا عیب نالی و نصیحت فان النعم فی الملا تقییم و دوستی که از برای سبک است

اذا عها و ان راسي منك حنطة و فنها -

لمعه سابعه در بعض فوائد متفرقه

نور - اسلخ همراه چون کشید برار بار کلمه طبعیه بخواند و چهل و یکبار الحمد شریف میفهمیم سیم آخر تسبیح یا لام الحمد
 بهر بار درین سرسیت از شیخ خود شنیده ام که هر شد هر شد و این را ترا کید کید میفرمودند و اگر در سماع نشنیده افتد یا
 ابرو غبار بر آسمان باشد و آن ماه دو بار یعنی دو شب بخواند شب و شب یک گناه بر قاری یا بکجی که روز و از ترانه
 اینم گردد و روزی کشاده شود و باید که ناخن نکند نور سه چون از نماز فرضه فارغ شود دست راست بر تالید
 و بخواند بسم الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم اللهم اذهب عني اللهم والخرن ابن وعاكه و حدك است
 از سنت شیخ بابو که در مهادت نشند و گاهی ناخن نیکو کنند و فقیر را بعد وصال تعلیم دهند نور سه اگر چه در
 عزایم جنبه و قره آن بطور ساده هم بخمال عدم علم بعضی الفاظ اندام و نه بطور ساده خواندم الا بعلیه و تبیل
 دیگر ادعیه علویه کلان مثل جزایانی و چهل اسماء حسنی و مثل و باب است و غیره برین نوم آشتی حکو
 حاصل کرده بدفع خلل اسبیب سحر و جفت نظرو امر اضطرر دیگر بطور عالمان سالها سال پرداختم و خلل هرگز نماند
 دفع ساختم این هم اندر سیاد و از ده سال اتفاق ماندن بعد کم کرده آهسته آهسته گزشتیم زیرا که جز تفهیم اوقاف
 نفع دینی نبود و هو المقصود این قضیه بدین وجه در فائده علمی و مستفاد نوشتیم که مقصودم ازین نصیحتی است از آبوش
 جان شنیده بخمال دارند که این کار بس پر خطر است زیرا که بمقابل با دوی می افتد و مضمون فصلنا بعضهم علی
 بعض و در عالم دائر و سائر است مبادا که با غالب تر بر خود نوبت تعرض رسد و انگاه مفسر فی عظیم الحزن
 حال شود و از تجربه بمشورت رسیده که انجام کار چنین کسان یعنی عاملان عزایم خراب شده و نیز خوف
 سلب ایمان هم دارد و علوم با دینیکه البیس بعین انده با گاه با تعالی شده است از وقت تا ایندم که می بیند
 کمال نرسیده ببلغ ایشان همین قدر است که بکثرت طاعت و عبادت از صاحبین شمار میشوند بخلاف انسان

که مر او را ولایت خاص یعنی قرب بانی بدرج کمال میا است پس جن را از انسان این منزل عظیم
 که در نیم قاص رفیع با وی مساوات ندارد تا غلبه چه رسد مگر در دیگر مراتب مثل حصول مرتبه تجلی صفات
 و اسمائی که در عرف این فرقه را اعلان اعمال میگویند از انسان منزل نیست بلکه تواند که ترقی گیرد
 پس عامل محض که چاشنی ولایت خاص نداشته باشد بروی غالب آمدن این فرقه ممکن است
 از راه قوت عملی و تسلط که در کلامی قوت چه دلالت و چه عمل بیج غلبه ندارد تا هم اندیشه نیست
 که ایشان را عمری دراز میشود و این فضل عملی و غیره مورد نیست که اولاد عامل هم عامل باشند پس
 بعد موت اولاد عامل را نصرت شدیدی رسانند و دیگر اقربا و اعز را حیران و پریشان میکنند پس
 بهتر ترک این فعل است یعنی بقوا بعد عاملان متوجه نشود تمیثا بر کما چیزی از اسما الهی نوشته
 باشند همچنان بدید یک قاعده دیگر خاص ایجاد فقیر است که از ان حصول مطلب بخوبی میشود و هیچ خطر
 نمیداشد و ان نیست و قتی که حاجتمندانیکار پیش عامل آید عامل را باید اول سبب این را سانی بیند
 آیا از وجه عداوت و بغض است یا از راه عشق و محبت زیرا که عشق اینان هم به انسان مضرت
 میرساند که این قوم آتش است بوجه محبت حلول ایشان در جسم خاکی انسان ترکیب شخص اعتدالی
 انسان را متغیر از اعتدال میکند که باعث اذیت میگردد و پس اگر سبب تکلیف تقاضای محبت است
 انگاه اعمال افسردگی محبت فیما بین بجا آورد تا از نفرت پیدا شده علمی گی اختیار کند و اگر باعث
 اذیت غضب و عداوت بهجت خطای که از انسان در زعم آن جنی سر بر زده انگاه عمل هوا
 و میلان است کند قوت غضبیه و نائره عداوت منطفی شده عقب گزار میشود و اگر سبب اذیت
 فعلی ساحت است انگاه بقدر امکان عرفی و شرعی از ان ساحر التیام کرده فعل او را استوار کنند
 یا قوت ساحر را سلب کنند همچنین دیگر تدابیر مناسبه بر کار آورد تا مخلصی یابد یا بر میرود و چو نشکند
 تا تنفیر و انهام بر وجه اتلاف و التیام نماید و چیزی مثل گسل و شیرینی و غیره

بطوریه واده راه بنات بکشتا پید و از و عهد چیمان گرفته بطور مصالحه برین رای باطل بجات آرد ازین تداوم چه بتر بشده
که عفت گزاری میشود با نقصان و حضرت خود و ازین نظرم و من هیچ انبلیت نیست که هر دو وسع العقول نیستند
طوری که ممکن باشد و دفع کند نور هم تا عاده تلاوت قرآن در زمانه آخر چهل و یکم رسد روز ختم نیاید که باقی بخار
خواه در قیامت ختم کند خواه در ماه کامل بر آخر ختم نمیشد فی البشوق مشهورست و بنا بر ختم سه یومی قبل پس نمی بشود
از فاطمه تا آمده و از نامه تا یونس و از یونس تا بنی اسرائیل و از بنی اسرائیل تا شمس و از شمس تا زمره و از زمره تا الصافات و از
الصافات تا قاف و از قاف تا آخر و قبل از فاطمه تا یونس و از یونس تا لقمان و از لقمان تا آخر قرآن و منسوب بعضی
فیر است یعنی از فاطمه تا یونس و از یونس تا روم و از روم تا آخر طریقه دیگر نیز نمیشد و است که اگر احزاب گویند
آل جلالی است چنانکه فی البشوق جمالی و آن این است از فاطمه تا انعام و از انعام تا یونس و از یونس تا طه و از طه
تا عنبکوت و از عنبکوت تا زمره و از زمره تا الصافات و از الصافات تا آخر قرآن مجموع هر حرف آن فاطمه و است
و بطریقه آن است که هر روز یک باره در پنج خواند و مدت بست و چهار یوم ختم کنند این طریقه بر سه فضا است حاجت
ذی و دینی و دستور خاندان بر سه و معمول حضرت سیدنا شاه آل محمد قدس سره العزیز است الله تعالی
بار از یونین استقامت عطا فرماید آمین یا رب العالمین و طریقه دیگر است که فقیر میخواند از سورت بدورت ختم میشود
و یکبار در پنج آن بحساب می آید و چون از زوال فاطمه و بعد از آل عمران سوم بنا چهارم مانده پنجم انعام
ششم اعراف هفتم انفال و نوبه هشتم یونس تا هود و همچنان یوسف تا ابراهیم با نوح تا نخل و بنی اسرائیل
تا کهف و میریم تا انبیاء و حج تا نور و فرقان تا نخل و قصص تا روم و لقمان تا سبأ و طه تا ص و زمره تا سجده و شمس
تا جاثیه و احقاف تا و انجم و قمر تا متحه و صف تا مدثر و قیامت تا آخر قرآن نورده اگر خواهی که از حال خبر و شرموست
مطلع شوی اگر در تنیم مینی شکید و در کار بجا آرد اگر در تغذیه مینی استغفار و حق امان بخوان و با یکس که
که صلوات دین است همین قدر گفتن کافی است العاقل تکفیه الاشارة پس باید که این تسبیح وقت ختم بخوانی
و ثواب آن بسوزد میت بخشیده بلا تکلم مشغول خواب شوی هر چه که حال آن روح خواهد بود و با تو خواهد گفت

تسبیحات این ست شب بخشنده یا الله شب جمعه شب بخشنده شب یک طیب شب یکشنبه یابی
 یاقوم شب و در شب و در شب شب بخشنده لاجول شب چهارشنبه اسنخضر العدر بی سن کل ذنب و انو
 الهم هر یک هزار بار الشاء الله تعالی در شب و شب هاست مذکور مطلق حال ایشان خواهی شد و هم این
 تسبیحات حال بالنسبت بودن یا نبودن زنده معلوم میشود و باید که این تسبیحات را بنیت انکشاف حال
 شخص معین بخواند الشاء الله تعالی در شب و شب بخواب معلوم شود و نور اله سور الاوحی طاهر و سوره الزینین
 شفاء آیه ان شست بنوشد بکعبه و منو و آب زعفران و آب باقی مانده از شرب سبزم راهم گویند که این هر سه آب
 ایستاده بنوشد و حکم است که آب زعفران خوب سیر شده آشاء چنانکه اضلاع و حکم بالا بر آید نور محمد امام
 نوری قدس سره را پر سیدند که مردم کجاست او را گرد تا مرقع را پسند و بگفت و فیکه از حقیقتا فیه فهم کند
 لعلت که در زمره امام ابو الحسن نوری قدس سره و جید را قدس سره بر سر و دید گفت یا ابا القاسم
 خداوند تعالی از عالم بعلم او را معنی نشود تا او را اندران علم نه پند پس اگر تو بر علم خود کار میکنی لازم گیر این مقام
 را و در از منبر فردا و چنین قدس سره در حال فرود آمد و بایست ماه هجری گفت و از خانه سیردن نیاید پس بیرون
 آمد و گفت اگر بن نرسیده بودی که حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده است که در
 آخر زمان پیشواست قوم خوارترین ایشان باشد هرگز نشما سخن گفتن این جا گفته اند این از جنیه قدس
 سره اقرار است بر تفصیلات خود یعنی اگر در مراعات حق علم راست نیستیم ما می اندر اقرار بر تفصیلات
 آن راست باشیم سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم من
 جمیع ما که الله قول و فعل و ظاهر او باطن

مجلس تاریخ مطبوع کتاب مستطاب از ترویج و تقاد و دین نقاد و چاپ مولانا و بالفضل و الکمال اولانا حامی لعن
 حامی السنن سلج الاسلام هادی الانام اسد المعارک نبرین الدبر جامع المنقول و المنقول حامی الفروع و الاصل

تأخر ظهور العجوبة والرافعة من الفضلة وغيرهم من المهتمين حامى محى الشرعية الخ والدين المبين
 المحدث المفسر الفقيه الصوفي الاديب الاربب السليخ المعلق المناظر المتكلم مولانا الاصل مولوى احمد رضا
 صاحب البيرلوى كنه خليفه اعظم وكرم حضور بر فقيه العرفا كنه الاديب المتسمى الواعيلين مولى اكملين
 حضرت جناب سيد شاه آل رسول صاحب بارهروى رضى الله عنه انه ومقرب بارگاه باجاه ومنتاز بنم
 سرايا اعزاز حضرت مصنف كتاب وامت فضائلهم - سراج العوارف فى الوصايا والمعارف قدوى
 من العلوم غرر الفوائد واهدى المفهوم در الافراد كتاب باهر + ام صواب زاهر + ام عجايب زاهر بل سجا
 باهر + بل فوق مكتبة الادب + المخطوطات قد حل محل البدر فى ظلم الدياج + وقع موقع القطر فى ظلم الدياج
 + ومسترى ذلك + امكنتم هناك + ولولا الصديق لظاق النطق + عاين من محاسن حق + وسبق صدق
 + لاريتاك ما تقر به الاعيان + واسمعاك ما تله الايمان + واهمناك ما تله الاذنان + ولكن فى
 ظلمة الشمس ما يغيب + عن وصف بعينك + فلفظك على نيتك للطبع + انشأتها الآن فى تاريخ الطبع + ولكن
 كفى ما تهف بالثقت + اذ انما فى فعال كفى ويؤلف + جاز سراج العوارف فى الوصايا والمعارف سنة
 واهين هذا البند الجليل باسناد ظله الجليل الطليل دهاين الله على ما دلى + والمصليين بالسلام على اكرم
 مولى + والده وصحبه الكرام العلى دى هذه على ما ترمى والحمد لله العلى الاعلى +

يا سيدى يا ابن غر عطارف	ويا احمد النور نور الاعارف
كلامك نور بهار السلاسل	وشهد مصفى عن الزين صارف
وتحقق ترويح كشف القلوب	دليل اليقين سراج العوارف
ولا غر وان جاز منك سراج	فالك نوزى نادى المعارف
ارامه ركب بالليل شمساً	وشمس بليل عجيب وطاف
بالبير بيجدى ويبيدى ويندى	سراج والمعاور زعالمعارف

هو الصبح یلوه و یلوه و یلوه فهل مثله فی تلمیذ و طارف كان الکتاب نفیس و نفیس رجوت رضاک بتاریخ طبعه سراج العوارف نورته ۱۳۱۳ هـ	بعین و ضیاء و عن شین قارف و این فاین تراه الطوارف فجر عارف و جسر عارف تقلت و فی الخلد الرعارف فکنت سنار سراج العوارف ۱۳۱۳ هـ
---	---

قطعه تالیف کتاب مستطاب از بنیادین سلیم و ختم ستم جامی اسلام حاجی کفر نظام رئیس و راس علوم عقلیه بنابر
سراف تقلید فاسح مکی بلوچین و جالین وافع و ساوس شیاطین بطالین سراج شریعت مصباح طریقت حاجی الخیرین
مولانا قاضی محمد عبدالمقتدر قادری دامت برکاتهم العلیه

ابو بشیری لکم اقبال الطلاب خیرات بنارن برفیه الهدی و غدا طوبی لنا عشره الایمان عن لنا ایدی سطر صاس العرفان و الحکم نور الوری احمد النوری ذو کرم هو الذی احرق النور الی بوارقه بنامویدین الله مجتهد ایدی الخواجه و الرفاع صابره بنامیه سراج العلم و الحکم	فالمه جف بانوار و نفحات فد انور قار المستر است فیه ضلال الوری سوس رایت من یج سقره شمس الهدایات مولی السدی و الهدی لکرامات ابو الحسین الذی یاربایات و فطر الحق من من الهدایات بنیع اسرار عرفان زکیات فهدیه اهل تفضل کاموات اکرم به سن سراج ذی الهدایات
--	--

اعظم بن کتاب واضح و جہی ان شئت ما ذک عام فیہ قد ظہر		نجی الوری من اباطیل الضلالت قل فی البرایا بدائش السعادت ۱۰۹۰ھ
ایضا منہ تاریخ طبع		
انظر الذی ہادی الالبصار من سراج العارف المتبع محرق النجی سطل الالبوار کیف لا قد افاده سند	طیاً قد صفا عن الاکدار صنور نور الالہ فی الامصار بشت الحق مظہر الآثار العاقین وقدوة الاخبار	نور الکون شمس معرفتہ ذاک سفر معظم باو مہکب الخواج الفجدة قبیلہ المجد کتبہ الاکرام
قوة الکون احمد النوری فانی الدیر حسد یادہ	نور قلب الکرام والابصار ابن سنی القنوج والاوطار وام الفضل والافادات وعذا سکروہ الہی ہوی	تجلیت بوارق الاسرار للبرایا الی حی الالوار قاصم للرد انض الاشرار نیزن وجہ الہیور والاصهار
قال عام النبیاء ذہنی قد تجلیت بدائع الالوار ۱۳ ۱۳ ۱۳		

علاطنامہ

کتاب	۳	۲	۱	کتاب	۳	۲	۱	کتاب	۳	۲	۱
نور	۲۱	۱۸	۹	ہمان	۲۱	۱۸	۹	نور	۲۱	۱۸	۹
مہذب	۳۳	۲۸	۱۴	ہمان	۳۳	۲۸	۱۴	مہذب	۳۳	۲۸	۱۴
برام	۸	۷	۳	نور	۸	۷	۳	برام	۸	۷	۳
محبہ	۱۶	۱۴	۷	نور	۱۶	۱۴	۷	محبہ	۱۶	۱۴	۷
ہمان	۱۱	۱۰	۵	غالب	۱۱	۱۰	۵	ہمان	۱۱	۱۰	۵
اکہ	۲۰	۱۵	۷	ہرگز	۲۰	۱۵	۷	اکہ	۲۰	۱۵	۷
تہا ہرگز	۱۰	۹	۴	بعض	۱۰	۹	۴	تہا ہرگز	۱۰	۹	۴
نیلات	۱	۱۶	۲	استقامتہ	۱	۱۶	۲	نیلات	۱	۱۶	۲
محفی	۱۳	۹	۴	مجزر	۱۳	۹	۴	محفی	۱۳	۹	۴
مقدور	۱۵	۱۰	۵	الابی	۱۵	۱۰	۵	مقدور	۱۵	۱۰	۵

نیم	کلمه	نیم	کلمه	نیم	کلمه	نیم	کلمه	نیم	کلمه
۱۶	۱۶	۱۶	صفت	۸	۳۲	۸	زبارت	۵۲	۱۲
۱۷	۱۷	۱۷	صفت	۱۳	۰	۱۳	چهل	۰	۰
۱۸	۱۸	۱۸	مقوله العزیز	۲	۳۳	۲	امرات	۱۳	۰
۱۹	۱۹	۱۹	مر	۱۸	۰	۱۸	ماهی	۰	۰
۲۰	۲۰	۲۰	من فرو	۱۰	۳۴	۱۰	بدارد	۰	۰
۲۱	۲۱	۲۱	اینها	۱۸	۰	۱۸	امثال	۰	۰
۲۲	۲۲	۲۲	این نمیشد	۵	۳۵	۵	اندریس	۰	۰
۲۳	۲۳	۲۳	فاصله	۲	۳۰	۲	الرفیقه	۵۳	۲۲
۲۴	۲۴	۲۴	شربت	۹	۰	۹	لباس	۵۵	۱۲
۲۵	۲۵	۲۵	الی	۲۱	۳۱	۲۱	بر	۵۶	۲
۲۶	۲۶	۲۶	الکرامات	۸	۳۲	۸	مجازی	۰	۰
۲۷	۲۷	۲۷	ولی	۱۲	۳۳	۱۲	ست	۰	۰
۲۸	۲۸	۲۸	لیقظ	۱۶	۰	۱۶	وچ	۰	۰
۲۹	۲۹	۲۹	بالا	۲۰	۰	۲۰	بیجان	۵۷	۲
۳۰	۳۰	۳۰	بیمه	۱۳	۳۴	۱۳	اورا	۰	۰
۳۱	۳۱	۳۱	اورا	۱۳	۳۴	۱۳	اورا	۰	۰
۳۲	۳۲	۳۲	بیمه	۲۰	۰	۲۰	المؤمن	۰	۰
۳۳	۳۳	۳۳	بیمه	۱۰	۳۵	۱۰	تغیر	۱۳	۰
۳۴	۳۴	۳۴	عربی	۱۰	۰	۱۰	لطفه	۵۹	۰
۳۵	۳۵	۳۵	بیمه	۴	۳۶	۴	حواس	۰	۰
۳۶	۳۶	۳۶	المشرفیت	۱۸	۰	۱۸	آنجاعرات	۰	۰
۳۷	۳۷	۳۷	الحاد	۱	۵۱	۱	خواه	۰	۰
۳۸	۳۸	۳۸	ملاکه	۰	۰	۰	مشله	۰	۰
۳۹	۳۹	۳۹	مرتفع	۳	۵۲	۳	رب	۰	۰
۴۰	۴۰	۴۰	نظام	۴	۰	۴	نقاد	۰	۰
۴۱	۴۱	۴۱	حالت	۱۱	۰	۱۱	یکار	۰	۰
۴۲	۴۲	۴۲	صفت	۱۳	۰	۱۳	ملکین	۰	۰
۴۳	۴۳	۴۳	مرزا	۱۹	۰	۱۹	اولفاد	۰	۰
۴۴	۴۴	۴۴	بیمه	۸	۵۳	۸	منصب	۰	۰

نخج	۶۳	۱۰	میشود	سے شنود	۸۰	۱۵	نفرموده	بهرشموده	۱۰۰	۸	بطالب	بطالت
۶۴	۱۳	صورت	صوت	۸۱	۱۹	چلینست	چلینست	چلینست	۱۳۳	۱۳	کثرات	کثرة
۶۵	۱۸	ولایت	ولایت عامه	۸۲	۸	غنص	غنص	غنص	۱۰۱	۳۲	۱۵۱	۱۵۱
۶۶	۲۰	چاپند	چاپند	۸۳	۱۰	مالا و مالا	مالا و مالا	مالا و مالا	۷	۶	لالعام	کالا لالعام
۶۷	۲۱	چاپند	چاپند	۸۴	۱۲	کارم	کارم	کارم	۱۰۲	۱۴	حول	قول
۶۸	۲۲	درکفیر	درکفیر	۸۵	۱۶	فرمایند	فرمایند	فرمایند	۱۰۳	۱۵	بنوب	بنوت
۶۹	۲۳	چاره	چاره	۸۶	۱	نصیب	نصیب	نصیب	۱۹	۱۹	رنزان	رنزان
۷۰	۲۴	مستی	مستی	۸۷	۲	القبور	القبور	القبور	۱۰۴	۴	اکینه وار	آیند و در
۷۱	۲۵	الزام	الزام	۸۸	۱۰	هل اصل	هل اصل	هل اصل	۱۰۵	۱۳	زمانه	زمانه
۷۲	۲۶	بربارش	بربارش	۸۹	۱۰	بانی الطمعه	بانی الطمعه	بانی الطمعه	۱۰۶	۱	اوسته	وسته
۷۳	۲۷	بنانه	بنانه	۹۰	۴	نیست	نیست	نیست	۹	۹	صهری	صهری
۷۴	۲۸	مشابه	مشابه	۹۱	۲	ولست	ولست	ولست	۱۳	۱۳	مطفا جابر	مطفا جابر
۷۵	۲۹	تاج	تاج	۹۲	۶	سوی	سوی	سوی	۰	۰	۰	۰
۷۶	۳۰	کالیوری	کالیوری	۹۳	۸	خودرا	خودرا	خودرا	۰	۰	۰	۰
۷۷	۳۱	کسی	کسی	۹۴	۱۳	سنوای	سنوای	سنوای	۰	۰	۰	۰
۷۸	۳۲	ساخت	ساخت	۹۵	۱	محققه	محققه	محققه	۰	۰	۰	۰
۷۹	۳۳	ثاقله	ثاقله	۹۶	۲	پنهان	پنهان	پنهان	۰	۰	۰	۰
۸۰	۳۴	تفاضل	تفاضل	۹۷	۱	ودل	ودل	ودل	۰	۰	۰	۰
۸۱	۳۵	عنوانت	عنوانت	۹۸	۱۳	ایست	ایست	ایست	۰	۰	۰	۰
۸۲	۳۶	حکم	حکم	۹۹	۱۳	الکشف	الکشف	الکشف	۱۰۷	۱	آنان	آنان
۸۳	۳۷	حکم	حکم	۱۰۰	۱۲	صنعت	صنعت	صنعت	۱۰۸	۳۲	تیار	طیار
۸۴	۳۸	مختصراً	مختصراً	۱۰۱	۱۴	احلالت	احلالت	احلالت	۷	۷	بعجیت	بعوت
۸۵	۳۹	فمار	فمار	۱۰۲	۱۰	سے	سے	سے	۷	۱۱	آکسرا	آکسرا
۸۶	۴۰	فان	فان	۱۰۳	۱۱	کمال	کمال	کمال	۱۰۹	۱۳	وهر	وهر
۸۷	۴۱	داخل شود	داخل شود	۱۰۴	۱۱	ستر	ستر	ستر	۱۱۰	۱	موزی	موزی
۸۸	۴۲	دار	دار	۱۰۵	۱۳	ثانیه	ثانیه	ثانیه	۷	۳۳	عمر موزی	عمر موزی
۸۹	۴۳	النسب	النسب	۱۰۶	۹	عنايت	عنايت	عنايت	۱۱۱	۱۳	معدوری	معدوری
۹۰	۴۴	حافظ	حافظ	۱۰۷	۱۵	بهمه	بهمه	بهمه	۱۱۲	۱۰	محققه	محققه
۹۱	۴۵	واضفا	واضفا	۱۰۸	۱۸	فضل	فضل	فضل	۷	۱۱	زیارت	زیارت
۹۲	۴۶	بعد	بعد	۱۰۹	۸	تحقیقه	تحقیقه	تحقیقه	۱۱۳	۳۳	فهم	فهم
۹۳	۴۷	هر	هر	۱۱۰	۳۳	ویرسم	ویرسم	ویرسم	۷	۷	شربت	شربت

LYTTON LIBRARY, ALIGARH.

۱۹۸۱
۱۵

DATE SLIP

This book may be kept

FOURTEEN DAYS

۱۵/۱۰/۶۹

A fine of **one anna** will be charged for
each day the book is kept over time.

--	--	--	--

CALL No. ۱۳۱۰۳۵۹ ACC. NO. ۱۲۱۳۲

AUTHOR

TITLE راجع الوارف في الوسايل والارادة

۱۹۱۱
۲۴۳۲
۱۳۱۰۳۵۹

راجع الوارف في الوسايل والارادة

Date	No.	Date	No.
For binding			
At 4/9/72			
7-8-48			



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :- PERSIAN SECTION

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

